



پاسخ به شبهاتی

پیرامون

هماورد خواهی قرآن

زیر نظر:

فقیه عالیقدر

حضرت آیت الله العظمی منتظری

(رضوان الله تعالی علیه)

پاسخ به شبهاتی پیرامون

هماورد خواهی قرآن

حضرت آیت‌الله العظمی منتظری

ناشر: دفتر معظم‌له

نوبت چاپ: اول

تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۹۱

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

مرکز پخش: قم، میدان مصلی، بلوار شهید محمد منتظری، کوچه شماره ۸

تلفن: ۱۴-۳۷۷۴۰۰۱۱ * فاکس: ۳۷۷۴۰۰۱۵ (۰۲۵) * موبایل: ۰۹۱۲۲۵۲۵۰۵۰

« www.Amontazeri.com »

فهرست مطالب

مقدمه	۱۱
آیات تحدی و محدوده آن	۱۳
شبهه اول: نامفهوم بودن معنای «مثل»	۳۰
پاسخ	۳۱
نمونه‌ای از آنچه «مثل» قرآن ادعا شده	۳۴
شبهه دوم: مبهم بودن تفسیر تحدی	۳۸
پاسخ قسمت اول	۳۹
۱- معیار تحدی ویژگی‌های قرآن	۴۰
۲- معرفی قرآن توسط قرآن	۴۱
۳- تجربه بیرونی در مقایسه و تطبیق	۴۲
پاسخ قسمت دوم	۴۲
شبهه سوم: در تحدی داوری با کیست؟	۴۴
پاسخ	۴۴
شبهه چهارم: سه ایراد دیگر بر ملاک بودن نظر کارشناسان	۴۶
ایراد اول: عملی نبودن این روش	۴۶
پاسخ	۴۶
ایراد دوم: عدم امکان تجمع آراء کارشناسان	۴۷
پاسخ	۴۷

- ایراد سوّم: عدم امکان احراز نظر کارشناسان..... ۴۸
- پاسخ..... ۴۸
- شبهه پنجم: نقد شهادت غیر مسلمانان بر اعجاز قرآن..... ۵۱
- پاسخ..... ۵۲
- نکته اول: اعتراف ادیبان به عجز از معارضه با قرآن..... ۵۲
- نکته دوّم: عدم تفاوت بین کارشناس مسلمان و غیرمسلمان..... ۵۲
- نکته سوّم: انگیزه‌های کارشناسان غیرمسلمان..... ۵۳
- نمونه‌هایی از نظر صاحب نظران..... ۵۵
- ۱- ولید بن مغیره..... ۵۵
- ۲- جبیر بن مطعم..... ۵۶
- ۳- ولید بن مغیره، اخنس بن قیس و ابو جهل بن هشام..... ۵۷
- ۴- ابوالعلاء معری..... ۵۸
- ۵- ابن مقفع، ابن ابی العوجاء، ابو شاکر و عبدالملک..... ۵۹
- ۶- شبلی شمیل..... ۵۹
- ۷- مستشرق فرانسوی دکتر ماردریس..... ۶۰
- ۸- کونستان ور جیل جیور جیو..... ۶۱
- ۹- بانو دکتر «لورا واکسیا واگلیری»..... ۶۱
- ۱۰- بورس ورث سمیت..... ۶۲
- ۱۱- مستشرق دیگری به نام «دینورت»..... ۶۳
- ۱۲- ژول لایوم اندیشمند و نویسنده فرانسوی..... ۶۳
- ۱۳- کارلایل مورخ و دانشمند معروف انگلیسی..... ۶۴
- ۱۴- جان دیون پورت..... ۶۴

- ۱۵- ادوارد براون انگلیسی ۶۵
- ۱۶- هامیلتون گیپ، خاورشناس اسکاتلندی ۶۵
- ۱۷- آرتور جان آربری خاورشناس انگلیسی ۶۵
- ۱۸- دکتر موریس فرانسوی ۶۶
- شبهه ششم: امکان مقابله با تحدی قرآن ۶۶
- پاسخ ۶۷
- ادامه شبهه ششم ۶۷
- پاسخ ۶۸
- شبهه هفتم: آوردن آیه‌ای مانند قرآن ۷۳
- پاسخ ۷۳
- شبهه هشتم: نقد ملازمه میان معارضه با قرآن و الهی بودن آن ۷۶
- پاسخ ۷۸
- نکته اول: صحت تحدی و عدم استحاله آوردن مثل قرآن ۷۸
- نکته دوم: دعوت به تحدی و نگاه به پیشینه آن ۸۱
- نکته سوم: عدم مقایسه مثل قرآن با صنایع بشری ۸۲
- نکته چهارم: امی بودن پیامبر اسلام ﷺ ۸۳
- نکته پنجم: عدم ادعای الهی بودن آثار دانشمندان ۸۵
- نکته ششم: مقابله و مقایسه آثار هنرمندان با یکدیگر ۸۷
- نکته هفتم: رابطه شاهکار فرهنگی هر ملت با زبان و ۸۸
- شبهه نهم: رابطه غیربشری بودن قرآن و الهی بودن آن ۸۹
- پاسخ ۹۰
- فرض‌های پنجگانه ۹۰

- ۹۰ فرض اوّل: القاء قرآن توسط شیطان
- ۹۲ فرض دوّم: سحر و جادو بودن قرآن
- ۹۴ فرض سوّم: نقش اجنه در القاء قرآن
- ۹۷ فرض چهارم: نقش فرشته در القاء قرآن
- ۹۸ فرض پنجم: کلام الهی بودن قرآن
- ۱۰۰ **شبهه دهم: وجود میلیون ها مدعی بشری بودن قرآن**
- ۱۰۱ پاسخ
- ۱۰۱ نکته اوّل: ادعای بدون دلیل نویسنده
- ۱۰۱ نکته دوّم: یکسان نبودن مخالفان اعجاز قرآن
- ۱۰۳ نکته سوّم: بدفهمی های نویسنده از قرآن
- ۱۰۴ نکته چهارم: ضعف های ادبی قرآن را نشان دهند
- ۱۰۵ نکته پنجم: کلی گویی نویسنده در مورد محتوای قرآن
- ۱۱۷ **شبهه یازدهم: درخواست نامعقول قرآن از مردم جهان**
- ۱۱۸ پاسخ
- ۱۲۲ **شبهه دوازدهم: بی توجهی به انگیزه ها و اشکالات مخالفان قرآن**
- ۱۲۲ ادعای اوّل: بی توجهی قرآن به انگیزه های شک مخالفان
- ۱۲۲ پاسخ
- ۱۲۲ نکته اوّل: نگاهی به انگیزه تشکیک مخالفان
- ۱۲۸ نکته دوّم: توجه قرآن به عناد مخالفان و انگیزه آن
- ۱۳۲ نکته سوّم: توجه قرآن به بهانه های دیگر منکران
- ۱۳۲ موضوع اوّل: تقاضای معجزات محسوس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- ۱۳۶ موضوع دوّم: تعجب مخالفان از نزول تدریجی قرآن

- نکته چهارم: طرح بعضی از شبهات مخالفان در قرآن ۱۴۰
- ادعای دوّم: طرح صدها اشکال و عیب در قرآن و زندگی پیامبر ﷺ ... ۱۴۳
- پاسخ ۱۴۳
- نکته اوّل: ردّ ادعای صدها اشکال در زندگی پیامبر ﷺ ۱۴۳
- نکته دوّم: ردّ ادعای صدها اشکال در قرآن ۱۴۴
- جمع بندی شبهات طیّ چند پرسش ۱۴۶
- پرسش اوّل: منظور از متن مثل قرآن ۱۴۶
- پاسخ ۱۴۶
- پرسش دوّم: تحقیق پیرامون آوردن مثل قرآن ۱۴۷
- پاسخ ۱۴۸
- پرسش سوّم: احتمال آوردن مثل قرآن در آینده ۱۴۹
- پاسخ ۱۴۹
- پرسش چهارم: رابطه نیارودن مثلی برای قرآن با حیانی بودن آن ۱۵۱
- پاسخ ۱۵۱
- شبهه سیزدهم: انکار وجود اوصافی که قرآن آن‌ها را ادعا کرده ... ۱۵۳**
- پاسخ ۱۵۵
- نکته اوّل: اصرار قرآن نسبت به معارف الهی ۱۵۵
- نکته دوّم: عدم گزاره‌های بدون دلیل قطعی در قرآن ۱۵۶
- گزاره‌های قرآنی ۱۵۷
- تردید در فصاحت و بلاغت قرآن ۱۶۲
- پاسخ ۱۶۳
- نکته اوّل: ویژگی‌های کلام با مخاطبان نامحدود ۱۶۳

- نکته دوّم: فصاحت و بلاغت و ارتباط آن‌ها با اجمال ۱۶۶
- نکته سوّم: تأمل در بلاغت از منظری دیگر ۱۶۹
- نکته چهارم: معانی طولی و معانی عرضی قرآن ۱۷۲
- نکته پنجم: منظور عالمان اسلام از فصاحت و بلاغت قرآن ۱۷۶
- نکته ششم: عدم تنافی اختلافات در فهم قرآن با فصاحت و ۱۷۷
- تشکیک در نقش اسلام در تحول عرب ۱۷۹
- پاسخ ۱۸۰
- اظهارات دو دانشمند غیراسلامی ۱۸۰
- نقد اخلاقی برهان تحدّی و مقدمات آن ۱۸۶
- طرح سه سؤال از طرف نویسنده ۱۸۸
- سؤال اوّل: بررسی ادعای مدعیان تحدّی قرآن ۱۸۸
- پاسخ ۱۸۸
- سؤال دوّم: تشکیک در مقدمات برهان تحدّی ۱۹۱
- پاسخ ۱۹۱
- نکته اوّل: شرایط مقدمات برهان ۱۹۱
- نکته دوّم: ادعای کلی و بدون دلیل نویسنده ۱۹۲
- نکته سوّم: دعوت از مدعیان آوردن مثل قرآن ۱۹۳
- سؤال سوّم: تشکیکی دیگر در مقدمات برهان تحدّی ۱۹۴
- پاسخ ۱۹۵

مقدمه:

بسم الله الرحمن الرحيم

مجموعه حاضر پاسخ به شبهاتی است که به تحدی قرآن یعنی هماوردخواهی قرآن ایراد شده است. این اشکالات، چندی پیش پیرو طرح شبهاتی مربوط به "مبانی نظری نبوت" و نیز در ارتباط با "معجزه" در بعضی از سایتها مطرح گردیده بود. پاسخ به شبهات مربوط به مبانی نظری نبوت توسط بخش پاسخگویی به مسائل دینی دفتر حضرت آیت الله العظمی منتظری (قدس سره) زیر نظر معظم له تدوین و منتشر شد؛ و پاسخ به اشکالات پیرامون معجزه نیز در زمان حیات معظم له تنظیم و آماده چاپ و انتشار گردید.

آنچه اکنون ملاحظه می کنید پاسخ به شبهات سیزده گانه پیرامون تحدی قرآن می باشد که توسط همان بخش و با اشراف معظم له تهیه و تنظیم شده و اکنون در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد. امید است مورد قبول حضرت احدیت جل شأنه قرار بگیرد.

مهرماه ۱۳۹۰ - ذی القعدة ۱۴۳۲

بخش پاسخگویی به مسائل دینی

دفتر حضرت آیت الله العظمی منتظری (قدس سره)

آیات تحدّی و محدوده آن

از جمله شبهاتی که نسبت به قرآن وارد شده، شبهه در تحدّی قرآن است. تحدّی و مبارز طلبی و همتاخواهی برای آوردن «مثل» و مانند قرآن یکی از موضوعات علوم قرآنی است که با آن، معجزه بودن قرآن ثابت می‌شود.

واژه «تحدّی» در قرآن نیامده است، اما معنا و محتوای آن در آیات بسیاری مطرح شده است. در بعضی از این آیات، تحدّی به‌طور عام مطرح شده است؛ یعنی شامل مخاطبان و معاصران قرآن و نیز دیگر مردمان و حتی جنّ‌ها تا روز قیامت می‌شود، مانند آیه شریفه: ﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^(۱) «ای پیامبر! به مردم) بگو: اگر انس و جنّ گرد هم آیند تا مثل این قرآن را بیاورند، هرگز مثل آن را نیاورند، هر چند برخی از آن‌ها پشتیبان برخی دیگر باشند.»^(۲)

۱- سورة اسراء (۱۷)، آیه ۸۸.

۲- در رابطه با استدلال به آیه ۸۸ سورة اسراء برای تحدّی شبهه‌ای در بعضی تفاسیر و از جمله تفسیر امام فخر رازی، ج ۴، ص ۲۸۰ مطرح می‌باشد؛ مبنی بر این که ممکن است طایفه جن مثل و مانند برای قرآن آورده باشند و ما انسان‌ها به دلیل

عدم ارتباط با آن‌ها از آن بی‌خبر باشیم. و در تفسیر مذکور به عنوان شبهه دیگر نیز آمده است: ممکن است کسی بگوید: اصولاً قرآن با همین نظم و ویژگی‌هایی که دارد از طرف طایفه جن به پیامبر ﷺ القاء شده باشد و نمی‌توان در پاسخ شبهه دوم گفت: چگونه معقول است که قرآن با نظم و ویژگی‌های خود از کلام جن باشد؟ زیرا اگر طایفه جن دارای کلام فصیح و بلیغ نباشند تحدی آنان امر معقولی نیست در صورتی که آیه مذکور جن را نیز مخاطب تحدی خود قرار داده است. فخر رازی در پاسخ به شبهه اول به نقل از علماء می‌گوید: «همین که بشر از آوردن مثل قرآن عاجز است کفایت می‌کند و دلیل بر عجز جن نیز می‌باشد.» (تفسیر فخر رازی، ذیل آیه مذکور)

به نظر می‌رسد این پاسخ فخر رازی قانع‌کننده نباشد، زیرا هیچ دلیلی از عقل و نقل بر چنین ادعایی وجود ندارد و چه بسا جن در بعضی امور از انسان‌ها قوی‌تر و عالم‌تر باشد؛ پس شبهه امکان آوردن مثل قرآن توسط طائفه جن و عدم اطلاع انسان‌ها در هر حال وجود دارد.

فخر رازی در پاسخ شبهه دوم می‌گوید: «اولاً: اگر چنین احتمالی وجود داشت که قرآن توسط جن به پیامبر ﷺ القاء شده باشد حکمت الهی اقتضاء می‌کرد که خداوند به نحوی این شیطنت جن را برای انسان‌ها ظاهر و روشن نماید، و چون ظاهر نکرده است پس نتیجه می‌گیریم که این احتمال منتفی است.

و ثانیاً: خداوند در آیات ۲۲۱ و ۲۲۲ سوره شعراء پاسخ این شبهه را داده و فرموده است: ﴿هل أنبئكم على من تنزل الشياطين * تنزل على كل آفاك ائيم﴾ «آیا شما را خبر دهم (که) شیاطین بر چه کسی فرود می‌آیند * بر هر دروغ پرداز گناهکاری فرود می‌آیند.» (همان)

در توجیه قسمت اول این پاسخ فخر رازی می‌توان گفت هدایت تشریحی همانند هدایت تکوینی کاری الهی و از شئون مرتبه الوهیت و ربوبیت است بنابراین اگر کتابی به عنوان کتاب الهی برای راهنمایی تشریحی مطرح و عرضه شود و در واقع آن کتاب از سوی خداوند نباشد با فرض علم و قدرت نامتناهی الهی و حکمت بالغه او بیراهه کشیده شدن مردمان توسط آن کتاب مستند به خداوند خواهد شد و مردم در

بیراهه رفتن معذورند. البته این توجیه قابل اشکال است، زیرا کتب آسمانی تحریف شده قبل از اسلام مانند تورات و اناجیل کنونی و نیز کتاب‌ها و نوشته‌های مدعیان دروغین پیامبری در طول تاریخ اسلام تاکنون ارائه و منسوب به خداوند شده و موجب بیراهه رفتن بسیاری از انسان‌ها گشته است می‌تواند توجیه مذکور را نقض نماید.

و در قسمت دوم پاسخ فخر رازی هرچند در ابتدا تلقی دور از آن می‌شود، ولی شاید در رابطه با دفع شبهه دور بتوان گفت: دو آیه مذکور ارشاد به دو امری است که با قطع نظر از دو آیه، مورد قبول عقل می‌باشد؛ امر اول این که شیطان بر حسب اقتضای وجودی‌اش کارش جز شیطنت و افساد و دور کردن انسان‌ها از حق نمی‌باشد و اساساً حقیقت شیطان چیزی جز این نیست.

و امر دوم این که طبعاً فرود شیطان جز بر نفوس متناسب با او نخواهد بود. و از نظر مصداقی به شهادت قطعی تاریخ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت و نزول وحی قرآنی، مصداق «افاک» و «اثیم» یعنی دروغ‌گو و گناهکار نبوده، بلکه به صداقت و پاکی و امانت و تنزه از افکار باطل و اخلاق رذیله و کارهای زشت و قبیح شهرت داشتند. پس می‌توان نتیجه گرفت که قرآن که بر دشمنی شیطان و نهی از پیروی او و نیز بر تهذیب نفوس از رذایل فکری و اخلاقی و عملی تأکید فراوان دارد نمی‌تواند کلام جن و شیاطین باشد.

در بعضی تفاسیر دیگر مانند: «الفرقان فی تفسیر القرآن»، ج ۱۵، ص ۸۸ ذیل آیه فوق دو پاسخ دیگر ذکر شده است:

«۱- این که انسان‌ها مطابق آیه شریفه: ﴿لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم﴾ (تین (۹۵)، آیه ۴) «و سوگند (به این شهر مکه) که به راستی انسان را بی‌گمان در نیکوترین سازمان آفریدیم» مخلوقی است که از او بهتر خلق نشده است، پس وقتی چنین مخلوقی نتواند مثل و ماندنی برای قرآن بیاورد به طریق اولی مخلوقی که در خلقت، پایین‌تر و ادنی از انسان است نمی‌تواند مثل قرآن را بیاورد.»

اشکالی که به این پاسخ وارد است با قطع نظر از شبهه در این که معنای احسن التقویم چیست؟ این است که، این پاسخ مستلزم دور و مصادره به مطلوب است زیرا در مقام

﴿ تحدی برای اثبات این که قرآن کلام خداوند است نه کلام جنّ نمی توان به آیه قرآن استدلال نمود.﴾

۲- جواب دیگر صاحب «الفرقان» به شبهه این است که «اگر طائفه جن مثل قرآن را آورده بودند به یقین به واسطه اخوان خود از انسانها و اطلاع دادن به آنان در مقام معارضه با قرآن برآمده بودند و تاکنون چنین چیزی اتفاق نیفتاده است.»

این پاسخ مبتنی بر امکان ارتباط جن با انسان و دادن اطلاعاتی به او می باشد. یادآوری می شود: اطلاع از اشعار طایفه جن از افتخارات افراد فصیح و بلیغ عرب در جاهلیت بوده است. بنابر نقل تفسیر «الدرّ المنثور» در ذیل آیه شریفه: ﴿فقال ان هذا الاّ سحر یؤثر﴾ (مدثر (۷۴)، آیه ۲۴) از مستند حاکم در روایت صحیح و نیز بیهقی در کتاب «دلایل» از جمله آنان ولید بن مغیره بوده است. کتاب «اعجازالقرآن» رافعی، ص ۳۰۶ نیز نقل فوق را تأیید کرده است. پس با قبول امکان ارتباط جن با انسان و دادن اطلاعاتی به او می توان گفت پاسخ مذکور تا حدی موجه است.

مؤلف کتاب «البرهان فی علوم القرآن»، ج ۲، ص ۱۱۱، چاپ بیروت برای پاسخ به اصل شبهه مربوط به آیه مورد نظر می گوید: «تحدی در این آیه فقط متوجه انسانها است زیرا طایفه جن اهل لسان عربی به گونه قرآن نمی باشند و ذکر جن در آیه، به خاطر اظهار عظمت اعجاز قرآن و اظهار این است که اگر فرضاً جن و انس با هم متحد شوند قادر بر آوردن مثل قرآن نیستند، چه رسد به این که فقط انسانها بخوانند مثل قرآن را بیاورند.»

این پاسخ، اولاً: مبتنی بر این است که طرف مورد تحدی شأنیت آوردن مثل قرآن را دارا و با این حال از آوردن آن عاجز باشد، پس باید جن نیز اهل لسان عربی فصیح باشد در صورتی که در طایفه جن اهل لسان عربی فصیح وجود ندارد و لذا تحدی آنان امری معقول نمی باشد. علامه طباطبائی نیز در «المیزان»، ج ۱۳، ص ۲۰۱ ذیل آیه فوق متمایل به همین نظر است که طایفه جن اهل لسان عربی فصیح نمی باشند، و از این رو تحدی آنان به خاطر سایر جهات اعجاز قرآن می باشد نه از جهت فصاحت و بلاغت آن، ولی دلیلی از عقل یا نقل بر چنین ادعایی وجود ندارد. البته ممکن است گفته شود: جن اگر هم دارای زبان عربی فصیح باشد، دارای زبان عربی مبین نسبت

☞ به انسان‌ها نیستند.

ثانیاً: مفاد کلام مؤلف «البرهان» این است که آیه مذکور در مقام مبالغه می‌باشد و از این جهت جن را در کنار انس ذکر کرده است نه این که دلالت کند بر این که واقعاً جن و انس در آوردن مثل قرآن با هم همکاری نمایند. صاحب تفسیر «التحریر والتنویر»، ج ۱۴، ص ۱۶۰ چاپ بیروت نیز می‌گوید: «ذیل آیه ۸۸ سوره اسراء که می‌فرماید: ﴿و لو كان بعضهم لبعض ظهيراً﴾ دلالت می‌کند بر این که آیه فوق در مقام مبالغه می‌باشد، مانند این که گفته شود: اگر اهل زمین و آسمان با هم جمع شوند نمی‌توانند فلان کار را انجام دهند. و مخاطبین قرآن که مورد تحدّی واقع شده، معتقد بودند که جن قدرت بر کارهای بزرگ دارد.» [از این رو تحدّی آنان با فرض کمک گرفتن از جن امری معقول و صحیح می‌باشد].

همچنین نظریه مبالغه را صاحب تفسیر «روح المعانی»، ج ۱۵، ص ۲۱۰ چاپ بیروت از قول بعضی مفسرین چنین نقل کرده: «مقصود در آیه مذکور تعجیز فقط انسان‌هاست و ذکر جن از باب مبالغه در تعجیز انسان‌ها می‌باشد. یعنی اگر انسان‌ها با جن که قادر بر کارهای غریب است نیز همکاری کنند، قادر بر آوردن مثل قرآن نمی‌باشند، چه رسد به این که به تنهایی بخواهند چنین کاری را انجام دهند، که به طریق اولی عاجزترند.»

در مورد مبالغه باید گفت اگر به معنای زیاده‌گویی و ادعای بیش از آنچه حقیقت دارد باشد، با تحدّی سازگاری ندارد، زیرا تحدّی در صورتی منطقی است که مفاد آن، عدم توانایی واقعی همه افراد باشد؛ حال اگر از باب مبالغه گفته شود هیچ کس قدرت آوردن مثل قرآن را ندارد در حالی که برخی قدرت داشته باشند، این با تحدّی سازگاری ندارد؛ اما اگر مبالغه به معنای زیاده‌گویی نباشد، بلکه حقیقت داشته باشد، گرچه تعبیر به شرط آن، کنایی و مبالغه‌آمیز باشد منافاتی با تحدّی ندارد؛ مثلاً اگر تعبیر به اجتماع جن و انس کنایه از عدم توانایی همه باشد، گرچه تعبیر به امری کرده باشد که قابل تحقق نیست، در این صورت مبالغه منافاتی با تحدّی ندارد.

باقلائی در پاسخ به اصل اشکال مذکور می‌گوید: «بین عرب مشهور بود که با جن مکالمه می‌کردند و کلام و اشعار آن‌ها را بین خود نقل می‌نمودند و می‌دانیم که آنان

عنايت داشتند کلام و اشعار جن را حفظ نمايند. و ما با تأمل در آنها فهميديم که سطح فصاحت در جن از انس بالاتر نيست، بلکه حتی پايين تر مي باشد، از طرف ديگر چه اشکالي دارد که گفته شود مردم کلام جن را مي شنوند و حتی بين آنها و جن در زمان پيامبران محاورات و تعاملی وجود داشته باشد؟» سپس نامبرده بخشي از اشعاری که به نظر عرب ها يا از جن بوده و يا در رابطه با مکالمه با آنان انشاء شده است را نقل مي کند. (اعجاز القرآن، باقلاني، ص ۹۰) شاهد بر رائج بودن کلام جن در بين عرب اين است که وليدين مغيره پس از اين که آياتي از قرآن را از پيامبر ﷺ شنيده بود به بنی صخر گفت: به خدا قسم من کلامی از محمد شنيدم که نه کلام انس بود و نه کلام جن. (همان، ص ۲۹)

در پاسخ به اصل شبهه می توان گفت ظاهر آیه مورد نظر این نیست که طائفه جن هم نمی توانند مثلی برای قرآن بیاورند تا گفته شود: شاید آورده باشند و ما انسان ها از آن بی اطلاع باشيم، بلکه ظاهر آیه این است که اگر انس و جن به کمک یکديگر برآیند نیز نمی توانند مثلی برای قرآن بیاورند. در حقیقت مفاد آیه این است که اگر انسان ها از جن نیز استمداد نمایند نمی توانند مثلی برای قرآن بیاورند. همانگونه که در سوره هود، آیه ۱۱ می گوید: ﴿وادعوا من استطعتم من دون الله...﴾ یعنی اگر هر کس ديگر غير از خدا را برای کمک دعوت کنید نمی توانید مانند قرآن را بیاورید.

و این یک واقعیت است که در طول تاریخ، انسان ها در بعضی مشکلات خود و کارهای سخت و طاقت فرسا از طائفه جن استمداد می کرده اند و بسا موفق نیز می شدند. برای اثبات این واقعیت نیازی به استدلال به این آیه نداریم تا شبهه دور و مصادره به مطلوب پیش آید، بلکه با قطع نظر از این آیه، امکان ارتباط انسان ها با جن و استمداد از آنها و نیز وقوع آن ثابت است، و آیه مذکور اشاره به همین واقعیت تاریخی می کند که اگر انسان ها در مقام معارضه با قرآن و آوردن مثلی برای آن از جن نیز استمداد نمایند موفق نمی شوند و نمی توانند مثلی برای آن بیاورند.

در تفسیر «الدرّ المنتور»، ج ۵، ص ۳۳۷ ذیل آیه ۸۸ سوره اسراء: ﴿قل لئن اجتمعت الانس والجن...﴾ آمده است: «ابن جریر (طبری) از ابن جریر نقل می کند که مقصود این آیه این است که اگر جن ها بارز و ظاهر شوند و انسان ها نیز به کمک آنها برآیند

﴿ نتوانند مثل قرآن را بیاورند.﴾ این نظر هر چند خلاف ظاهر آیه است، زیرا در آیه، ظهور و بروز جن مطرح نشده است، ولی بازگشت آن به همان است که گفته شد، یعنی اگر انسان‌ها از جن‌ها نیز استمداد نمایند نمی‌توانند مثلی برای قرآن بیاورند. یادآوری می‌شود استمداد از جن لازم نیست در تمام وجوه شش‌گانه اعجاز باشد که در متن به آن‌ها اشاره شده است تا گفته شود باید وجود زمینه و شأنت کمک جن به انس در وجوه مذکور با قطع نظر از آیه ۸۸ سوره اسراء احراز شده باشد و گرنه مصادره خواهد بود، زیرا اگر بخواهیم از طریق آیه مذکور کشف کنیم که در جن چنین زمینه‌هایی وجود دارد و آنان در تحدّی از آن شش جهت مورد فراخوان و استمداد قرار گرفته‌اند، این کشف متوقف بر این است که این آیه از سوی خداوند باشد، در حالی که این خود مورد بحث است که قرآن و از جمله آیه مذکور از سوی اوست یا نه؟ بلکه اگر استمداد از جن در بعضی از وجوه مذکور مانند اطلاع جن از بسیاری از امور غیبی باشد تحدّی جن بدون اشکال و معقول می‌باشد، زیرا اطلاع جن از بسیاری خبرها و امور غیبی با قطع نظر از آیه نامبرده قابل انکار نمی‌باشد و یکی از وجوه اعجاز قرآن خبرهای غیبی آن اعم از گذشته و آینده می‌باشد.

علاوه بر این می‌توان گفت استمداد از جن علاوه بر اطلاع آنان از بسیاری حوادث و اخبار غیبی گذشته و آینده، در دو مورد دیگر نیز می‌تواند باشد:

۱- از آنجا که احکام شریعت تابع مصالح و مفاسد واقعی و ناشی از آن‌ها است، پس اگر جن اطلاع از آن‌ها داشته باشد، انسان‌ها می‌توانند با ارتباط با آن‌ها و کمک دادن آنان به انسان متنی متضمن قوانینی مانند قوانین دینی را تهیه و درصدد معارضه با قرآن برآیند.

۲- انسان‌ها می‌توانند با کمک گرفتن از اطلاع جن از بسیاری امور غیبی، از وجود کسانی از انسان‌ها مطلع شوند که ممکن است در گوشه‌ای از مناطق زمین وجود داشته باشند و بتوانند در سایر وجوه اعجاز برای معارضه با قرآن به انسان‌ها کمک نمایند. با چنین فرضی این تحدّی تا روز قیامت به قوت خود باقی می‌باشد و منحصر به زمان معاصر پیامبر ﷺ نخواهد بود.

☞ از طرف دیگر می‌توان گفت: استمداد از جن می‌تواند در تمام وجوه ششگانه اعجاز باشد، زیرا احراز شأنیت داشتن جن لازم نیست و اگر مخالفان و حیانی بودن قرآن احتمال هم بدهند که جن شأنیت در وجوه مذکور را داشته باشد می‌توان آن‌ها را تحدی نمود و به آنان گفت شما اگر احتمال هم می‌دهید که جن بتواند شما را در وجوه مذکور یاری نماید از او استمداد کنید و متن مشابه قرآن بیاورید. در این فرض نه شبهه مصادره پیش می‌آید و نه شبهه این که شأنیت جن نسبت به وجوه ششگانه چگونه احراز می‌شود؟

لازم به اشاره است که موضوع وجود جن به عنوان موجودی ناپیدا و دارای شعور و اختیار غیر از انسان که دارای قدرتی بیش از انسان می‌باشد در گذشته و حال مورد بحث و تشکیک بوده است. و در بعضی نوشته‌های بعضی از معاصرین قرآن پژوه آمده است: مقصود از جن در قرآن با توجه به معنای لغوی آن که به معنای پوشیده و مستور می‌باشد، بخشی از انسان‌هایی هستند که منطبق بر افراد بیگانه و غریبه، مردمان وحشی دور از تمدن، گروه ناشناس از انسان‌ها، گروه منافق و پنهان کار که در پنهانی درصدد دشمنی با اسلام و قرآن و یا مردم می‌باشند و عناوینی مانند اینها خواهد بود.

و بر این اساس اکثر آیات مربوط به جن که در قرآن آمده است بر یکی از عناوین مذکور منطبق شده است.

در این مجال وارد این بحث نمی‌شویم، ولی اجمالاً باید گفت: اولاً: امکان عقلی وجود چنین موجودی قابل انکار نمی‌باشد.

ثانیاً: افراد زیادی در سراسر دنیا از وجود چنین موجوداتی از طرق تجربه‌های شخصی خبر داده‌اند به گونه‌ای که توافق همه آن‌ها بر دروغ یا انگیزه داشتن یکایک آنان بر جعل و خبرسازی ضعیف می‌نماید.

و ثالثاً: قبول وجود جن، هیچ ضرری به فرهنگ انسان‌ها و امکان رشد و تکامل علمی و عملی در تمام عرصه‌های زندگی مادی و معنوی آنان وارد نخواهد کرد.

رابعاً: نفی آن با ظاهر آیات کتب آسمانی و متون دینی ادیان الهی سازگار نمی‌باشد، و بر فرض امکان تأویل بعضی از آیات و دست برداشتن از ظاهر آن‌ها، تأویل بعضی

و در بسیاری دیگر از آیات قرآن، تحدّی به طور خاص، یعنی ناظر به مخاطبان معاصر قرآن مطرح شده است؛ نظیر این آیات: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ، قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^(۱) «آیا می‌گویید (پیامبر) این (قرآن) را به دروغ به خدا نسبت داده است؟ بگو: اگر راست می‌گویید پس شما نیز ده سوره افترا بسته مانند آن را بیاورید و هر کس غیر خدا را که می‌توانید فرا خوانید. پس اگر قبول نکردند بدانید این قرآن با علم خدا نازل شده، و جز او خدایی نخواهد بود. آیا تسلیم (مسلمان) می‌شوید؟»

از این آیه شریفه فهمیده می‌شود که عجز مخالفین از آوردن مثل قرآن، علاوه بر این که دلالت می‌کند قرآن کلامی الهی است، بر وحدانیت و توحید الهی نیز دلالت دارد؛ زیرا هنگامی کلامی مثلی نداشته باشد متکلم آن کلام نیز مثل نخواهد داشت.

و نیز آیات ۲۳ و ۲۴ سوره بقره: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ

دیگر از آیات آن‌ها هیچ دلیل و قرینه‌ای از نظر صناعت ادبی و قرآنی برای آن وجود ندارد.

علاوه بر این با گشودن باب تأویل ظواهر - اعم از قرآن و روایات - باب تأویل ظواهر در تمام آیات مربوط به اصول و معارف و فروع دین نیز باز و باب گفتمان دینی مسدود خواهد شد.

۱- سوره هود (۱۱)، آیات ۱۳ و ۱۴.

عَبْدِنَا فَاتُّوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ»^(۱) «و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید، پس سوره‌ای مثل آن بیاورید و جز خدا همه گواهانتان را فرا خوانید اگر راست می‌گویید. پس اگر چنین نکردید و هرگز نخواهید کرد، پس بترسید از آتشی که آتش گیره آن، مردم و سنگ‌ها می‌باشد؛ [و] برای کافران مهیا شده است.»

از طرف دیگر در آیه ۸۸ سوره اسراء، آوردن همانند و مثل برای قرآن مورد تحدی قرار گرفته، و در آیات ۱۳ و ۱۴ سوره هود، آوردن همانند و مثل ده سوره از قرآن و در آیات ۲۳ و ۲۴ سوره بقره آوردن مثل یک سوره قرآن مورد تحدی واقع شده است.

ویژگی‌هایی که در هر دو نوع آیات تحدی، مخصوصاً آیاتی که در مدینه نازل شده و متضمن قصص و اخبار غیبی و قوانین و نظامات مستحکم می‌باشد، مورد تحدی قرار گرفته عبارت است از:

۱- تحدی به فصاحت و بلاغت و نظم خاص و زیبایی قرآن.^(۲)

۱- سوره بقره (۲)، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲- در این رابطه می‌توان به کتاب‌هایی که در خصوص اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت و نظم خاص و زیبایی آن تألیف شده مراجعه نمود. از جمله این کتاب‌ها: «اعجاز القرآن» باقلانی، «اعجاز القرآن» مصطفی صادق رافعی، «اعجاز القرآن» جاحظ، «نظم القرآن» ابن ابی داود، «اعجاز القرآن» رمانی، «اعجاز القرآن» خطابی،

«دلایل الاعجاز و اسرار البلاغة» عبدالقاهر جرجانی و نیز کتاب‌های فخر رازی، ابن ابی الاصبیح و زملکانی. (رک: اعجاز القرآن باقلانی، ص ۲۵) و نیز کتاب «الشفاء» قاضی عیاض (همان، ص ۲۱) و کتاب «الفوائد المشوق الی علوم القرآن و علم البیان» ابن قیم جوزی. (اعجاز القرآن رافعی، پاورقی ص ۲۳۹)

رافعی در کتاب خود «اعجاز القرآن» ص ۲۹۹ به بعد نکاتی را پیرامون بلاغت خاصّ قرآن متذکر می‌شود و در آغاز، به توضیح شاخصه‌های دو حوزه درک عقلی و درک الهامی و قابل خطا بودن اول و غیرقابل خطا بودن دوم و نیز شرافت و علوّ مرتبه درک الهامی نسبت به درک عقلی می‌پردازد و می‌گوید: «درک الهامی - و به تعبیر او سیاست منطقی بر روش بلاغت - که نمونه آن را در شعر شاعران می‌توان یافت، در هر زبان و لغت هر امتی که به درجه بالای بلاغت رسیده باشد وجود دارد. و در حقیقت بلاغت لغت و زبان و بیان هر امتی ناشی از نوعی الهام خواهد بود.»

سپس می‌گوید: «این سیاست منطقی از طریق بلاغت، در قرآن در حد اعلی مشاهده می‌شود به نحوی که دیگران را از آوردن مثل آن عاجز و مأیوس کرده است.» نامبرده در این رابطه می‌گوید: «هرگز نبوغ انسانی نمی‌تواند نوع بلاغت قرآن را تحمل نماید.»

وی در ادامه این نکته می‌گوید: «گمان نمی‌کنم هیچ عربی - هرچند دارای علوّ فطرت و احساس رقیق و مسلط بر اسرار بیان و انحاء ترکیب لغات باشد - طمع کند درصدد آوردن مثلی برای قرآن برآید، زیرا این کار در شأن لغات و متعلقات آن‌ها نمی‌باشد هرچند با جمع کردن و هماهنگ نمودن تمام قدرت عقل و احساس باشد.»

او ضمن اشاره به این که کمال حقیقت و فطرت انسان - نفس ناطقه - جز به اجتماع سه نیروی عقل، احساس و بیان نمی‌باشد، در رابطه با بلاغت قرآن می‌گوید: «این بایی است که نفوذ در آن ممکن نیست جز برای کسی که عقل، احساس و بیان او فوق فطرت انسانی باشد، و در بین مردم کسی که بتوان گفت فوق فطرت انسانی باشد وجود ندارد، هرچند فطرت او از سایر مردم بالاتر و قوی‌تر باشد.»

نامبرده سپس می‌گوید: «اگر در کل آیات قرآن دقت کنیم مشاهده می‌کنیم که ظاهرترین وجوه اعجاز آن همین شاخصه‌ها و خصوصیات بلاغتی آن است که آن

۲- تحدّی به علم و معرفت و جامعیت قرآن نسبت به معارف دقیق نظری، اخلاق فاضله، قوانین و فروع مربوط به عبادات، معاملات، سیاسات و اجتماعیات و هر آنچه با عمل و رفتار انسان‌ها از نظر هدایت و سعادت آنان ارتباط دارد.

۳- تحدّی از جهت کسی که قرآن به او نازل شده است.

۴- تحدّی از جهت عدم وجود اختلاف و تناقض در قرآن، با این که نزول آن در طول بیست و سه سال به تدریج و به مناسبت‌های گوناگون و در اماکن مختلف بوده است.

۵- تحدّی از جهت اخبار غیبی قرآن، اعمّ از حوادث گذشته یا آینده.^(۱)

﴿﴾ را از کلام مردم و افراد بلیغ آنان جدا می‌سازد. فصحاء و اهل بلاغت عرب با فطرت خود این بلاغت خاصّ قرآنی را درک کرده و فهمیده‌اند که فنون بلاغت آنان به آن حدّ نمی‌رسد...»

یادآوری می‌شود: رافعی، اعجاز در نظم قرآنی را در سه چیز می‌داند: حروف، کلمات و جملات. وی اعجاز در سه چیز مذکور را به تفصیل در سه فصل بیان می‌کند. (اعجاز القرآن رافعی، ص ۳۰۴ به بعد)

۱- در مورد حوادث گذشته، پیامبر اسلام ﷺ تا قبل از نزول قرآن از حوادث مهم تاریخ نظیر داستان حضرت آدم و سایر پیامبران و موافقین و مخالفین آنان و به طور کلی اقوام آن پیامبران که آثاری از آن‌ها باقی نمانده بود خبری نداشت، زیرا کتابی نخوانده بود، ولی بعد از شروع نزول قرآن، آن حضرت از اخبار پیامبران گذشته و اقوام آنان مطلع شد.

و در مورد حوادث آینده که در زمان خود آن حضرت رخ داد در قرآن ضمن آیاتی به آن‌ها اشاره شده است.

از جمله آیاتی که به نحوی خبر از غیب آینده در آن‌ها دیده می‌شود آیات زیر است:

۱- ﴿لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ﴾ (فتح (۴۸)، آیه ۲۷) «همواره بدون ترسی در مسجد الحرام در خواهید آمد.»

۲- ﴿غَلِبَتِ الرُّومُ﴾ فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون * فی بضع سنین (روم (۳۰)، آیات ۱ تا ۳) «رومیان شکست خوردند * در نزدیک ترین سرزمین (به مکه) و (اما) بعد از شکستشان به زودی پیروز خواهند گردید.»

۳- ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...﴾ (نور (۲۴)، آیه ۵۵) «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته‌ای (ایمان) کردند، وعده داده است که همواره (این کسان را) در زمین به راستی جانشین کند، همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین دیگران کرد و همواره دینشان را - که برایشان خوشنود بود - همچنان برایشان پای برجا کند و همانا بیمشان را بی‌گمان به ایمنی (کامل) مبدل گرداند، در حالی که مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند...»

۴- ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ الْأَن يُتَمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (توبه (۹)، آیه ۳۲) «می‌خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند و خدا ابا دارد به جز اینکه نورش را به اتمام رساند، هرچند کافران را بسی ناخوش آید»

۵- ﴿أَنْ تَصْبِكَ حَسَنَةً تَسُوْهُمْ وَ أَنْ تَصْبِكَ مَصِيْبَةً يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلِ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ﴾ (همان، آیه ۵۰) «اگر حالت نیکی‌ای تو را در رسد، آنان را بدحال می‌سازد و اگر پیشامد ناگواری تو را رسد گویند: «ما پیش از این، تصمیم خود را به راستی گرفته‌ایم» و شادمان روی برمی‌تابند.»

۶- ﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَ لَا وَضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ...﴾ (همان، آیه ۴۷) «اگر با شما بیرون آمده بودند، جز فساد و دگرگونی و نابسامانی را برای شما نمی‌آوردند و به سرعت (افساد جنگی) خود را در میان شما می‌انداختند، که شما را به فتنه (ی جنگی) می‌طلبیدند و حال آنکه در میانتان جاسوسانی بس شنوای دارند.»

۷- ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ...﴾ (نصر (۱۱۰)، آیه ۱)

۶- تحدّی از جهت عدم الگوگیری از متن دیگر و عدم تشابه با آن در جهات لفظی و معنوی.

بنابراین تحدّی قرآن منحصر به فصاحت و بلاغت و نظم خاصّ الفاظ و معانی آن نیست؛ زیرا اولاً: در آیات ۲۳ و ۲۴ سوره بقره و نیز آیات ۱۳ و ۱۴ سوره هود که مشرکین و مخالفین معاصر قرآن مخاطب قرار گرفته‌اند، آمده است: «و غیر از خداوند، از هر کس که می‌توانید کمک بگیرید.» و این تعبیر شامل غیر عرب نیز می‌شود؛ و بدیهی است که غیر عرب هرگز نمی‌تواند به فصاحت و بلاغت متنی

﴿هنگامی که یاری خدا و پیروزی‌اش فرا رسد و ببینی مردم دسته دسته در دین خدا در آیند.﴾

۸- ﴿سپهزم الجمع و یولون الذّبر﴾ (قمر (۵۴)، آیه ۴۵) «به زودی این جمع در هم شکسته شوند و پشت کنند.»

۹- ﴿قاتلوهم یعدّبهم الله بایدیکم و یخزهم و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مؤمنین﴾ (توبه (۹)، آیه ۱۴) «با آنان کشتار کنید تا خدا آنان را به دست شما عذاب نماید و خوارشان کند و شما را برایشان پیروز گرداند و سینه‌های (جریحه دار) گروه مؤمنان را شفا بخشد.»

۱۰- ﴿لن یضروکم الا اذی و ان یقاتلوکم یولوکم الابدبار ثم لاینصرون﴾ (آل عمران (۳)، آیه ۱۱۱) «کافران جز آزاری اندک هرگز به شما زیانی نتوانند رسانند، و اگر با شما بجنگند (پس) به شما پشت کنند سپس یاری (هم) نیابند.»

۱۱- ﴿و اذا یعدکم الله احدی الطائفتین انهالکم...﴾ (انفال (۷)، آیه ۷) «و چون خدا یکی از دو دسته‌ی کاروان تجارتی قریش یا سپاه ابوسفیان) را به شما وعده داد...»

۱۲- ﴿انا کفیناک المستهزئین﴾ (حجر (۱۵)، آیه ۹۵) «همانا ما (شر) مسخره کنندگان را از تو کفایت کردیم (بازداشتیم).»

۱۳- ﴿والله یعصمک من الناس﴾ (مائده (۵)، آیه ۶۷) «و خدا تو را از «گزند» مردمان نگاه می‌دارد.»

عربی کمک نماید تا استمداد از او معقول باشد. اگر تحدّی قرآن منحصر به فصاحت و بلاغت زبان عربی قرآن بود، مناسب آن بود که در آیات فوق گفته شود: «و از عرب‌های دیگر نیز کمک بگیرید.» همچنین آیه ۸۸ سوره اسراء نیز جنّ و انس را مورد تحدّی قرار داده است. و چنین نیست که همه جنّ و انس در فصاحت و بلاغت زبان عربی تبخّر داشته باشند.

وثائفاً: چنین نیست که تحدّی در ویژگی‌های ذکر شده، عامّ و نسبت به همه افراد و اقشار یکسان باشد، بلکه تحدّی در هر ویژگی نسبت به کسانی صادق است که در آن ویژگی آشنایی و یا تبخّر داشته باشند. مثلاً تحدّی در ویژگی فصاحت و بلاغت با اهل زبان و فن فصاحت و بلاغت است، و تحدّی در حکمت و معارف با اهل آن، و تحدّی در تربیت یا قانون‌گذاری با کسانی است که در این علوم تبخّر داشته باشند؛ و همچنین است در سایر جهات و ویژگی‌ها.

و شاهد این مطلب آن است که از یک سو تحدّی عرب معاصر قرآن در غیر فن فصاحت و بلاغت از سایر ویژگی‌های ذکر شده - که عرب آن زمان یا آشنایی با آن‌ها نداشتند یا حداقل تبخّری نداشتند - کار عقلائی نمی‌باشد.

و از سوی دیگر، در آیات تحدّی که در مکه در اوایل بعثت نازل شد هنوز بسیاری از آیات مربوط به قصص و اخبار غیبی و نظامات اجتماعی محکم و استوار و معارف تفصیلی دین نازل نشده بود تا بتوان

معاصران را نسبت به آن‌ها مورد تحدی قرار داد.

علاوه بر این، مقصود از تحدی در ویژگی‌های ذکر شده این است که مجموعه آن‌ها در مجموعه قرآن وجود دارد نه همه آن‌ها در یک سوره مثلاً، زیرا یک سوره غالباً از یک یا چند جهت ویژگی دارد و می‌تواند مورد تحدی قرار گیرد نه در تمام جهات ششگانه.

و در بعضی آیات مانند آیه ۲۳ و ۲۴ سوره بقره، یک سوره مورد تحدی قرار گرفته است.

بنابراین تحدی قرآن در هر عصر و زمانی به قوت خود باقی خواهد بود، زیرا تحدی آن منحصر به فصاحت و بلاغت نیست تا گفته شود فقط مخاطبان معاصر نزول قرآن که در فن زبان عرب و سخنوری و فصاحت و بلاغت تبخّر کامل داشتند، مورد تحدی بوده‌اند.

البته تحدی قرآن در سه ویژگی می‌تواند عام و نسبت به همه یکسان باشد، و آن سه ویژگی عبارت است از:

۱- اخبار از غیب؛

۲- عدم اختلاف در احکام و محتوا و اتقان محتوا؛

۳- آوردن آن از شخصی امی همچون پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

در این ویژگی‌ها تحدی قرآن نسبت به همه افراد و اقشار یکسان است، زیرا هیچ کس قادر بر اخبار از غیب به طور یقین و قطع و آوردن

متنی در حد اتقان قرآن بدون تحصیل علم و دانش نخواهد بود.^(۱)

۱- تفسیر قرطبی ضمن اینکه وجوه اعجاز را به ده وجه رسانده است، مدعی است که نظم بدیع قرآن، داشتن اسلوبی مخالف سایر اسلوب‌های عرب و جزالت و فصاحت آن در هر سوره، بلکه در هر آیه وجود دارد. (تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۷۳) و در کتاب البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۹۶ یکی از وجوه اعجاز قرآن را اموری ذکر کرده که مربوط به اخبار از ضمائر و قلوب اشخاص خاصی می‌باشد بدون اینکه هیچ‌گونه قول و عملی از آن‌ها ظاهر شده باشد، مانند آیات زیر:

۱- ﴿وَاذْهَبْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا...﴾ (آل عمران (۳)، آیه ۱۲۲) «چون دو گروه از شما همت گماردند که سستی کنند...».

۲- ﴿وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّكَ بِمَأْمُورٍ وَاللَّهُ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ﴾ (مجادله (۵۸)، آیه ۸). «و هنگامی که نزد تو آیند، تو را بدانچه خدا به آن (شیوه) تحیت نگفته تحیت گویند، و با خودشان می‌گویند: «چرا به آنچه می‌گوییم خدا ما را عذاب نمی‌کند؟»

۳- ﴿وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ أَحَدِي الطَّائِفَتَيْنِ أَنْ هَالِكُمُ وَتَوَدُّونَ أَنْ غَيْرِ ذَاتِ الشُّوْكَةِ لَكُمْ﴾ (انفال (۸)، آیه ۷) «و چون خدا یکی از دو دسته (کاروان تجاری قریش یا سپاه ابوسفیان) را به شما وعده داد که بی‌گمان از آن شما باشند و شما دوست داشتید که دسته بی‌ساز و برگ برای شما باشد.»

۴- ﴿وَلَنْ يَتَمَوَّهَ أَبَدًا...﴾ (بقره (۲)، آیه ۹۵) «و آنان (یهود) هرگز مرگ را آرزو نمی‌کنند.»

۵- ﴿مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾ (حشر (۵۹)، آیه ۲) «گمان نمی‌کردید که بیرون روند و خودشان همواره گمان داشتند که دژهایشان از (عذاب) خدا نگهبانشان است. پس خدا از جایی که هرگز گمان نمی‌کردند بر آنان درآمد و در دل‌هایشان بیم افکند...»

۶- ﴿لَا تَتَمَنَّوْا أَن تَكُونَ تُرَاثًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ يَتَمَنَّوْنَ أَن يَكُونَ تُرَاثًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا﴾ (همان، آیه ۱۳) «شما بی‌گمان در سینه‌های آنان بیش از خدا هراسناکید، چرا که آنان گروهی اند که دقت و بررسی نمی‌کنند.»

ضمناً روشن شد که مراد از «مثل» در آیاتی که به آوردن یک سوره مثل قرآن تحدی شده است، مثل و مانند تمام ویژگی‌هایی است که در آن سوره وجود دارد. و این ویژگی‌ها علاوه بر فصاحت و بلاغت و رسایی بیان و اتقان محتوا بدون الگوگیری از متنی دیگر، آوردن مثل یک سوره از شخصی امی مانند پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؛ هرچند آن سوره، کوچک‌ترین سوره قرآن باشد.

شبهه اول: نامفهوم بودن معنای «مثل»

نویسنده یاد شده در مقدمه، شبهه خود را در مورد تحدی در آیات فوق ضمن پنج اشکال ارائه داده است:

نخستین اشکالی که به تحدی قرآن کرده است نامفهوم بودن معنا و مراد از «مثل» در آیات فوق است. او می‌نویسد:

«در همه آیات فوق از مخالفان خواسته شده است تا متنی «مثل» قرآن بیاورند، اما معنای دقیق واژه «مثل» در این تحدی نامعلوم است. قرآن نگفته است که منظور از مثل چیست؟ بنابراین دعوت به رقابت و

﴿۷﴾ تحسبهم جميعاً و قلوبهم شتى ذلک بانهم قوم لا یعقلون﴾ (همان، آیه ۱۴) «آنان را متحد می‌پنداری حال آنکه دل‌هایشان پراکنده است، زیرا آنان گروهی اند که تعقل نمی‌کنند.»

در آیات دیگری نیز خبر از ضمائر و دل‌های افراد داده شده است مانند آیات ۴۵ و ۵۰ سوره توبه و ۲۲ و ۲۳ سوره فصلت. به یقین با تتبع در آیات قرآن موارد دیگری نیز یافت می‌شود که در آن‌ها خبر از ضمائر اشخاص داده شده است.

مبارزه‌ای کرده که معیار و میزان داوری آن مشخص نیست. مخالفان هر چقدر هم متن‌های زیبا و فصیح و بلیغ و با مضامین عالی اخلاقی، اجتماعی و... بیاورند، پیروان قرآن به راحتی می‌گویند: هیچکدام از این متن‌ها مثل قرآن نیستند. اما اگر از آن‌ها سؤال شود که به چه دلیل و با کدام معیار و میزانی چنین حکمی صادر می‌شود، خواهید دید که پاسخ دقیق و محکم و واحدی برای این سؤال وجود ندارد.»

پاسخ:

در پاسخ به این قسمت از شبهه باید گفت: در آن آیات برای دعوت مخالفان و کسانی که در اصالت و وحیانی بودن قرآن تردید دارند، از کلمه مثل و مانند آن استفاده شده است. «مثل» و مانند قرآن به متنی گفته می‌شود که با تمام ویژگی‌های صوری و معنوی مانند قرآن باشد. این معنا برای آشنایان به قرآن به ویژه اهل تخصص روشن است، زیرا قرآنی که هم‌اورد خواهی برای خود می‌کند همان قرآنی است که خود را به عنوان عربی مبین و کتاب هدایت و مخزن علوم معارف و هماهنگ با عقل و دریافت‌های درونی و عاری از تناقض و مانند آن معرفی کرده است. مراد از مثل آن، مثل در این گونه امور است؛ و عموم مردم به‌خصوص متخصصان در این امور که با قرآن آشنا باشند می‌دانند چه متنی می‌تواند در این ویژگی‌ها همانند و مثل قرآن باشد و با آن برابری نماید. چنان که در زمان نزول قرآن، اعراب مخالفی که آیات تحدی را

می شنیدند و خود صاحب سخن و اهل شعر و نثر فصیح و بلیغ بودند و کم و بیش با حکمت‌ها و معارف بشری نیز آشنا بودند، معنای مثل و همانندی برای آنان روشن بود و لزومی نداشت معنای دقیق واژه مثل تعریف شود. از این رو مخالفین قرآن که آن را افسانه و اسطوره می خواندند در یکی از برخوردهای خود گفتند: ما اگر می خواستیم مثل قرآن را می آوردیم: ﴿و اذا تتلى عليهم آياتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطير الاولين﴾^(۱) «و چون آیات ما بر آنان خوانده شود گویند: هر آینه شنیدیم اگر می خواستیم قطعاً ما نیز مثل این را می گفتیم. این جز افسانه گذشتگان نیست» از این آیه به خوبی فهمیده می شود که مخاطبان آیات تحدی معنای مثل را کاملاً می فهمیدند؛ و از این رو هیچ یک از آنان از معنا و مراد مثل سؤالی نکرد.

و از طرف دیگر تحدی بین عرب، امری متعارف بود. تحدی و همتا طلبی بین امرؤ القیس و علقمه در تاریخ مشهور است.^(۲) و همچنین بین افرادی چون: عمرو بن کلثوم، حرث بن حلزة، جریر، فرزدق^(۳) و اخطل.^(۴)

امروز اگر کسی ادعا کند من تابلویی نقاشی کرده‌ام که هیچکس

۱- سوره انفال (۸)، آیه ۳۱.

۲- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۷۸۰، ذیل آیه ۱۳ سوره هود.

۳- مجمع البیان، ذیل آیات ۱۳ و ۱۴ سوره هود.

۴- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۳۶.

نمی‌تواند مانند آن را بیاورد، برای مخاطب هنرمند و نقاش، این همانندی شناخته شده است؛ و ملاک داوری، تخصص و کارشناس بودن داور است، خواه مخالف باشد یا موافق. و اعراب عصر نزول قرآن هم که اهل فن و کارشناس بودند به شهادت تاریخ نتوانستند متنی بیاورند که در تمام ویژگی‌ها مثل و مانند قرآن باشد.

و کسانی که در پنهان و آشکار به مقابله با قرآن پرداختند، جمله‌ها و کلماتی را ارائه دادند؛ ولی دیگرانی که در فن فصاحت و بلاغت و جهات معنوی متون تا حدودی تخصص داشتند و این جمله‌ها را شنیدند، چه آن‌هایی که مسلمان بودند و چه آن‌هایی که مسلمان نبودند، هرگز حاضر نشدند ادعا کنند که این جمله‌ها با قرآن برابری کرده است. و کارشناسان زمان ما که مخالف اعجاز قرآن هستند نیز اگر متنی همانند و مثل قرآن بیاورند، به یقین در بین مردم دنیا به عنوان یک مسأله مهم روز تلقی می‌شود و هرگز مسلمانان نمی‌توانند آن را مخفی و مکتوم نگه دارند؛ یا برخلاف نظر کارشناسان و افکار عمومی مردم دنیا قضاوت نمایند.

امروز هم نوشته‌هایی در سایت‌های مختلف توسط برخی اعراب مسیحی عرضه شده و همه می‌توانند به راحتی به آن‌ها مراجعه کنند. لازم نیست پیرو قرآن باشند، دیگران هم می‌توانند به راحتی داوری کنند که متن آن‌ها مثل قرآن نیستند؛ و نزد آنان دلیل و معیار مثل نبودنشان هم روشن است.

نمونه‌ای از آنچه «مثل» قرآن ادعا شده

به نمونه کوچکی از این متون که به عنوان مثل قرآن آورده شده است توجه شود تا آن‌هایی که با زبان عربی و کلمات قرآن آشنا هستند قضاوت کنند و روشن شود که واژه مثل معیار دارد، و این‌گونه نیست که در چهارده قرن پیش، معاصران عرب قرآن که اهل زبان بودند نفهمیده باشند که مراد از مثل در آیات تحدی چیست.

امروز هم با همه توسعه‌ای که در فلسفه تحلیلی زبان انجام گرفته و پیچیدگی‌های کلام برجسته شده وقتی سخن از مثل قرآن می‌شود معنا و مراد آن را می‌فهمند و تلاش می‌کنند که با سبک و سیاق قرآن، مانندی عرضه کنند. در اینجا نمونه‌ای از آخرین تلاش مخالفان قرآن نشان داده می‌شود تا معلوم گردد که معنا و مراد از «مثل» فهمیده شده که برای آوردن آن تلاش کرده‌اند:

«سورة الفرقان: بسم الأب الكلمة الروح الاله الواحد الاوحد (۱) فرقان حق لا ريب فيه، يهدى للتي هي أقوم فاتبعوه و اتقوا لعلكم ترحمون (۲) ان هو الا نور الحق يهدى الضالين و يفضح الافك و ما يكتم الظالمون (۳) انزلناه بالحق مصدقا لدين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره الكافرون (۴) و انزلناه نوراً على قلبه فبلغه بلسان مبين و انا له لحافظون.»^(۱)

این چند سطر که به عنوان مقابله و همطرازی با قرآن نوشته شده، نقل شد تا آشکار گردد تحدی قرآن امر ناشناخته‌ای نیست و اهل تخصص از هر ملت و مذهبی می‌توانند مانند او را بشناسند. اما اشکالات این متن از جهات زیر است:

الف: نام این نوشته از خود قرآن گرفته شده و نام سوره بیست و پنجم قرآن است.

ب: بسیاری از جمله‌ها تقلید از خود قرآن، بلکه مونثاژ جمله‌هایی با جمله‌های دیگر از این کتاب است که هر کس کمی آشنایی با آن داشته باشد می‌فهمد؛ هر چند مسلمان نباشد.

ج: ترکیب برخی جمله‌ها مضحک و سبک و ناهماهنگ است و نشان می‌دهد که چگونه نویسنده آن‌ها که با تقلید و کپی برداری از قرآن به مقابله با آن برخاسته، با این حال نتوانسته از نزد خود جمله‌هایی مستقل، قوی و مرتبط با هم و معنادار همانند قرآن بیاورد.

مسئله کذاب نیز که اهل یمامه بود به مبارزه با قرآن برخاسته و به اصطلاح آیاتی آورده است که در مقابل سوره «الذاریات» است. به یک نمونه آن اشاره می‌شود:

«والمبذرات بذراً والحاصدات حصداً والذاریات قمحاً والطاحنات طحناً والعاجنات عجنناً والخابزات خبزاً والثاردات ترداً واللاقمات لقمماً اهالة و سمناً.»^(۱)

۱- به نقل از اعجاز القرآن رافعی، ص ۱۹۸. البته علاوه بر جملات فوق، جملات مضحک دیگری نیز در همان صفحه از مسئله نقل شده که در متن ذکر نشده است.

و در مقابل سوره کوثر آورده است: «انا اعطیناک الجواهر فصل لربک وهاجر انّ مبغضک رجل فاجر.» و در نقلی دیگر آمده است: «انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وبادر فی اللیالی الغوادر.»^(۱)

و در مقابل سوره فیل آورده است: «القیل ما الفیل له ذنب و بیل و خرطوم طویل.»^(۲)

و در مقابل سوره نبأ آورده است: «ان الله خلق النساء ازواجاً فنولج فیهن ایلاجاً ثم یخرج منهن ما یشاء اخراجاً فیتتجن انتاجاً.»

وی این به اصطلاح سوره را برای خوش آمدن سجاح دختر حارث از طایفه بنی تمیم که او هم مدعی نبوت بود انشاء کرد و سجاح در پاسخ او گفت: «اشهد انک نبی!»^(۳)

۱- مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۶۸ به نقل از سیره زینی دهلان.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۳۳، چاپ استانبول.

۳- مکاتیب الرسول، ج ۱، به نقل از نهاییه الارب، ص ۶۷. علاوه بر مسیلمه و سجاح، افراد دیگری نیز در قرون گذشته یا ادعای نبوت نموده و یا فقط در مقام معارضه با قرآن برآمده‌اند. از جمله آنان عبارتند از:

۱- عبهله بن کعب که به او اسود عنسی نیز می‌گفتند. وی در زمان پیامبر اسلام ﷺ ادعای نبوت نمود ولی چیزی به نام قرآن عرضه نکرد جز چند کلمه مهمل و بی‌معنا.

۲- طلیحه بن خویلد اسدی. وی پس از رحلت پیامبر ﷺ ادعای نبوت نمود و جملات زیر را به عنوان وحی نازل شده بر خود را برای پیروان متعصبش اظهار می‌داشت: «ان الله لا یصنع بتغفیر وجوهکم وقبح ادبارکم شیئاً فاذکروا الله قیاماً...»

۳- نضر بن حارث. وی ادعای نبوت نکرد ولی حکایت‌ها و داستان‌هایی از ملوک و پادشاهان عجم و فارس را که عرب‌ها از آن‌ها بی‌اطلاع بودند با هم تلفیق و به خیال خود با قرآن معارضه نمود.

اشکالاتی که به متن قبلی وارد بود به این متون نیز وارد است. اگر کسی با الهام از یک دیوان شعر و با انتخاب فرازها و جمله‌های آنها، شعری بسازد نمی‌گویند توانسته است مانند آن دیوان بیاورد. و اگر کسی تابلوی نقاشی را زیر دست خود بگذارد و با کپی کردن قسمت‌هایی از آن تابلو، تابلوی دیگری را رنگ آمیزی کند نمی‌گویند دست به خلق اثری هنری زده است، بلکه می‌گویند: تقلب کرده و عجز خود را نشان داده است. علاوه بر این که این مدعیان، حتی با کنار هم گذاردن جملات و فرازهای قرآن، نتوانسته‌اند متنی بلیغ و رسا و با محتوا ارائه دهند؛ به گونه‌ای که برخی از فرازهای آن به طنز شباهت یافته است.

اما در مورد قرآن با این که خود از کتاب‌های آسمانی دیگر کراراً

۴- ابن مقفع. وی نویسنده و گوینده‌ای بلیغ بود و گفته می‌شود کتابی به نام «الدرّة الیتمیه» را تألیف نمود که می‌گویند برگرفته از کتاب حکمت بوزر جمهر است و از نظم و اسلوب کلمات حضرت علی (ع) نیز استفاده نموده و بعضی آن را به عنوان معارضه با قرآن مطرح کرده‌اند ولی نسبت این مطلب به ابی مقفع ثابت نشده است، وی خوب می‌دانست که قرآن قابل معارضه نمی‌باشد.

۵- ابن راوندی. وی در قرن سوم هجری می‌زیسته و نسبت به اسلام تعصب و کینه خاصی داشت. گفته شده کتابی در رابطه با معارضه با قرآن به نام «التاج» نوشته است که اثری از آن وجود ندارد.

۶- ابوالطیب. وی در محلی بین شام و کوفه ادعای نبوت کرد و جملات زیر را به عنوان وحی نازل شده بر خود انشاء نمود: «والنجم السیّار، والفلک الدوّار، واللیل والنهار، ان الکافرین لفی اخطار...» (برگرفته از کتاب اعجاز القرآن رافعی، ص ۱۹۸ به بعد)

یاد می‌کند و آن‌ها را تصدیق می‌نماید، کسی که در جهات و ویژگی‌های مربوط به اعجاز یک متن اهل فنّ باشد احتمال نمی‌دهد که از نظر الفاظ و ادبیات یا محتوا و معانی متأثر و برگرفته از آن‌ها باشد.

شبههٔ دوّم: مبهم بودن تفسیر تحدّی

نویسنده در دومین شبههٔ خود بر تحدّی قرآن می‌گوید: «عموم عالمان اسلام معتقد به اعجاز لفظی و معنوی قرآن هستند. به اعتقاد آن‌ها معنای آیات تحدّی این است که هیچ بشری نمی‌تواند سوره‌ای بیاورد که به لحاظ زیبایی و فصاحت و بلاغت و عمق معانی مثل قرآن باشد.

اما اولاً: معلوم نیست چنین تفسیری از آیات تحدّی با کدام دلیل قطعی و با استناد به کدام شواهد و قرائن محکم به دست آمده است. خود آیات تحدّی در این مورد سکوت کرده‌اند و در آیات دیگر قرآن نیز هیچ نشانه و اشاره‌ای در این مورد وجود ندارد.

و ثانیاً: اوصاف مذکور (زیبایی، فصاحت، بلاغت و عمق معانی) هیچ‌کدام معیارهای دقیق و قابل اندازه‌گیری ندارند تا با آن‌ها بتوان معلوم کرد که به‌عنوان مثال اشعار ابن‌فارض (از جهات یاد شده) مثل اشعار دعبل خزاعی هست یا نه؟ و اگر این دو مثل هم نیستند، کدام بهتر از دیگری است؟ قضاوت در چنین مواردی بستگی به سلیقه‌ها، ذوقیات، روحیات و پیش‌فرض‌ها و پیش‌زمینه‌های فکری، تربیتی،

اخلاقی، روحی و روانی انسان‌ها دارد، و چون این امور در انسان‌ها یکسان نیستند قضاوت‌ها نیز متفاوت از آب در می‌آید.

منظور این نیست که فصاحت و بلاغت هیچ ضابطه و قاعده‌ای ندارد، بلکه منظور این است: این قواعد، خصوصاً در هنگام مقایسه شاهکارهای ادبی نمی‌توانند نقش خط‌کش و ترازو را بازی کنند و میزان زیبایی و فصاحت و بلاغت یک متن را به گونه‌ای دقیق نشان دهند. بسیاری از انسان‌های معمولی توانسته‌اند و می‌توانند با رعایت همین قواعد، متن‌هایی زیبا، فصیح، بلیغ و مشتمل بر مطالب عمیق اخلاقی، عرفانی، و ... خلق کنند (همان‌طور که کرده‌اند و نمونه‌های آن فراوان است) اما سخن در این است که هیچ‌گاه نمی‌توانیم به طور محکم و قاطع (درست همان‌گونه که وزن یا ابعاد دو جسم را با خط‌کش و ترازو اندازه گرفته و مقایسه می‌کنیم) معلوم کنیم که آیا این متن‌ها مثل قرآن (یا برتر از آن) هستند یا نه؟

بنابراین در تحدی قرآن معیار و میزان داوری معلوم نیست و این اشکال بزرگی است که پاسخ می‌طلبد.»

پاسخ قسمت اول:

اگر کسی با سبک نزول تدریجی قرآن آشنا باشد می‌داند که قرآن مطالب خود را یکجا بیان نکرده است و این سبک قرآن اهدافی را دنبال کرده که فعلاً موضوع سخن ما نیست. آیات تحدی نیز در سوره‌هایی که

قبلاً بیان شد در مجموع ویژگی‌های ذکر شده را نشان می‌دهد. مفسران اسلامی و غیر اسلامی در تفسیر این آیات همگی اتفاق نظر دارند که منظور از همتاطلبی، همانندی قرآن با همه ویژگی‌های این کتاب است. ویژگی‌هایی که بخشی از آن‌ها در عصر نزول قرآن مورد توجه قرار گرفت، مانند: ادبیات، فصاحت و بلاغت قرآن. و بخشی که بعدها شناخته و برجسته گردید، مانند عمق معانی و جاذبه معنوی و تأثیرگذاری اجتماعی و دیگر ویژگی‌هایی که خود قرآن برای خود در آیات متعدد بیان کرده است. بنابراین مثل و مانند قرآن بودن، از هر جهت می‌تواند باشد، نه در بعضی جهات. و در میان مفسران در این جهت تردیدی نیست و شواهد آن به شرح زیر است:

۱- معیار تحدی و ویژگی‌های قرآن

مراد از «مثل» همانندی چیزی با چیز دیگر در تمام خصوصیات و ویژگی‌ها است. در مفردات راغب آمده است:

«گفته شده است: «ند» مشارکت دو چیز است در جوهر فقط، «شبه» مشارکت دو چیز است در کیفیت فقط، «مساوی» مشارکت آن دو در کمیت فقط، «شکل» مشارکت در اندازه و مساحت فقط، و «مثل» مشارکت آن‌ها در تمام امور ذکر شده.»^(۱)

۱- مفردات راغب، ماده مثل.

البته معنای ذکر شده در امور محسوس و مادی کاملاً مفهوم است، یعنی اگر بخواهیم برای چیزی مثل بیاوریم باید در تمام امور ذکر شده همانند آن باشد. اما در مورد قرآن وقتی گفته می‌شود: مثل و مانند، معیار تحدی همه ویژگی‌های قرآن از لفظ و معنا مورد نظر است. و هرچند که در میان مفسران کسانی به صورت و لفظ تأکید بیشتری داشته باشند و کسانی به معنا و محتوای قرآن تکیه نمایند، اما همگی همانندی و مثل قرآن در همه جهات را فهمیده و پذیرفته‌اند.

۲- معرفی قرآن توسط قرآن

قرآن کریم در آیاتی خود را به صفاتی معرفی کرده است، مانند: هدایتگر (بقره / ۲)، هدایت کننده به چیزها و معارفی بسیار محکم و قوی (اسراء / ۹)، جداکننده حق از باطل (بقره / ۱۸۵)، شفاء و رحمت (اسراء / ۱۷)، پندآموز و یادآور (اسراء / ۴۱)، هدایت، رحمت و بشارت (نحل / ۸۹)، وسیله بیرون آمدن از تاریکی به نور (حدید / ۹) و حکمت (اسراء / ۳۹)؛ و از مخاطبان می‌خواهد که این ویژگی‌ها را مورد توجه قرار دهند.

و در بعضی آیات با صراحت درباره محتوای قرآن تحدی کرده و می‌گوید: ﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا﴾^(۱) «بگو پس کتابی را از نزد خدا بیاورید که هدایتگرتر از آن دو (قرآن و تورات)

۱- سوره قصص (۲۸)، آیه ۴۹.

باشد.» در این آیه شریفه، صراحت در تحدی در هدایتگری است که البته فصاحت و بلاغت و دیگر امور هم به گونه‌ای در آن، تأثیرگذار است.

۳- تجربه بیرونی در مقایسه و تطبیق

مسلمانان صرف نظر از کتاب آسمانی که به آن اعتقاد دارند، در مواردی دیگر دست به مقایسه می‌زنند. و اصولاً مقایسه متنی با متنی دیگر یا اثر هنری با اثری دیگر امری رایج بین صاحبان این فنون است و اختصاص به مسلمانان و قرآن ندارد. و قرآن نیز در آیات تحدی به همین شیوه رایج استناد کرده است.

پاسخ قسمت دوم:

در این رابطه باید گفت: ترازو و شاغول هر چیزی متناسب با آن چیز است. اهل فن برای مقایسه متنی با متن دیگر از جهات گوناگون موازینی دارند که به آسانی متون را از نظر الفاظ و ادبیات و معانی و محتوا با یکدیگر مقایسه کرده و جایگاه هر کدام را معین می‌کنند، همان‌گونه که عرب فصیح و بلیغ جاهلیت که معاصر نزول قرآن بودند به راحتی بهترین شعر زمان خود را انتخاب می‌کردند که از این انتخاب «معلقات سبع» برگزیده شده. و اصولاً کارهایی از سنخ ارزیابی متن، مانند امور فیزیک و شیمی و ریاضی نیست که با کمیت قابل شناخت و

مقایسه باشند؛ نظیر مقایسه و برتری زیبایی یک چهره بر چهره‌های دیگر که قطعاً امری ممکن و عملی است ولی نه با کمیت و شاغول خاصی.

امور هنری و علمی و انسانی با همه اختلاف سلیقه‌ها و ذوقیات و روحيات و پیش فرض‌ها می‌توانند با میزان خاص خود قابل مقایسه باشند و کارشناسان این فنون اعم از مسلمان و غیر مسلمان تشخیص دهند که اثری خاص با همه ابعاد و جهات مانند اثر دیگر هست یا نیست.

میزان تشخیص برتری قرآن و عدم امکان هم‌وردی با آن هم همان عقل بشری است که همواره قرآن آن را به تدبّر و تعقل در آیات خود فراخوانده و آن را به عنوان داوری مصیب قلمداد کرده است.

و نکته آن این است که قرآن در یک کلام کتاب هدایت است و تمام ویژگی‌هایی را هم که برای خود برشمرده در همین راستا است و عقل انسان نیز با مراتبی که دارد بالاترین نیروی ادراکی اوست که او را به سمت و سوی تعالی و کمال هدایت می‌نماید و قهراً همین نیروست که می‌تواند میزان و محک جایگاه بلند قرآن در هدایتگری از ابعاد گوناگون باشد و عقل ترازوی دقیقی برای سنجش حق و حقیقت از باطل و تمیز راه از بیراهه در دو بعد نظر و عمل است. البته اثبات این که عقل دارای چنین مقام منیعی است موکول به مباحث حکمت الهی و معرفت‌شناسی است و در اینجا این منزلت برای عقل به عنوان اصل موضوعی پذیرفته شده است.

شبههٔ سوّم: در تحدّی داوری با کیست؟

سومین اشکال نویسنده بر تحدّی قرآن این است:

«در صورتی که فرضاً یک مسیحی عرب زبان در پاسخ به تحدّی قرآن متنی را ارائه کرد و مدعی شد که این متن حاوی مضامین عالی، اخلاقی و عرفانی است و حتی از قرآن برتر است، داوری آن را بر عهدهٔ چه کسی باید گذاشت؟ پیداست که داور نباید از میان طرفین دعوا باشد. بنابراین دو حالت می ماند: یا باید یکی از پیروان ادیان دیگر (مثلاً یک یهودی) باشد یا شخص بی دین و لائیک.

اما اولاً: این دو نیز نمی توانند بی طرفانه قضاوت کنند، زیرا هر دو به دلیلی با قرآن مخالفند و آن را ساختهٔ دست بشری می دانند. و ثانیاً: افراد منصف و بی غرض هم ممکن است قضاوت های مختلف داشته باشند. در این فرض این سؤال پیش می آید که قضاوت کدام یک از آنها حجّت است و به چه دلیل؟ و آیا هنگامی که کار داوری به اختلاف نظر و مشاجرات و مباحثات داغ می کشد می توان انتظار نتیجه ای قطعی را داشت.»

پاسخ:

در پاسخ به این شبهه گفته می شود:

اولاً: همان گونه که گفته شد میزان در این باب عقل تخصصی است، و عقل امری برون دینی و خارج از حوزه ادیان است هر چند می تواند

ره آوردهای دینی را در باب معارف، اخلاق و کردار انسانی بفهمد و با آن هماهنگ آید. بنابراین پیش کشیدن ردپای صاحبان ادیان دیگر یا افراد لائیک دخلی در این زمینه ندارد و آنچه باید به عرصه و کرسی داوری نشانده شود عقل حاکم بر انسان و قوای انسانی است، و در صورت تعارض و تشاّخ در دیدگاه‌هایی که به عنوان دیدگاه عقل عرضه می‌شود باید آن دیدگاه‌ها به عقل جمعی و متخصصان عرضه گردیده و عقول دیگران به محکمه داوری کشانده شود.

ثانیاً: با اغماض از پاسخ اول می‌توان گفت: داور آن می‌تواند متخصصان و کارشناسان از هر ملت و عقیده باشند، به شرط آن‌که اکثر آنان تصدیق کنند که متن رقیب مانند قرآن است یا بر قرآن برتری صوری و معنایی با همه ویژگی‌های قرآن دارد.

ثالثاً: اصولاً اگر متنی با این ویژگی‌ها نگارش یافت، نیاز به دعوت از کارشناسان خاص از ادیان و افراد لائیک ندارد. کافی است که چنین متنی با داعیه تحدی منتشر شود تا با انتشار آن قضاوت دیگران را به سوی خود جلب کند و در سطح افکار عمومی مشخص شود که آیا واقعاً برتری دارد یا نه؟ و البته تاکنون یعنی قرن پانزدهم هجری، نوشته‌ای در تقابل و تحدی با قرآن نوشته نشده که زیبایی، بلاغت، فصاحت و مضامین عالی اخلاقی و عرفانی قرآن را به چالش بکشد و کارشناسان بگویند که این نوشته با قرآن همانندی دارد، تا چه رسد به این که برتری داشته باشد؛ وگرنه کتمان آن ممکن نبود.

رابعاً: در صورتی که قضاوت افراد منصف و بی‌غرض - که نویسنده، آن را قبول کرده است - مختلف باشد باید ملاک را همان نظر اکثریت کارشناسان بی‌غرض و منصف قرار داد. و تاکنون چنین قضاوتی دیده نشده است.

شبهه چهارم: سه ایراد دیگر بر ملاک بودن نظر کارشناسان

نویسنده مزبور از منظر دیگری در رابطه با ملاک قراردادن نظر کارشناسان در تشخیص معجزه، سه ایراد دیگر را مطرح می‌کند.

ایراد اول: عملی نبودن این روش

وی می‌گوید: «اما اشکال این روش این است که هیچگاه عملی نیست چرا که نمی‌توان تعریف دقیق و روشنی از مفهوم کارشناس... ارائه داد تا مصادیق آن معلوم شود.»

پاسخ:

در پاسخ این شبهه می‌گوییم: مردم در تمام امور مهمه که خودشان اهل نظر نیستند به کارشناسان مورد اعتمادشان مراجعه می‌کنند و هیچگاه در فهم مفهوم کارشناس یا شناخت مصادیق آن دچار تحیر نمی‌شوند، زیرا کارشناس در هر فن و علمی همان شخص متبحر در آن فن و علم است که با ابراز نظر مستدل و مقبول در پیشگاه عقل،

کارشناسی و تبحر خود را نشان می‌دهد و از این طریق هم آزموده شده و به‌عنوان مصداق کارشناس، شناسایی می‌گردد؛ و عموم مردم هرچند کارشناس در فن و علمی نباشند ولی عقول جمعی آنها پس از عرضه و ابراز مکرر فن و علم و تجربه آن از سوی شخص، به کارشناسی وی به‌عنوان یک قضیه بدیهی تجربی که یکی از مبادی برهان است پی‌می‌برد و آن را میزان در تشخیص مصداق کارشناس قرار می‌دهد. در اموری نیز که مربوط به صفات کلام و ویژگی‌های آنهاست همین روش را به کار می‌گیرند، مثلاً این که در مورد ویژگی‌های کلامی و معانی اشعار حافظ، سعدی و مولوی و دیگران به نظرهایی می‌رسند و هرکدام را دارای ویژگی‌هایی می‌دانند در اثر اظهار نظر کارشناسان مربوطه است. و این امر در تمام امور مورد نیاز آنان جریان دارد.

ایراد دوم: عدم امکان تجمع آراء کارشناسان

وی می‌گوید: «در این روش نمی‌توان قضاوت همه کارشناسان جهان... را به دست آورد تا با شمارش آراء و مشخص شدن رأی اکثریت به نتیجه رسید.»

پاسخ:

در پاسخ این شبهه می‌گوییم: «اولاً - اگر در گذشته به دست آوردن قضاوت همه کارشناسان جهان مشکل بود، امروز دیگر با پیشرفت

تکنولوژی و پیشرفت وسائل ارتباط جمعی هیچ مشکلی در این راه وجود ندارد. گرچه در گذشته نیز همین امکان وجود داشت، ولی با کندی همراه بود و نیاز به زمان بیشتری داشت.

وثائياً - در تشخیص اعجاز و خارق‌العاده بودن امری، نظر و قضاوت همه کارشناسان لازم نیست. اگر کارشناس، کارشناس باشد یقیناً اعجاز و خرق عادت را تشخیص می‌دهد، منتها قبول نظر و تشخیص او منوط به حصول اطمینان از قول اوست که می‌تواند از جمع قرائن و شواهد از جمله تعدد کارشناس یا مخالفت و هم مسلک نبودن او با مدعی نبوت و مانند آن حاصل گردد.

ایراد سوّم: عدم امکان احراز نظر کارشناسان

وی می‌گوید: «از این‌ها گذشته اگر روش درست داوری در مسابقه تحدی این است که نظر کارشناسان معیار قضاوت قرار بگیرد، پس در مواردی که در هزار و چهارصد سال گذشته و در زمان حاضر توسط مخالفان ارائه شده است نمی‌توان قضاوت قطعی کرد که آیا مثل قرآن بوده‌اند و هستند یا نه، زیرا در هیچکدام از آن موارد نظر کارشناسان احراز نشده است تا نظر اکثریت آن‌ها به دست آید.»

پاسخ:

در پاسخ این ایراد گفته می‌شود: هزار و چهارصد سال است که قرآن

تحدی خود را به دنیا اعلام نموده و تمام مخالفان قرآن از آن با خبر شده و در صدد مقابله و معارضه برآمده‌اند و کار خود را مخفی نگاه نمی‌داشتند، بلکه آن را در هر زمان به تناسب وسائل نشر و ارتباط جمعی آن زمان در اختیار دیگران اعم از موافق قرآن و مخالف آن قرار داده‌اند، و در حقیقت بدون اعلام رسمی، در طول قرن‌های گذشته تا حال یک نظر سنجی در مورد متونی که از طرف مخالفین به عنوان «مثل قرآن» ارائه شده به عمل آمده است و در کتاب‌ها چاپ و به دست همگان مخصوصاً کارشناسان رسیده و قضاوت‌ها شده است. گمان نمی‌کنیم نویسنده یک کارشناس مربوطه را سراغ داشته باشد که از این جریان با خبر نباشد. بنابراین اگر همانندی برای قرآن آمده بود هر آینه آشکار می‌گردید، به‌ویژه این که موضوع از اهمیت بین‌المللی و بین‌الادیانی به سزایی برخوردار است. در این رابطه روایت ذیل قابل توجه می‌باشد:

در این رابطه روایت ذیل قابل توجه است:

در تفسیر نورالثقلین^(۱) و تفسیر صافی ذیل آیه شریفه: ﴿قُل لِّئِن اجتمعت الانس والجن...﴾^(۲) به نقل از کتاب: «الخرائج والجرايح» در مورد اعلام امام صادق علیه السلام آمده است: ابن ابی العوجاء با سه نفر از دهریه که همگی در مکه بودند، پیمان بستند که هر کدام یک چهارم کتابی مانند قرآن را تهیه و تنظیم نمایند و سال آینده آن را در مکه برای

۱- نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۲۰ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۹۸۹.

۲- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۸۸.

معارضه با قرآن عرضه کنند. پس چون موعد آن پیمان رسید، هنگامی آنان نزد مقام ابراهیم علیه السلام با یکدیگر دیدار نمودند یکی از آنان گفت: من چون به این آیه برخورددم: ﴿و قیل یا ارض ابلعی مائک و یا سماء اقلعی و عیض الماء﴾^(۱) «و گفته شد: ای زمین آب خود را فرو بر، و ای آسمان آب را (از بیخ و بن برکن) و آب فرو کاست.» از معارضه بازماندم. و دیگری گفت: من چون به این آیه برخورد نمودم: ﴿فلما استیأ سوا منه خلصوا نجیاً...﴾^(۲) «پس هنگامی که از او (یوسف) نومید شدند، رازگویان رستند...» از معارضه مأیوس شدم. آنان این امر را نزد خود پنهان می داشتند، ناگهان امام صادق علیه السلام به آنان برخورد و این آیه را قرائت نمود: ﴿قل لئن اجتمعت الانس و الجن...﴾ پس آنان مبهوت شدند.^(۳)

۱- سوره هود (۱۱)، آیه ۴۴.

۲- سوره یوسف (۱۲)، آیه ۸۰.

۳- در تاریخ آمده است: قصیده‌های جاهلیت (که به قصائد سبعة معروف بودند) قبل از نزول قرآن بر دیوار کعبه معلق بودند و هنگامی قرآن نازل شد به خاطر فصاحت آن، عربها قصیده‌ها را از دیوار کعبه برداشتند. (اعجاز القرآن باقلانی، ص ۳۱) در پاورقی اعجاز القرآن رافعی، ص ۲۰۴ روایت مذکور نقل شده، ولی در ذیل آن آمده است: «فقط خواهر امرؤ القیس حاضر نشد قصیده برادرش را - که در فصاحت و بلاغت شهرت زیادی داشت - بردارد، ولی هنگامی آیه: ﴿و قیل یا ارض ابلعی مائک...﴾ نازل شد او نیز قصیده برادرش را از دیوار کعبه برداشت.» اما نویسنده پاورقی در صحت اصل روایت مذکور تشکیک کرده است.

شبهه پنجم: نقد شهادت غیرمسلمانان بر اعجاز قرآن

پنجمین شبهه نویسنده در آیات تحدی چنین است:

«تقریباً در تمام کتب کلامی و تفسیری مسلمانان گفته می‌شود: شهادت ادیبان بزرگ عرب از صدر اسلام تاکنون، بر فوق توان بشری بودن فصاحت و بلاغت قرآن، بهترین دلیل خدایی بودن قرآن از این جهت است.»

اما با تأمل در نکاتی که آمد سستی این استدلال آشکار می‌شود، زیرا «ادیبان بزرگ عرب از صدر اسلام تاکنون» به دو دسته تقسیم می‌شوند: مسلمان و غیر مسلمان! شهادت مسلمانان در چنین جایی البته چیزی را اثبات نمی‌کند، و برای پی بردن به نظرات ادیبان غیر مسلمان چه در قرن‌های گذشته و چه در زمان حاضر، بهترین و منطقی‌ترین راه، رجوع مستقیم به آثار مکتوب و رسمی خود آنان است، نه اعتماد به منابع مفسران مسلمان.

اگر با این روش در این مورد تحقیق شود آنگاه معلوم می‌شود که چه تعداد از این ادیبان و تا چه مقدار برای متن قرآن ارزش ادبی قائلند و چند نفر در میان آنها پیدا می‌شوند که فصاحت و بلاغت قرآن را در حد اعجاز و فوق توان بشر می‌دانند و به حقانیت نبوت محمد و آسمانی بودن قرآن اعتراف می‌کنند تا مسلمان شوند.»

پاسخ:

در پاسخ به شبهه فوق سه نکته یادآوری می‌شود:

نکته اول: اعتراف ادیبان به عجز از معارضه با قرآن

مقصود از آنچه در کتب کلامی و تفسیری مسلمانان گفته شده است اعتراف ادیبان به ناتوانی آنان از آغاز تاکنون برای معارضه با قرآن است. در این صورت فرقی بین شهادت مسلمان و غیر مسلمان نیست زیرا وقتی موضوع عجز از معارضه با قرآن مطرح است تفاوتی نمی‌کند که این شهادت از سوی ادیبان مسلمان باشد یا غیر مسلمان و در این صورت اساس اشکال مستشکل ویران می‌شود؛ زیرا مراد از شهادت، شهادت مصطلح نیست تا گفته شود: شهادت مسلمانان در چنین جایی معتبر نیست...؛ بلکه شهادت بر یک امر تاریخی است و آن این که به طور قطع و یقین تاکنون متنی که بتواند در تمام جهات با قرآن معارضه کند ارائه نشده است، و اگر ارائه شده بود - هرچند به اعتقاد ادیبان غیرمسلمان - هرگز در طول تاریخ مخفی نمی‌ماند. پس چنین یقینی می‌تواند در افزایش درصد اطمینان به اعجاز قرآن مؤثر باشد و در برهان برای اثبات اعجاز قرآن به کار رود.

نکته دوم: عدم تفاوت بین کارشناس مسلمان و غیرمسلمان

با اغماض از نکته اول گفته می‌شود: اگر کارشناسی کارشناسان

مسلمان مورد تصدیق و تأیید کارشناسان غیرمسلمان باشد چرا شهادت ادیبان عرب مسلمان به عنوان متخصص رشته ادبیات و سخن شناس نمی تواند چیزی را اثبات کند، مگر در حجت بودن نظر کارشناسان نزد عقلاء در صورت حصول اطمینان تفاوتی بین کارشناس مسلمان و غیرمسلمان وجود دارد؟ با این که این ادیبان برای خود صاحب نظر هستند و اگر در این باره تردیدی داشته باشند، تردید آنها می تواند برای خود و دیگران مؤثر باشد. و شهادت آنها و خبر از بی مانند بودن قرآن دست کم برای مسلمانان دیگر و حتی غیر مسلمانانی که بدون تعصب در صدد رسیدن به حق باشند و از شهادت کارشناسان مسلمان اطمینان پیدا کنند حجت می باشد، چنان که کسانی از آنان پیش از آشنایی با قرآن مسلمان نبوده اند و در اثر شهادت کارشناسان مسلمان و جاذبه قرآن مسلمان و مؤمن به آن شده اند.

نکته سوم: انگیزه های کارشناسان غیرمسلمان

اما در مورد نظرات دانشمندان ادیب غیر مسلمان باید به سه امر توجه شود: یکی نظرات منفی بعضی از آنان نسبت به ارزش فوق العاده ادبی قرآن و اعجاز آن؛ و دیگری عدم ایمان آنان به آسمانی بودن قرآن و حقانیت نبوت حضرت محمد ﷺ؛ و سوم، اشاره به بخشی از مخالفان قرآن که نسبت به آن نظر مثبت داده اند.

در مورد امر اول باید گفت:

اولاً: فصاحت و بلاغت قرآن یک جنبه از ویژگی‌های آن است نه تمام آن. با این حال باید منکرین ویژگی‌های ادبی قرآن متنی را بیاورند که در این جهت همتای قرآن باشد و آن‌گونه که قرآن در دنیا جاذبه پیدا کرده است، جاذبه داشته باشد.

وثانیاً: بر فرض امکان آوردن متنی مثل قرآن در فصاحت و بلاغت، ملاک «مثل» و همانند بودن با قرآن فقط جهت فصاحت و بلاغت آن نیست، بلکه در صورتی ادعای قرآن نقض می‌شود که مخالفان متنی ارائه کنند که در تمام ویژگی‌های قرآن با آن مثل و همتا باشد و صرف تشکیک در فصاحت و بلاغت فوق توان بشری قرآن مستلزم آوردن مثل قرآن در تمام جهات نمی‌باشد.

اما در مورد امر دوّم: دلیلی ندارد که هر ادیبی که قرآن را مطالعه می‌کند اعتراف به آسمانی بودن آن کند و مسلمان شود. اعتراف کردن و پذیرفتن دین به عوامل گوناگونی وابسته است. کسانی که مسیحی یا تابع ادیان دیگر شده‌اند، همگی به دلیل داشتن متن برتر مسیحی و یهودی و بودایی نبوده و همه مشرکانی که در صدر اسلام به پیامبر ﷺ ایمان آوردند و مسلمان شدند الزاماً به خاطر فصاحت و بلاغت قرآن مسلمان نمی‌شدند.

بودند مشرکانی که به شگرفی و زیبایی قرآن اذعان داشتند^(۱) و

۱- مانند جریان ولید بن مغیره که زیر عنوان: «نمونه‌هایی از نظر صاحب نظران» نقل می‌شود.

یهودیان و مسیحیانی که حقانیت پیامبر ﷺ را اعتراف می‌کردند، اما در اثر لجاجت و عناد ایمان نیاوردند.

امروز هم ممکن است کسانی باشند که حقیقت را بشناسند، اما به دلایل دیگر چون ترس و هوی و هوس و منافع، یا رفتار غلط مسلمانان، عقب ماندگی، ستم و استبداد حاکمان کشورهای اسلامی به نام دین و...، مسلمان نشوند یا از اسلام گریزان گردند.

و امر سوّم، این که بسیاری از مخالفان قرآن از صدر اسلام تاکنون اعم از عرب و غیر عرب که یا اهل زبان بوده و یا در سایر علوم تبخّر داشته‌اند درباره قرآن نظرات مثبتی داده‌اند که شهادت و قضاوت آن‌ها می‌تواند قابل استناد باشد.

نمونه‌هایی از نظر صاحب نظران

برای نمونه به چند نفر آنان اشاره می‌شود:

۱- ولید بن مغیره که خود اهل زبان بود از طرف مشرکین برای عیبجویی نزد پیامبر ﷺ فرستاده شد. او رفت و آیاتی از سوره «حم سجده» را از آن حضرت شنید و برگشت و چون از او درباره قرآن نظر خواستند، گفت: «من از محمد سخنی شنیدم که از جنس سخن آدمی و پری نبود و بی‌گمان در آن حلاوتی و بر آن زیبایی و آرایشی می‌باشد، قسمت اعلای آن دارای ثمرات باقیه و حکمت‌های عالیه است و قسمت پایین آن سنگین بار از وظائف فردی و اجتماعی

(یا پر منفعت و حیات بخش) است و قطعاً آن برتر از هر سخنی است و هیچ سخنی برتر از آن نیست.^(۱)

همین داستان با اندکی تفاوت در بعضی جزئیات آن در تفسیر الدر المنثور، ذیل آیه شریفه: ﴿فَقَالَ انْ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ يُّوْثِرُ﴾^(۲) «پس او گفت نیست این (قرآن) جز سحری بر گرفته شده» و کتاب مستدرک حاکم با تأیید صحت آن، و نیز اعجاز القرآن رافعی، ص ۳۰۶ نقل شده است.

۲- جبیر بن مطعم هنگامی سوره طور را که پیامبر ﷺ آن را قرائت می نمودند و به آیه: ﴿انْ عَذَابٌ رَّبِّكَ لَوَاقِعٌ﴾^(۳) «همانا عذاب پروردگارت به یقین وقوع می یابد» رسیدند، گفت: می ترسم عذاب الهی مرا در بر گیرد. و در نقلی دیگر گفت: نزدیک است قلبم پرواز کند و مسلمان شود. و نیز نقل شده که عمر نیز هنگامی سوره طه را شنید مسلمان شد. و بعضی از نویسندگان کتابی را تألیف نموده اند که مربوط است به تعداد کسانی که با شنیدن آیه ای از قرآن فوت کرده اند.^(۴) و در نقل دیگری آمده که آیات ۲۹ تا ۳۷ سوره طور بود که جبیر را منقلب نمود.^(۵)

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۸۴.

۲- سوره مدثر (۷۴)، آیه ۲۴.

۳- سوره طور (۵۲)، آیه ۷.

۴- البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۰۶.

۵- اعجاز القرآن باقلانی، ص ۳۲.

۳- در رابطه با تأثیر معنوی و روحی قرآن روی افراد حتی مخالف، در تاریخ آمده است: سه نفر از افراد بلیغ قریش که هیچ کس مانند آنان در بلاغت نبود: ولید بن مغیره، اخنس بن قیس و ابوجهل بن هشام شبی تصمیم گرفتند هنگامی پیامبر ﷺ در نماز قرآن را تلاوت می کند به آن گوش دهند و تا صبح در پشت خانه آن حضرت ماندند، هنگامی صبح فرارسید در جلسه خصوصی یکدیگر را ملامت کردند و گفتند اگر به قول آنان سفیهان مشاهده کنند که ما به قرآن گوش می دادیم آنان نیز چنین می کنند و به قرآن متمایل شده و سپس ایمان می آورند. با این حال شب دوم نیز مانند شب اول عمل کردند و تا صبح به قرآن خواندن پیامبر ﷺ گوش دادند و چون صبح شد و به مشورت پرداختند نگرانی آنان بیشتر شد و با یکدیگر عهد بستند و قسم خوردند که دیگر به خواندن قرآن گوش ندهند. پس چون آفتاب برآمد ولید به اخنس گفت در آنچه از محمد شنیدی چه می گویی و نظرت چیست؟ اخنس گفت چه بگویم؟ فرزندان عبدالمطلب حجاب و حفاظت بیت الله را خواستند، گفتیم قبول است، سپس سدان و خدمتگذاری بیت را خواستند، و ما قبول کردیم، بعداً سقای و آب دادن به حجاج را خواستند و ما نیز قبول کردیم، اکنون می گویند: نبوت نیز در این خاندان می باشد. قسم به خدا من هرگز به محمد ایمان نمی آورم... و با یکدیگر گفتند: به این قرآن گوش فرا ندهید و در آن کلام لغو و بی معنا بیفکنید: و آیه شریفه: ﴿و قال الذین کفروا لاتسمعوا لهذا القرآن و الغوا فيه لعلکم

تغلبون»^(۱) «و کسانی که کافر شدند گفتند: [برای این قرآن] (و پیشبرد آن) گوش فرا مدهید و در آن، لغو و سخنان بیجا بیفکنید شاید شما پیروز شوید» اشاره به همین جریان است^(۲) این برخورد بلیغان قریش بهترین دلیل بر عجز آنان از آوردن مثل قرآن و ترس از تأثیر روحی آن در هم‌کیشان آنان می‌باشد.

۴- ابوالعلاء معری که در زمان خود در ادبیات عرب و فصاحت و بلاغت شهرت بسزایی داشت درباره قرآن می‌گوید: «هر ملحد و به هدایت رسیده و نیز هر منحرف از راه راست و رونده در آن اجماع دارند در این که به قطع و یقین کتابی که محمد آورده با اعجازش همه را به تحسین و تعجب واداشت و دشمنش را ناتوان ساخت» و پس از آن درباره امتیاز و سبک انحصاری قرآن می‌گوید: «نه به روش هیچ سخنی آمده و نه به هیچ یک از انواع نظم و نثر عرب یا اسلوب کاهنان شباهتی دارد.» سپس می‌گوید: «بی‌گمان هر آیه یا قسمتی از آیه که در میانه فصیح‌ترین کلامی که بشر بر آن توانایی دارد واقع شود مانند شهاب درخشانی در دل تاریکی خواهد بود، یا همچون گل بسیار زیبایی که در بیابان خشک و بی‌گیاه هویدا گردد.»^(۳)

۱- سوره فصلت (۴۱)، آیه ۲۶.

۲- اعجاز القرآن رافعی، ص ۲۴۲.

۳- رافعی، اعجاز القرآن، چاپ مصر، ص ۲۱۱. در کتاب مذکور چنین آمده: «گفته شده ابوالعلاء معری در رابطه با معارضه با قرآن کتابی تألیف نمود به نام: «الفصول»

۵- در تاریخ آمده است: ابن مقفع، ابن ابی العوجاء، ابو شاکر دیصانی و عبدالملک که همگی ملحد بودند در مکه اجتماع و تعهد کردند که تا سال بعد هر کدام معادل ربع قرآن بیاورند. وقتی در صدد انجام کار برآمدند عجز خود را دریافتند و هر یک را آیه‌ای از قرآن به اعجاب واداشته از اقدام منصرفشان ساخت ...»^(۱)

۶- شبلی شمیل که مردی مادی و منکر دین و شارح مقالات داروین است در نامه‌ای به رشید رضا نویسنده کتاب «وحی محمدی» می‌نویسد: «تو به محمد به نظر پیامبری می‌نگری و بزرگش می‌شماری و من او را چون مردی می‌بینم و بزرگش می‌شمارم» سپس اشعاری در ستایش پیامبر ﷺ و قرآن می‌سراید و از جمله می‌گوید:

«من هر چند به دین محمد کافرم آیا می‌توانم نسبت به آیات استوار و پر از حکمت او نیز کافر باشم؟! او با بلاغت قرآن دل‌ها را ربود ... و جمیع نوابغ جهان مادون محمدند، چه نوابغ گذشته و چه حال و چه آن‌ها که در آینده بیایند.»

نامبرده پس از این اشعار می‌گوید:

﴿والغایات فی مجاراة السور والآیات﴾ و جمالات زیر از آن کتاب می‌باشد: «اقسم بخالق الخیل والریح الهابة لیل، بین الشرط ومطالع سهیل، ان الکافر لطویل الویل...» ولی این اتهام بزرگی است که دشمنان به وی وارد نموده‌اند، زیرا او در رد کتاب راوندی به نام التاج که برای معارضه با قرآن نوشته بود، کتابی تألیف و در آن کتاب اعجاز قرآن را اثبات نمود.»

۱- «المعجزة الخالدة» شهرستانی، ص ۲۵.

«بی‌گمان در قرآن اصولی اجتماعی و عمومی است با خصوصیت و کیفیتی که شایسته هر زمان و مکان حتی در امور مربوط به زنها می‌باشد. و به راستی قرآن درهای سعی و عمل در امور دنیا و آخرت را به روی بشر گشوده است، پس از آن که دیگر ادیان آن‌ها را بسته بودند.»^(۱)

۷- مستشرق فرانسوی دکتر ماردریس که به دستور وزارت خارجه و وزارت فرهنگ فرانسه ۶۳ سوره قرآن را در مدت نه سال با رنج و زحمت به زبان فرانسه ترجمه کرده و در سال ۱۹۲۶ منتشر شده است، در مقدمه‌اش می‌نویسد:

«اما سبک قرآن بی‌گمان سبک کلام خداوند تبارک و تعالی است؛ زیرا این سبک که منطوی بر کنه وجودی است که از آن صادر شده محال است که جز سبک و روش خداوندی باشد. حقیقت این است که نویسندگانی که جنبه شک و تردیدشان بیشتر بوده در برابر تأثیر این کتاب سر فرود آورده‌اند و فرمانروایی و نفوذ آن بر سیصد میلیون مسلمان روی زمین به حدی است که مبلغین ما را عموماً وادار به اعتراف نموده که ممکن نیست حتی یک پیش آمدی را ثابت و محقق کرد که در آن یکی از مسلمین از دین برگشته باشد، زیرا این سبکی که ابتدا گوش بدویان آن را شنیده نثر بسیار تازه‌ای بود که از حیث تنسیق بی‌نظیر و سجع و جناس بسیار عالی داشته و در گوش هر کسی که به لغت عربی آشنا بوده یک تأثیر عمیق می‌بخشد. به همین جهت از

۱- رشید رضا، وحی محمدی، ترجمه خلیلی، ص ۱۴.

کارهای بیهوده و کوشش‌های بی‌نتیجه است که انسان در صدد باشد تأثیر فوق‌العاده این نثر بی‌مانند را به زبان دیگری ادا کند مخصوصاً با فرانسسه که دامنه‌اش تنگ است.»^(۱)

۸- کونستان و رجیل جیور جیو می‌گوید:

«با این که پیامبر امّی بود اولین آیاتی که بر او نازل شد قلم، علم، تعلم و تعلیم را مطرح می‌کند، و ما شریعتی را نمی‌شناسیم که (همچون اسلام) در اولین زمان بعثت این اندازه به علم و دانش اهمیت داده باشد. و اگر محمد یک عالم و دانشمند بود نزول قرآن بر او در غار حراء [با طرح قلم و علم و دانش] این اندازه موجب تعجب نمی‌شد، زیرا عالم قدر علم را می‌داند، و لکن محمد یک عالم و دانشمند نبود، بلکه فرد امّی بود که نزد هیچ استادی علم و دانش را نیاموخته بود. و من به مسلمانان از این جهت تبریک می‌گویم که دین آنان از همان آغاز به دانش و علم اهمیت داده و برای آن ارزش بزرگی قائل می‌باشد.»^(۲)

۹- بانو دکتر «لورا واکسیا واگلیری» استاد دانشگاه ایتالیایی «ناپل»

در کتاب خود به نام «پیشرفت سریع اسلام» می‌نویسد:

«کتاب آسمانی اسلام نمونه‌ای از اعجاز است... (قرآن) کتابی است که نمی‌توان از آن تقلید کرد. نمونه، سبک و اسلوب قرآن در ادبیات

۱- همان.

۲- اصول العقائد فی الاسلام، ج ۲، ص ۱۳۰، به نقل از کتاب «محمّد ذلک النبیّ الذی لا بدّ أن یعرف من جدید»، ص ۴۵.

سابقه ندارد، تأثیری که این سبک در روح انسان ایجاد می‌کند ناشی از امتیازات و برتری‌های آن است ... چطور ممکن است این کتاب اعجاز‌آمیز ساخته محمد باشد در صورتی که او یک نفر درس نخوانده امی بود ... ما در این کتاب گنجینه‌ها و ذخائری از علوم می‌بینیم که فوق استعداد و ظرفیت باهوش‌ترین و بزرگ‌ترین فیلسوفان و قوی‌ترین رجال سیاست و قانون است.

به دلیل این جهات است که قرآن نمی‌تواند کار یک مرد تحصیل کرده و دانشمند باشد.»^(۱)

۱۰- بورس ورث سمیت نویسنده کتاب «محمد و اعتناق الاسلام» که یک دانشمند مسیحی است درباره پیامبر اسلام ﷺ و قرآن می‌نویسد:

«من با کمال جرأت ایمان دارم که به زودی روزی خواهد آمد که عالی‌ترین فلسفه‌ها و علوم انسانی روزگار و نیز صادق‌ترین اصول مسیحیت شهادت می‌دهند که قرآن کتابی است الهی و محمد فرستاده خداوند بوده است. آری خداوند، پیامبری که در هیچ مکتب و مدرسه‌ای درس نخوانده بود را برگزید و بر او قرآنی نازل نمود که به واسطه تعالیم آن، اساس کتابخانه‌های پراز کتاب‌های گوناگون را پایه‌گذاری نمود، و معارف و ایدئولوژی و قوانین و نظام‌های تربیتی و فکری متنوعی را وضع نمود.

۱- التقدم السريع للاسلام، ص ۴۹.

محمد در محیط و خانواده‌ای رشد نمود که از علم و دانش و تمدن خبری نداشت. در شهر او حدود یازده نفر بیش نبودند که خواندن و نوشتن را می‌دانستند. در قبیله بزرگ قریش که در مکه و اطراف آن پراکنده بودند فقط هفده مرد بودند که می‌توانستند بخوانند و بنویسند. با این حال قرآن که در اولین آیاتش به علم و قلم ارزش داد، تحول عظیمی در این عرصه ایجاد نمود و به دستور اسلام، طلب علم یک فریضه‌ای شد بر هر مسلمان، و مرگب دانشمندان و کاتبان از خون شهیدان با ارزش تر قلمداد شد...»

۱۱- مستشرق دیگری به نام دینورت درباره قرآن می‌گوید:

«واجب است اعتراف کنیم که علوم طبیعی و فلکی و فلسفه و ریاضیات که در اروپا رواج گرفت عموماً از برکت تعلیمات قرآنی است و ما مدیون مسلمانانیم، بلکه اروپا از این جهت شهری از اسلام است.»^(۱)

۱۲- ژول لایوم اندیشمند و نویسنده فرانسوی نیز در کتاب خودش

که به نام «تفصیل الآیات» به عربی ترجمه شده است، می‌نویسد: «دانش و علم برای جهانیان از سوی مسلمانان به دست آمد و مسلمین علوم را از قرآنی که دریای دانش است گرفتند و نهرها از آن برای بشریت در جهان جاری ساختند...»^(۲)

۱- شهرستانی، المعجزة الخالدة.

۲- همان.

۱۳- کارلایل مورخ و دانشمند معروف انگلیسی نیز درباره قرآن می‌گوید:

«اگر یک بار به این کتاب مقدس نظر افکنیم حقایق برجسته و خصائص اسرار وجود طوری در مضامین جوهره آن پرورش یافته که عظمت و حقیقت قرآن به خوبی از آن‌ها نمایان می‌گردد. و این خود مزیت بزرگی است که فقط به قرآن اختصاص یافته و در هیچ کتاب علمی و سیاسی و اقتصادی دیگر دیده نمی‌شود. بلی خواندن برخی از کتاب‌ها تأثیرات عمیقی در ذهن انسان می‌گذارد، ولی هرگز با تأثیر قرآن قابل مقایسه نیست. از این جهت بایستی گفت: مزایای اولیه قرآن و ارکان اساسی آن مربوط به حقیقت و احساسات پاک و عناوین برجسته مسائل و مضامین مهم آن است که هیچگونه شک و تردید در آن راه نیافته و پایان تمام فضائل را که موجد تکامل و سعادت بشری است دربر داشته و آن‌ها را به خوبی نشان می‌دهد.»^(۱)

۱۴- جان دیون پورت مؤلف کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» می‌نویسد:

«قرآن به اندازه‌ای از نقائص مبرا و منزّه است که نیازمند کوچک‌ترین تصحیح و اصلاحی نیست و ممکن است از اول تا به آخر آن خوانده شود بدون آن که انسان کمترین ملالی از آن احساس کند.»

۱- سازمانهای تمدن امپراطوری اسلام.

و باز او می نویسد:

«و همه این معنا را قبول دارند که قرآن با بلیغ ترین و فصیح ترین لسان و لهجه قبیله قریش که نجیب ترین و مؤدب ترین عرب ها هستند نازل شد ... و مملو از درخشنده ترین اشکال و محکم ترین تشبیهات است...»^(۱)

۱۵- ادوارد براون انگلیسی می گوید:

«هرچه بیشتر به مطالعه قرآن می پردازم و هرچه بیشتر برای درک روح قرآن کوشش می کنم، بیشتر متوجه قدر و منزلت آن می شوم.»^(۲)

۱۶- هامیلتون گیپ، خاورشناس اسکاتلندی نیز می گوید:

«ابراز هرگونه هنر و مهارتی در کار تألیف و تصنیف در قبال قرآن، هیچ است.»^(۳)

۱۷- آرتور جان آربری خاورشناس انگلیسی نیز در مقام دفاع از

قرآن کریم، پس از نقل سخنان ریچارد بل، می گوید:

«باری این است وضعی که قهرمان مکتب انتقاد از قرآن، یعنی ریچارد بل، اتفاقاً به آن رسیده است. ولی من اهتمام دارم تا بر ضد این عدول از سنت دیرین و بر ضد این افراط و مجزا کردن قطعات مختلف

۱- همان، ص ۱۱۱.

۲- تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی پاشا صالح، ص ۱۱۵، چاپ تهران.

۳- اسلام، بررسی تاریخی، اثر هامیلتون گیپ، ترجمه منوچهر امیری، ص ۲۴، چاپ تهران.

پیکر مقدس اسلام، مجادله کنم و بحث نمایم و لزوم وحدت قرآن را با استدلال ثابت کنم.»^(۱)

۱۸- دکتر موريس فرانسوی می گوید:

«محققاً قرآن بهترین و برترین کتابی است که قلم صنع و دست هنر ازلی برای بشر ساخته است ...»^(۲)

شبهه ششم: امکان مقابله با تحدی قرآن

ششمین شبهه نویسنده در آیات تحدی چنین است:

«در متون کلامی و تفسیری مسلمانان با یک ادعای دیگر نیز مواجه می شویم و آن این که: نمونه هایی که مخالفان اسلام در پاسخ به تحدی قرآن ارائه داده اند به قدری از فصاحت و بلاغت قرآن فاصله دارند که هر فرد آشنا به ادبیات عرب را به غیر قابل قیاس بودن آنها با آیات قرآن متفطن می سازد.

شاید بعضی از این نمونه ها چنین باشند، اما آیا همه متن هایی که مخالفان (از صدر اسلام تا کنون) در پاسخ به تحدی قرآن ... ساخته اند واقعاً این گونه اند؟ بسیاری از دانشمندان و ادیبان عرب و مخالف اسلام ... چنین نظری ندارند. لابد هیچ کدام از آنها با زبان و ادبیات عرب

۱- تاریخ ترجمه قرآن در جهان، تألیف دکتر جواد سلماسی زاده، ص ۴۶، چاپ تهران.

۲- المعجزة الخالدة، ص ۲۹.

آشنایی ندارند؟ چرا که اگر آشنایی داشته باشند، باید بفهمند که این نمونه‌ها هیچ‌کدام قابل قیاس با قرآن نیستند ... شاید هم همه آنها بی‌انصاف و مغرض هستند! ...»

پاسخ:

در پاسخ به این شبهه گفته می‌شود: نویسنده به کلی گویی بسنده کرده است و حتی یک نمونه از متونی را که به ادعای او مثل قرآن آورده شده ارائه نکرده است. آیا ممکن است چنین متنی تاکنون آورده شده باشد ولی کسی از آن با خبر نشده باشد؟! آن هم در جهانی که صدای تحدی قرآن بیش از چهارده قرن طنین افکن بوده و مخالفان قرآن با انواع و اشکال گوناگون به مبارزه و مقابله با آن برخاسته‌اند.

ادامه شبهه ششم:

نویسنده در ادامه همین شبهه می‌گوید:

«فرض می‌کنیم برای قضاوت در مورد این که آیا نمونه‌های ارائه شده توسط مخالفان مثل قرآن هست یا نه، معیارهای دقیق، عینی و قابل اندازه‌گیری وجود داشته و قضاوت واقع بینانه و قاطع در این مورد امکان پذیر باشد؛ مسلمانان برای این که نشان دهند متن‌های ارائه شده توسط مخالفان مثل قرآن نیست ... می‌بایستی آن نمونه‌ها را نقد کنند و نقاط ضعف آنها را نشان دهند، اما نکته بسیار مهم این است که حتی اگر

نقدهای مسلمانان به این متن‌ها درست بوده ... رقیب به معنای واقعی شکست نخورده و می‌تواند با رفع اشکالات (مطابق نظر مسلمانان) به متن‌های دیگری برسد که دیگر جای چون و چرا نداشته باشند. در این صورت متن‌هایی به دست می‌آید که بنا به فرض مثل قرآن است و تحدی قرآن با شکست مواجه می‌شود. فی المثل اگر متنی ارائه شد و مسلمانان چندین ایراد و اشکال ادبی و غیره بر آن وارد کردند، بسیار خوب، فرض کنیم همه این ایرادها وارد باشند اما مسلم است که همه آن‌ها قابل اصلاحند و پس از اصلاح این موارد (خصوصاً طبق نظر مسلمانان) دیگر بهانه‌ای برای رد این متن باقی نمی‌ماند و این یعنی پایان ماجرا. مگر این که پس از اصلاح همه این موارد و عدم وجود هرگونه اشکال ادبی و غیره در متن، ادعا شود که این متن از نظر زیبایی و جذابیت به پای قرآن نمی‌رسد. اما زیبایی و جذابیت (حتی به اعتراف خود مسلمانان) هیچ قاعده و معیار دقیق و مشخصی ندارد و مفهومی کاملاً نسبی و ذهنی است ...»

پاسخ:

در پاسخ می‌گوییم:

اولاً: نویسنده گویا علم غیب دارد که به طور قطع می‌گوید: رقیب قرآن می‌تواند به متن‌های دیگری برسد که دیگر جای چون و چرا نباشد و اشکالات وارده را نداشته باشد. علاوه بر این که این گفتار عین مدعای

اوست و میان دعوا نرخ تعیین کردن و به اصطلاح مصادره بر مطلوب است. این پیشگویی و مصادره او بر اساس چیست؟

ثانیاً: صرف رفع اشکالات اثبات مثلث نمی‌کند؛ زیرا رفع اشکال اعم از این است که مماثلت هم ثابت شود یا نه، و اثبات اعم اثبات اخص نمی‌کند.

ثالثاً: او چنین چیزی را فرض می‌کند و می‌گوید: در چنین فرضی که تمام اشکالات وارده رفع شود، برای قرآن مثل آورده شده است. اهل فن می‌گویند: فرض محال، محال نیست. فرض می‌کنیم اگر متنی آورده شود که تمام اشکالات وارده و از آن جمله، اقتباس و کپی برداری از الفاظ و سبک قرآن رفع شود و فصاحت و بلاغت خاص قرآن و جذابیت ویژه آن و استحکام معانی و جامعیت قرآن را داشته باشد و آورنده آن فردی امی و درس ناخوانده و مدعی تحدی نیز باشد، مثل بودن ثابت گردیده و در این صورت قرآن در تحدی خود شکست خورده است، اما آیا صرف فرض ذهنی با واقعیت مطابقت دارد و موجب تحقق فرض در عالم واقع و خارج از ذهن است؟ هیچ ملازمه منطقی بر این امر وجود ندارد بلکه برهان برخلاف آن است زیرا ما بسیاری از امور ممتنع را فرض می‌کنیم با این‌که تحقق آن در خارج امری محال است.

علاوه بر این، تجربه چهارده قرن گذشته و آن همه تلاش از سوی دشمنان قوی و مستعد قرآن در هر زمان از زمان نزول آن تاکنون برای

آوردن حتی یک سوره مثل قرآن نشان می‌دهد که از آوردن مثل قرآن همگان عاجزند. به یقین اگر تاکنون چنین متنی آورده شده بود اثرش در جهان طنین انداز می‌شد و قابل کتمان نبود. قرآن در یک پیشگویی می‌گوید: اگر جنّ و انس جمع شوند تا مثلی برای قرآن بیاورند نمی‌توانند مثل آن را بیاورند [سوره اسراء (۱۷)، آیه ۸۸] این پیشگویی تاکنون یعنی در قرن پانزدهم از تاریخ اعلام آن، محقق شده است. بنابراین، گفتار مخالفان قرآن که در آیه شریفه: ﴿قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا﴾^(۱) «گفتند: همانا شنیدیم و اگر می‌خواستیم مثل این را می‌گفتیم» به آن اشاره شده است جز ادعایی دروغ نیست؛ زیرا اگر واقعاً می‌توانستند مثل قرآن را بیاورند نیازی به آن همه مبارزه و دشمنی و جنگ با پیامبر(ص) و مسلمانان نبود.

همچنین چه لزومی داشت که سران مخالفین پیامبر ﷺ قبل از تهدید آن حضرت به قتل، از راه‌های دیگری وارد محاجّه و اجتماع با پیامبر وارد شوند و خواسته‌های نامعقول و بسا غیر ممکن را از آن حضرت مطرح نمایند؟ مانند: وعده دادن مال و ثروت زیاد و یا موقعیت و شرافت اجتماعی و حکومت بر آنان به پیامبر ﷺ و درخواست بسط و گسترش بلاد آنان و از بین بردن کوه‌ها و جاری نمودن نهرها و زنده کردن یکی از اموات آنان به نام قصی بن کلاب تا از او درباره صحت و سقم ادعای پیامبر ﷺ سؤال نمایند، و یا فرستادن

۱- سوره انفال (۸)، آیه ۳۱.

ملکی برای تصدیق آن حضرت، و یا ایجاد باغ‌ها و گنج‌ها و طلا و نقره برای آنان، و یا فرو آوردن آسمان و یا قرار دادن نردبانی برای بالا رفتن به آسمان و آوردن چهار ملک و یک نوشته‌ای که نبوت آن حضرت را تأیید نمایند.

سران مذکور عبارتند از: عتبه و شیبه دو فرزند ربیعه، اباسفیان، مردی از بنی عبدالدار، ابالبختری، اسودبن مطلب، ربیعه بن اسود، ولیدبن مغیره، ابوجهل، عبدالله بن ابی امیه، امیه بن خلف، عاص بن وائل و بنیه و منبه دو فرزند حجاج.^(۱)

این داستان با پاسخ پیامبر ﷺ به آنان در سوره اسراء آیات ۹۰ تا ۹۳ نقل شده و تفصیل آن در تفاسیر شیعه و سنی با اندکی اختلاف ذکر شده است. اگر مخالفان مذکور که اهل لسان و مسلط بر زبان فصیح بودند، توان آوردن حداقل یک سوره مثل قرآن را داشتند نیازی نبود که -بنابر نقل تفاسیر مذکور- در حول مکه جلسه‌ای تشکیل دهند و درباره برخورد با پیامبر ﷺ در جهت بازگشت آن حضرت از ادعای رسالت یا تخریب چهره ایشان تصمیم بگیرند و درخواست‌های نامعقولی را با آن حضرت مطرح سازند.

رابعاً: نویسنده که می‌گوید که: «زیبایی و جذابیت هیچ قاعده و معیار دقیق و مشخصی ندارد و مفهومی کاملاً ذهنی و نسبی است».

۱- تفسیر نور الثقلین حویزی، ج ۳، ص ۲۲۱ به نقل از کتاب احتجاج طبرسی، میزان، ج ۱۳، ص ۲۱۴ و الدرّ المنثور ذیل آیات ۹۰ تا ۹۳ سوره اسراء.

اگر مقصودش این است که حتی برای اهل فن و کارشناسان معیار دقیق وجود ندارد این ادعا برخلاف واقع است. بدیهی است کارشناسان متون می‌توانند به طور قطع متنی را بر متن دیگر از نظر فصاحت و بلاغت و زیبایی ترجیح دهند؛ و شاهد آن، معلقات سبع مشهور است که به نظر کارشناسان عرب آن زمان بهترین شعر تشخیص داده شده بود و لذا آن‌ها را بر دیوار کعبه آویزان کرده بودند.

بنابراین نسبی بودن زیبایی و جذابیت مستلزم نداشتن معیار مشخص نیست و منافاتی با امکان تشخیص قطعی آن توسط کارشناسان نیز ندارد. و همان‌گونه که قبل از این گفته شد میزان و معیار در این باب عقل است و در موارد اختلاف نظر، میزان، عقل جمعی است.

همچنین این که می‌گوید: «زیبایی و جذابیت مفهومی کاملاً ذهنی است»، اگر مقصودش این است که صفت زیبایی و جذابیت در خارج از ذهن وجود ندارد و امری است ذهنی و اعتباری، خلط بین امور واقعی و اعتباری کرده است و برخلاف واقعیت است. مفاهیم ذهنی و اعتباری مانند کلیت و جزئیت و احکام انشایی است که ذهنی و قائم به ذهن و اعتبار است و وجود خارجی ندارند؛ اما زیبایی و فصاحت و بلاغت متون قطعاً از این قبیل نیستند، بلکه از مقوله عرض هستند و وجود خارجی دارند و قائم به الفاظ و جملات و کیفیت تنظیم و تنسيق آن‌ها می‌باشند که اهل فن به خوبی تشخیص می‌دهند.

شبهه هفتم: آوردن آیه‌ای مانند قرآن

هفتمین شبهه نویسنده به این شرح است:

«آیا (از نظر قرآن یا پیروان آن) بشر عادی می‌تواند «آیه» ای مثل آیات قرآن بسازد؟ اگر پاسخ مثبت است در این صورت باید اعتراف کرد که ساختن سوره‌ای مثل قرآن هم از عهده بشر بر می‌آید؛ زیرا هر سوره از چند آیه - که ممکن است ربطی به یکدیگر نداشته باشند - ساخته شده است و این، معجزه بودن قرآن را نقض می‌کند و برخلاف مضمون آیات تحدی است.

اما اگر پاسخ سؤال مذکور منفی است این سؤال مطرح می‌شود که چرا خداوند نگفته است: اگر می‌توانید یک «آیه» مثل قرآن بسازید؟ توجه کنید که اگر ما معتقد باشیم فردی نمی‌تواند وزنه ده کیلویی را بلند کند، برای متذکر شدن او نسبت به ضعفی که دارد، نباید بگوییم که اگر راست می‌گویی، فلان وزنه یکصد کیلویی را بلند کن! همین طور اگر بر این باور باشیم که شخص نمی‌تواند حتی یک بیت شعر با وزن و قافیه بگوید، نباید به او بگوییم که اگر راست می‌گویی یک غزل دوازده بیتی بگو!

پاسخ:

اولاً: چنین الزام و ضرورتی نیست که اگر کسی توانست یک آیه

مانند قرآن بسازد بتواند سوره‌ای مثل قرآن هم بیاورد، زیرا چه بسا یک آیه مانند قرآن نتواند به خوبی معلوم کند این شخص در آوردن کلماتی با رسایی و شیوایی و ژرفایی در معانی توانمند است؛ به ویژه اگر این آیه مانند آیات کوچک سوره‌های مکی قرآن باشد. در این صورت داوری چه بسا ممکن یا آسان نیست، زیرا شاید مرزبندی در ویژگی‌های ذکر شده در مورد یک آیه به خوبی انجام نگیرد، چنان‌که نویسنده خود در پیش گفته بود: «باید معیار دقیق و درست باشد و با یک آیه چنین معیاری برای شناخت حاصل نمی‌گردد.»

از باب تشبیه اگر کسی توانست چند آجر را همچون بنا و معمار روی همدیگر قرار دهد دلیل آن نیست که از عهده یک ساختمان مجهز و کامل نیز برمی‌آید.

ثانیاً: قرآن در آیات تحدّی نمی‌خواهد جدل کند تا نویسنده بگوید: «اگر ما معتقد باشیم فردی نمی‌تواند وزنه ده کیلویی را بلند کند، برای متذکر شدن او نسبت به ضعفی که دارد نباید به او بگوییم که اگر راست می‌گویی فلان وزنه یکصد کیلویی را بلند کن!»

خیر، قرآن دست پایین را می‌گیرد تا نمونه‌ای را نشان دهد که داوری درباره آن برای دیگران ممکن است. از این رو مشاهده می‌شود آیات تحدّی که به تدریج در مکه و مدینه نازل شده است، گاهی آوردن مثل قرآن یا ده سوره مثل قرآن را در مکه مطرح می‌کند، مانند آیه شریفه: ﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ

وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً»^(۱) «بگو (ای پیامبر) اگر انس و جن جمع شوند تا مثلی برای این قرآن بیاورند قطعاً مثلی برای آن نمی‌آورند هر چند بعضی پشتیبان بعضی دیگر باشند.» و آیه شریفه: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۲) «آیا می‌گویند (پیامبر) آن (قرآن) را به دروغ به خدا نسبت داده است؟ بگو اگر راست می‌گویید پس شما نیز ده سوره افترا بسته مانند آن را بیاورید و هر کس غیر خدا را که می‌توانید فراخوانید.» و گاهی با تنزل بیشتر و گرفتن دست پایین‌تر، آوردن یک سوره مثل قرآن را مطرح می‌کند، نظیر این آیه شریفه که در مکه نازل شده است: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۳) «آیا می‌گویند آن (قرآن) را به دروغ به خدا نسبت داده است، پس بگو اگر راست می‌گویید یک سوره مانند آن را بیاورید و هر کس غیر خدا را فراخوانید.» و نظیر آیه شریفه دیگر که در مدینه نازل شده است: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ...﴾^(۴) «و اگر در آنچه بر بنده خودمان نازل کرده‌ایم در شک هستید پس یک سوره مانند آن بیاورید.»

اصولاً در آیات تحدی آنچه مورد نظر قرار گرفته است تعبیراتی

۱- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۸۸.

۲- سوره هود (۱۱)، آیه ۱۳.

۳- سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۸.

۴- سوره بقره (۲)، آیه ۲۳.

مانند: «مثل قرآن»، «حدیثی مثل قرآن»،^(۱) «ده سوره مانند قرآن» و «یک سوره مانند قرآن» است؛ و چنین تعبیراتی هم متداول و متعارف عرب بوده، و هم اشاره به مواردی است که داوری درباره آن امکان خواهد داشت. **ثالثاً:** این که نویسنده می گوید: هر سوره از چندین آیه ساخته شده که ممکن است هیچ ربطی با هم نداشته باشند، ادعای بدون دلیل و کلی گویی است و ناشی از عدم آشنایی با قرآن می باشد. آیات سوره های قرآن کاملاً مرتبط با هم و در راستای یک یا چند هدف نازل شده است. فهم و درک ارتباط آیات هر سوره نیاز به آشنایی کامل با سبک و سیاق قرآن و احاطه بر مطالب و معارف مندرج در سایر سوره دارد. بنابراین اگر کسی بخواهد آیه ای مثل قرآن بیاورد باید همانند آن ها مرتبط با دیگر آیات باشد و قهراً باید برای تأمین و انجام چنین کاری چند آیه بیاورد و آوردن چند آیه به منزله آوردن یکی از سوره های کوچک قرآن است و طبعاً مشمول «بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ» خواهد بود.

شبهه هشتم:

نقد ملازمه میان عجز از معارضه با قرآن و الهی بودن آن

هشتمین شبهه نویسنده در تحدی قرآن این است: «دعوت قرآن به چنین رقابتی غیر منطقی است، زیرا نتیجه آن هیچگاه به طور قطع معلوم نمی شود. ... فرض کنید ما مخاطب آیات

۱- سوره طور (۵۲)، آیه ۳۴.

تحدی قرار گرفته‌ایم. سپس برای نقض مدعای قرآن و پیامبر همه تلاش خود را به کار می‌بندیم، اما نمی‌توانیم سوره‌ای مثل قرآن بیاوریم. حال آیا عجز ما از ساختن سوره‌ای مثل قرآن، منطقاً آسمانی بودن این کتاب را اثبات می‌کند؟

پاسخ منفی است به دو دلیل:

۱- درست است که ما نتوانسته‌ایم از عهده این کار برآییم، اما همواره ممکن است افراد دیگری در جاهای دیگر جهان باشند که بتوانند سوره‌ای حتی بهتر از قرآن بیاورند ... دقت کنید که قرآن می‌گوید: اگر جن و انس دست به دست هم دهند نمی‌توانند سوره‌ای مثل قرآن بیاورند؛ و از مخالفان می‌خواهد که اگر باور نمی‌کنند این مدعا را عملاً بیازمایند. اما نکته مهم این است که چنین مدعایی قابل آزمون نیست تا نتیجه آن معلوم شود، یعنی نمی‌توان توانایی همه آدمیان و جنیان در آوردن سوره‌ای مثل قرآن را مورد آزمایش قرار داد.

۲- ممکن است در دوره‌ای خاص - مثلاً زمان پیامبر یا حتی عصر حاضر - کسی نتواند سوره‌ای مثل قرآن بیاورد، اما احتمال تحقق این امر در آینده‌ای نزدیک یا دور منتفی نیست.

حتی ممکن است فردی خاص - که قصد پاسخ دادن به تحدی قرآن را دارد - اکنون از ساختن متنی مانند قرآن عاجز باشد، اما همین فرد سال‌ها بعد از عهده این کار برآید ...

با این روش که قرآن برای اثبات معجزه بودن خود در پیش گرفته

است، بسیاری از اندیشمندان، هنرمندان، شاعران، مخترعان و ... می‌توانند ادعای پیامبری کرده و آثار خود را معجزه بنامند! مثلاً لئوناردو داوینچی با خلق اثر شاهکار «مونالیزا» می‌تواند ادعا کند که این نقاشی با هدایت و کمک فرشتگان آسمانی خلق شده و بشر از آوردن نمونه‌ای مثل آن عاجز است ... به همین ترتیب مولوی و حافظ نیز می‌توانند مدعی باشند که اشعارشان وحی الهی است، زیرا تاکنون نه مانند مثنوی مولوی آمده و نه غزلیات حافظ رقیبی پیدا کرده است.

این‌ها البته از باب جدل است و در حقیقت برای هیچ اثر هنری یا متن ادبی، هیچگاه مثل و مانندی ظهور نخواهد یافت. در عالم ذوق و هنر و ادبیات هر حادثه‌ای فقط یک بار اتفاق می‌افتد حتی قرآن. اما این نشان دهنده آسمانی بودن آن نیست، بلکه به این دلیل است که «مثل» و «مانند» در این عرصه‌ها بی‌معیار است و لذا بی‌معنا و بی‌مصدق است.

پاسخ:

در پاسخ این شبهه به چند نکته اشاره می‌شود:

نکته اول: صحت تحدی و عدم استحاله آوردن مثل قرآن

صحت تحدی، مستلزم استحاله عقلی و نفی امکان ذاتی آوردن مثل قرآن نیست تا نویسنده مزبور بگوید: در آینده یا مکان‌های دیگر امکان آوردن مثل قرآن منطقی وجود دارد. زیرا بدیهی است که چنین چیزی از

محالات عقلی نیست؛ بلکه مفاد آیات تحدّی و به خصوص آیه ۸۸ سوره اسراء که با لحن بسیار محکم و عام تحدّی شده است این است که معاصران و مخاطبان تحدّی اعم از انس و جن عملاً نمی‌توانند مثل قرآن را بیاورند، یعنی امکان وقوعی آن نفی شده نه امکان ذاتی آن. به عبارت دیگر، یعنی این که مثل قرآن از بشر عادی آورده شود تحقق و وقوع آن امری محال است؛ و تاکنون نیز بشر نتوانسته است به تحدّی قرآن پاسخ مثبت داده و همانندش را بیاورد.

و در حقیقت خداوند در آیات تحدّی می‌خواهد به عجز بشر از آوردن مثل و مانند برای قرآن مخصوصاً از شخصی درس ناخوانده اشاره کند تا خودبه خود زمینه توجه به آسمانی بودن آن در نفوس انسان‌ها پیدا شود و آن‌ها با تأمل و تدبّر در آیات - که محتوای آن از دسترس عقول بشری فاصله بسیار دارد ولی با فطرت انسان و عقل او همخوانی دارد - به وحیانی و الهی بودن قرآن ایمان آورند؛ زیرا صدور قرآن با آن همه معارف بلندی که دارد از انسانی درس ناخوانده و تعلیم نیافته در هیچ زمانی از آغاز تا انجام روزگار امکان ندارد. بنابراین چنین کتابی جز از عالم غیب و معلّمی غیر بشری فرو نیامده است. پس لازمه این که بشر عادی بتواند همانند چنان کتابی را بیاورد این است که بشر خاکی غیر مرتبط با عالم غیب حقایق غیبی بیاورد؛ و وقوع چنین چیزی از او در حکم تناقض و امری محال است. و همین استدلال برای عدم امکان آوردن مثل آن در آینده توسط بشر عادی جریان دارد و موجب

اطمینان به مرتبط بودن آورنده قرآن با عالم غیب و ایمان به او می شود. از طرف دیگر چنین ادعای به این بزرگی که در آیه ۸۸ سوره اسراء شده است، نشانه اعتماد و یقین مدعی آن است و موجب جلب اعتماد و ایمان دیگران به حقانیت قرآن خواهد شد.

علاوه بر این، باید توجه داشت که برای اثبات معجزه بودن قرآن و تحدی آن لازم نیست یک رابطه منطقی بین عجز بشر از آوردن مثل آن از زمان نزول تاکنون و عدم امکان آن تا آخر دنیا وجود داشته باشد، وگرنه در مورد معجزات پیامبران گذشته، مردم معاصر آنان نباید ایمان می آوردند و باید صبر می کردند تا آخر دنیا که شاید کاری که پیامبر زمان به عنوان معجزه انجام داده است توسط فردی نابغه و قدرتمند در آینده انجام شود و او ادعای اعجاز نیز نکند، درحالی که آنان با اعتماد به کارشناسان زمان خود مطمئن می شدند که کار پیامبر زمان، کار بشری و عادی نیست و متکی به قدرت ماورای عالم ماده است و به آن ایمان می آوردند. همین وضع در مورد قرآن نیز جریان دارد. و سر آن این است که معجزه هر پیامبری به خاطر غیرعادی بودن آن، موجب جلب نظر مردم به محتوای پیام دین آن پیامبر می شود تا ملاحظه کنند محتوای آن دین با عقل نظری و عقل عملی آنان مطابقت دارد یا ندارد، و هنگامی می دیدند مطابقت دارد ایمان آنان جدی و محکم می شود. و معنای «بیّنات» که قرآن کراراً یادآور شده که پیامبران را با بیّنات فرستادیم، همین است؛ یعنی تعالیم و دستورات و ارزش های موجود در پیام

آسمانی آنان بین و روشن و برای عقول قابل فهم است. البته در مورد قرآن، لازم نبود قبل از نزول آن، معجزه دیگری توسط پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورده شود تا مردم پس از نزول قرآن، مطابقت محتوای آن را با عقل نظری و عقل عملی ملاحظه کنند؛ بلکه قرآن با نزول خود همین دعوت را از مردم انجام داد و آنان را با توصیه به تفکر و تدبیر در فصاحت و بلاغت و معنای ژرف و متقن و رهنمودهای مستحکم خود و نیز توجه به امی بودن آورنده آن و سایر جهات مذکور در معنای تحدی و محدوده آن، تحدی نمود.

نکته دوم: دعوت به تحدی و نگاه به پیشینه آن

از سوی دیگر، دعوت به تحدی برای هر عصر و نسلی در زمان خود و با نگاه به پیشینه آن قابل اثبات است. هر کس که با قرآن مواجه می شود، اگر در این باره تردید دارد و سبک و سیاق و محتوای آن، او را قانع نکرده که این کتاب با این ویژگی ها از فردی امی و درس نخوانده قابل ارائه نیست و حتماً باید از سوی خدا باشد، می تواند امتحان کند و از دیگران بخواهد که او را کمک بدهند. به گذشته ها برگردد، ببیند تلاش ها فرجامی داشته و آنچه به عنوان مبارزه طلبی با قرآن آمده، مورد تصدیق کارشناسان فن قرار گرفته و هموردی انجام گرفته و برتری و برابری آن ها به اثبات رسیده؟ و اگر در این چهارده قرن کتابی بر ساخته نشده، عجز بشر تا این زمان از آوردن قرآن و معجزه بودن این کتاب ثابت می گردد.

نکته سوم: عدم مقایسه مثل قرآن با صنایع بشری

آوردن مانند قرآن، از قبیل تکنولوژی، صنعت و پیشرفت‌های بشر نیست که با گذشت زمان و تحولی علمی، فرصت آوردن فراهم می‌شود. معارف قرآن، معارف مربوط به تاریخ گذشته انسان، اقوام پیشین، پیامبران، معارف معنوی، مکارم اخلاق، توحید ناب، و توصیف اسماء و صفات الهی با زبان ساده و گویا و تأمل برانگیز و توسعه آفرین است؛ توسعه‌ای که در سایه آن‌ها بسیاری از علوم اسلامی پی‌ریزی شده است. علم کلام اسلامی، عقاید الهی، اخلاق، عرفان، فلسفه، فقه و اصول از معارف قرآن سرچشمه گرفته و حتی می‌توان تأثیر این رهنمودها را در شیوه‌های کلامی و فقهی ادیان یهودیت و مسیحیت پس از ظهور اسلام ملاحظه کرد. و در این باره کتاب‌ها و مقالات فراوانی از ناحیه محققان غیر مسلمان نوشته شده است؛ و آنان تأثیر آموزه‌های قرآن را در شیوه استدلال، موضع‌گیری و اصلاح اندیشه نشان داده‌اند.^(۱)

بنابراین، عرضه این‌گونه معارف با زبان خاص ادبی و شیوه بیان، چیزی نیست که موجب شود در اثر گذشت زمان مانند پیشرفت‌های

۱- به عنوان نمونه ر.ک: مجله هفت آسمان شماره ۱۱، ص ۱۰۳، مقاله عرفان یهود، ژرژ وایدا، ترجمه احمد مفتاح؛ شماره ۱۴، ص ۸۹، خدای سه‌گانه در کتاب مقدس، رابرت ویلکن، ترجمه الیاس عارف‌زاده.

صنعتی به انسان امکان ساختن و ارائه بدهد. اگر بشریت در قرن چهاردهم توانسته بود کتابی بیاورد که بخواهد مبارزه طلبی با قرآن کند، کرده بود؛ و همین اندازه از تجربه تلاش انسان‌ها و عجز از آوردن مانند قرآن کافی است که نشان دهد اگر در جزیره العرب فردی امی کتابی آورده که دیگران - با آن که اهل زبان و دارای معلومات و تجربه بودند و امکان کمک از دیگران را دارند - نتوانستند مانند آن را بیاورند، پس او با توان بشری خود آن را نیاورده و این کتاب با قدرت و فعل الهی بوده است. و از همین جهت در آیه ۲۳ سوره بقره فرموده است: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا عَلَىٰ فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ...﴾^(۱) در این آیه، به دو کلمه «عبدنا» و «من مثله» توجه شده است یعنی کسی که مثل بنده ما می‌باشد یک سوره مانند سوره‌هایی که او آورده است، بیاورد.

نکته چهارم: امی بودن پیامبر اسلام ﷺ

آنچه پیامبر اسلام ﷺ به عنوان قرآن آورده است، از کسی است که امی بوده و درس نخوانده^(۲) و آوردگاه آن را نمی‌توان با این گستردگی و

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۲۳.

۲- قابل توجه این که پیامبر ﷺ با اینکه امی و درس ناخوانده و خط نانوشته بود، صنعت نوشتن و کتابت را در بین عرب ترویج و تشویق نمود. قبل از رسالت آن حضرت کتابت در بین عرب مرسوم نبود و معمولاً نامه‌ها و رسائل خود را به وسیله حافظه و زبان انجام می‌دادند. و کاتبان وحی و نامه‌های آن حضرت در تاریخ ذکر

عمق از کسی دانست که در جزیره العرب قرن هفتم مسیحی می زیسته، و از فرهنگ و عادات آن زمان متأثر شده باشد. نوشته‌های آن عصر جزیره العرب کم و بیش موجود است. حداکثر اشعاری است که هر اندازه که عینی و تجسمی باشد، در هاله‌ای از تخیل و عشق و در توصیف شراب، زن و شتر و گرمی و خشکی جزیره العرب، جنگ‌ها و طبیعت وحشی آن دیار و مانند اینها است. در آن عصر محصول فرهنگی بشریت روشن بوده است، حال در این میان کسی بدون سابقه علمی و فرهنگی، کتابی آورده که مجموعه‌ای از معارف الهی را عرضه کرده است که مانندش را نمی‌توان در کتاب‌های دینی و هدایتی آن عصر و پیش از آن یافت و با اثر جاودانی و معنوی قرآن مقایسه کرد؛ در حالی که آثار فرهنگی و هنری آن نویسندگان در بستری از آموزش و تجربه و سیر علمی اکتسابی به تدریج شکل گرفته و تا جایی رسیده که توانسته‌اند آن را به عنوان اثری ویژه ارائه دهند.

از طرف دیگر، آن حضرت علاوه بر اتمی بودن، بین مردم زمان خود معروف و مشهور بود که اطلاعی از کتاب‌های پیشینیان و داستان‌ها و قضایا و امور آنان نداشت، ولی با نزول آیات قرآن اخبار و داستان‌ها و قضایای مهمی از خلقت آدم تا زمان بعثت را برای مردم اظهار

شده‌اند. ابن عساکر در کتاب «تاریخ دمشق» تعداد آنان را بیست و سه نفر برشمرده است. و آنانی که بیشترین کتابت حضرت را انجام می‌دادند، زیدبن ثابت و معاویه بن ابی سفیان بودند. (اعجاز القرآن رافعی، ص ۳۵۰)

می داشت. آیه شریفه: ﴿و ما كنت تتلوا من قبله من كتاب و لا تخطه بيمينك اذا لارتاب المبطون﴾^(۱) «و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خوانده‌ای و با دست راست (نیروی نوشتار راستینت) کتابی نمی نوشته‌ای، (وگرنه) در این هنگام باطل اندیشان بی‌گمان به شک و تردید می افتادند.» اشاره به این واقعیت است.^(۲)

نکته پنجم: عدم ادعای الهی بودن آثار دانشمندان

هیچ یک از دانشمندان و عالمان با آوردن آثار خود ادعای الهی و آسمانی بودن نکرده‌اند و خود می دانسته‌اند که کار آن‌ها محصولی اکتسابی و تجربه بشری است، و به همین دلایل هم ادعای پیامبری نکرده‌اند؛ در صورتی که پیامبر با اینکه به تعبیر بسیاری از کارشناسان عرب و از جمله جاحظ فصیح‌ترین عرب بود،^(۳) خود می دانست آوردن قرآن در توان او نبوده و حتی کلمات آن از سنخ سخنان دیگر او که در اصطلاح میان مسلمانان: «حدیث قدسی» و «حدیث نبوی» نامیده می شود، نیست و شخصیت و هویت او مستقل از این کلمات است؛ به همین دلیل قرآن ادعای تحدی کرده است.

ممکن است مستشکل بگوید: ممکن است یک صاحب اثر ادبی یا

۱- سورة عنكبوت (۲۹)، آیه ۴۸.

۲- ر.ک: اعجاز القرآن باقلانی، ص ۸۵.

۳- اعجاز القرآن مصطفی صادق رافعی، ص ۳۱۴.

هنری در اثر ادبی و هنری خود به سبکی سخن بگویند که در زندگی عادی اش آن گونه سخن نگویند. و اصولاً آیا محال است که وقتی کسی ادعا می‌کند کلماتی به او وحی می‌شود آن کلمات را به سبکی خاص و متفاوت بیان کند تا بیشتر مقبول افتد؟

در پاسخ او می‌گوییم: **اولاً** - قرآن یک اثر تألیف و تدوین شده توسط پیامبر ﷺ نیست، بلکه به اتفاق نظر مورخین، آیات و سوره‌های قرآن به تدریج بر پیامبر ﷺ نازل می‌شد و آن حضرت پس از نزول هر سوره و آیه نمی‌دانست بعد از آن چه سوره و آیه‌ای نازل خواهد شد. و هیچگاه آن حضرت مدعی تألیف و تدوین قرآن به عنوان اثر خود نبود، بلکه آن را از طرف خداوند اعلام می‌کرد. و در صداقت آن حضرت نیز کسی تردیدی نداشت، و در تاریخ ضبط نشده که آن حضرت قبل از بعثت به دروغگویی و عدم امانت متهم شده باشد، بلکه بر عکس به صفت «امین» شهرت داشتند. حتی مخالفین پیامبر آن حضرت را به امانت و صداقت قبول داشتند.

وثانیاً - احادیث قدسی و نبوی و خطبه‌های پیامبر ﷺ که در مواقع حساس ایراد فرموده، و نیز نامه‌های آن حضرت که برای ملوک کشورها و سران مناطق مختلف ارسال داشته‌اند اهمیت به سزایی داشته است و کلام عادی آن حضرت نبوده تا بتوان گفت از روی عمد به گونه‌ای ایراد و نوشته شده که با سبک قرآن تفاوت داشته باشد، زیرا هر عاقلی - چه رسد به پیامبر اکرم ﷺ که عاقل‌ترین مردم بوده - سعی

می‌کند در چنین شرایط و مواقع حساسی آنچه از فصاحت و بلاغت را در توان دارد به کار ببرد تا تأثیر کلام و نوشته‌اش در مخاطب یا مخاطبان بیشتر و قوی‌تر باشد.

از طرف دیگر مطابق روایتی که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده آن حضرت فرموده است: «أَلَا إِنِّي أوتيت القرآن و مثله معه»^(۱) یعنی آگاه باشید که قرآن و مثل آن به من داده شده است. مقصود از مثل قرآن، همان سنت آن حضرت است که بیان‌کننده قرآن می‌باشد، که از جهت تلقی آن از وحی، مثل قرآن می‌باشد. با این حال تفاوت بین قرآن و سنت نبوی از نظر وجوه اعجاز قابل انکار نمی‌باشد.

نکته ششم: مقابله و مقایسه آثار هنرمندان با یکدیگر

نقاشان و هنرمندانی که خلق اثر کرده‌اند، هرچند آثار آن‌ها استثنایی باشد، اما در برابر آن نوشته‌ها و نقاشی‌ها، آثار دیگری پدید آمده‌اند که به قضاوت اهل فن می‌توانند قابل مقایسه با یکدیگر باشند و برخی در ردیف دیگری یا برتر از آن باشد. آوردن نمونه‌ای دیگر از آثار هنری، به این معنا نیست که عین آن آثار را بیاورند، و اصولاً هیچ پدیده‌ای عین آن قابل تکرار نمی‌باشد، بلکه آوردن مثل آن‌ها در ویژگی‌ها و خصوصیات آثار است، تا زمینه مقایسه انجام گیرد. از این رو در هر زمان یک شاهکار ادبی یا هنری و یا علمی دیده می‌شود که دارای ویژگی‌های خاصی باشد

۱- البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۷۶.

که با دیگر آثار هم سنخ خود قابل مقایسه بوده و بعضی برتر و بعضی پایین تر از آن باشد.

بنابراین، روشی که قرآن برای اثبات معجزه بودن خود در پیش گرفته، روش عدم مقایسه و عدم مماثلت با آثاری است که از سوی اندیشمندان، هنرمندان و مخترعان عرضه شده، زیرا از جهات مختلفی با آن‌ها متفاوت است. و نمی‌توان به صرف آن که کار آن‌ها شاهکار و استثنایی است، با قرآن مقایسه کرد؛ کار قرآن نه تنها استثنایی است، بلکه انحصاری است و مانند ندارد و اگر کسی ادعای دیگری دارد، باید با عرضه آن، به جهانیان ثابت کند که می‌تواند چیزی مانند قرآن بیاورد.

نکته هفتم: رابطه شاهکار فرهنگی هر ملت با زبان و فرهنگ خاص خود

این که نویسنده ادعا می‌کند برای آثار هنری یا دیوان حافظ و مثنوی مولوی مثل و رقیبی تاکنون دیده نشده با واقعیت تاریخی و خارجی اقوام و ملل تطبیق نمی‌کند؛ زیرا هر قوم و ملتی بر اساس فرهنگ و ادبیات و زبان ویژه خود شاهکارهایی دارد که دیگران فاقد آن می‌باشند و چه بسا نظیر و شبیه یا بهتر از آن را داشته باشند.

به علاوه، این که می‌گوید: «برای مثنوی و حافظ، مثل و رقیبی نیامده...».

اولاً: ملاک نظر کارشناسان است و به نظر آنان چنین نیست که در زبان فارسی مانند مثنوی و دیوان حافظ تاکنون اثری ظهور نکرده باشد،

این ادعایی است بدون دلیل؛ ممکن است به نظر نویسنده یا بعضی دیگر چنین باشد، اما به نظر بعضی دیگر چنین نباشد، همان‌گونه که در رابطه با شاهنامه فردوسی، شبلی نعمانی در شعر العجم در داستان اسکندر، مقایسه‌ای بین اشعار شاهنامه و اسکندرنامه نظامی می‌کند و اشعار نظامی را بر فردوسی ترجیح می‌دهد.^(۱)

ثانیاً: بر فرض که به نظر تمام اهل هنر و ذوق و شعر فارسی، مثنوی و حافظ بدون مثل و مانند باشند، اما آیا در تمام اقوام و ملل و نیز زبان‌های مختلف بشر چنین است؟ به طور قطع، جاذبه و شیوایی و زیبایی که غزلیات حافظ و مانند آن برای یک فارسی زبان دارد برای یک چینی یا اروپایی ندارد. و متقابلاً نیز آثار هنری و اشعار معروف آنان برای یک فارسی زبان جاذبه و شیوایی لازم را ندارد.

البته اگر ملاک اعجاز قرآن، فقط فصاحت و بلاغت آن بود، مستشکل می‌توانست بگوید: این ملاک در اقوام غیرعرب جریان ندارد، اما در بحث از آیات تحدی گفته شد که اعجاز قرآن منحصر به فصاحت و بلاغت آن نیست.

شبهه نهم: رابطه غیربشری بودن قرآن و الهی بودن آن

نویسنده به دنبال همین شبهه از منظر دیگری وارد می‌شود و می‌گوید: «...حتی اگر فرض کنیم غیربشری بودن قرآن اثبات شود، باز

۱- تفسیر نوین، مقدمه جزء سی‌ام، ص ۴۴.

هم باید توجه کنیم که «غیربشری» بودن معادل «الهی بودن» نیست، و از گزاره «قرآن کلام غیربشر است» به تنهایی نمی‌توان نتیجه گرفت که «قرآن کلام خداست».

پاسخ:

در پاسخ او به سه نکته اشاره می‌شود:

نکته اول: چنانکه در بحث تحدی گذشت، قرآن مدعی است از جانب خداست نه غیربشر، و چون از جانب خداست نمی‌توان مثل آن را آورد، اگر قبول ندارید با هرکس غیر از خدا که فکر می‌کنید، مثل آن را بیاورید.

نکته دوم: هرچند مفهوم «غیربشری» عام است و با اثبات عام نمی‌توان خاص را اثبات نمود، ولی با ضمیمه یک مقدمه می‌توان آن را اثبات کرد؛ و آن این است که در غیر بشری بودن قرآن پنج وجه را می‌توان فرض کرد:

فرض‌های پنجگانه

فرض اول: القاء قرآن توسط شیطان

بطلان این فرض واضح است؛ زیرا سراسر قرآن دعوت به حقایق و اموری است که شیطان برضد آن‌ها دعوت می‌کند، زیرا اگر مقصود از شیطان همان ابلیس باشد که موجودی است جدای از قوای شهویّه و

غضبیّه و تمایلات انسان‌ها، بدیهی است که آنچه از تعالیم و متون ادیان آسمانی حتی غیر قرآن و نیز مذاهب غیر آسمانی^(۱) فهمیده می‌شود، او برحسب مقتضای ذات خود انسان‌ها را به انواع فساد و شرور و بدی‌ها دعوت می‌کند که کاملاً در جهت مخالف دعوت قرآن می‌باشد. و حتی در تمام قرآن یک مورد هم دیده نمی‌شود که دعوت به چیزی شده باشد که مقتضای ذات شیطان و متناسب با او باشد.^(۲) و حتی در آیاتی از قرآن صریحاً از متابعت و پیروی شیطان نهی مؤکد شده است، و او را دشمن آشکار شمرده است پس چگونه می‌تواند کلام شیطان باشد؟!^(۳) و اگر

۱- ادیان و مذاهب غیر آسمانی نیز ارواح خبیثه را منشأ شرور و فساد بین انسان‌ها می‌دانند. و در جلد اول کتاب: «ادیان و مذاهب جهان»، ص ۵۵۲ آمده است: فرقه یزیدیه، طاوس را همان فرشته شیطان می‌دانند که از بهشت رانده شده و شر را ایجاد می‌کند، و بدین جهت به شیطان احترام کرده و از او می‌ترسند تا شری ایجاد نکرده و به جهنم نبرد. و بدین جهت از کلمه شیطان حتی از حرف شین و طاء بسیار می‌ترسند و کسی که از شیطان اسم ببرد بوی دشمنی می‌شنوند.

۲- آیه: ﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ﴾ (سوره تکویر (۸۱)، آیه ۲۵) «و این قرآن کلام شیطان رانده شده نیست» اشاره به این حقیقت است. یعنی چگونه شیطان رانده شده از مقام قرب و معنویت می‌تواند کلامی را القاء کند که بر ضد اقتضای ذات خود صادر شود؟

۳- آیه شریفه: ﴿هَلْ أُنْتَبِهُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنْزَلَ الشَّيَاطِينُ * تَنْزَلَ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ﴾ (شعراء (۲۶)، آیه ۲۲۱ و ۲۲۲)

«آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسانی دم به دم فرود می‌آیند؟ بر هر دروغ زن گناهکاری پیاپی فرود می‌آیند.» به همین حقیقت اشاره کرده است. «آفاک» یعنی شخصی بسیار دروغگو و «اثیم» یعنی شخصی گناهکار. و به شهادت تاریخ، پیامبر اکرم ﷺ قبل از بعثت نیز به راستگویی و درستکاری و امانت شهرت داشتند.

مقصود از شیطان، همان تمایلات و قوای شهویّه و غضبیّه انسانها باشد، وجود چنین قوایی در انسان که چه بسا او را دعوت به فساد و شرور و بدی‌ها می‌کنند، وجدانی است و در جهت مخالف دعوت آیات قرآنی می‌باشد. و در هر حال برای اثبات این که شیطان - به هر دو معنا - دعوت به شرور و فساد می‌کند، به قرآن استدلال نشده است تا شبهه مصادره به مطلوب پیش آید.

فرض دوّم: سحر و جادو بودن قرآن

فرض دوم به این معنا است که پیامبر ﷺ با سحر و جادو که آن‌ها نیز از القائنات شیطان و کاری است شیطانی قرآن را ساخته باشد. بطلان این فرض از این جهت است که:

اولاً: حقیقت سحر نشان دادن چیز غیر واقعی به شکل واقع در انظار و چشم دیگران است، و اصول مطالب قرآن چیزهایی است که عقل نظری و عقل عملی انسان‌ها آن‌ها را درک می‌کند و مطابق با واقعیت می‌باشند، و نمی‌توان گفت تمام عقول نظری و عملی مردم تحت تأثیر سحر قرار گرفته و از قرآن مطالب غیر واقعی مخالف عقل نظری و عقل عملی را دریافت می‌کنند.

ثانیاً: شخص ساحر می‌تواند مخاطبین حاضر در زمان خود را به نوعی سحر نماید، نه نسل‌های آینده را که هنوز به دنیا نیامده‌اند، و امکان تأثیر بر قوه خیال آن‌ها وجود ندارد.

ثالثاً: در تاریخ ثبت نشده است که پیامبر ﷺ قبل از نزول قرآن سحری را آموخته یا به آن عمل کرده باشد، و اگر چنین موردی وجود داشت مخالفین اسلام که پیامبر ﷺ را به ساحر بودن متهم می کردند به آن مورد یا موارد استناد، و با سر و صدا از آن استفاده می کردند.

رابعاً: از آنجا که ساحر خیال ناظرین را تسخیر می کند و غیر واقع را واقع و حق جلوه می دهد هیچگاه دارای فضائل علمی و عملی نمی باشد، نه خودش به فلاح و رستگاری می رسد و نه می تواند دیگران را به فلاح و سعادت و فضائل و کمالات عقیدتی، اخلاقی و عملی دعوت کرده و به آنها برساند؛ در حالی که پیامبر اکرم ﷺ به شهادت تاریخ، قبل از نبوت و رسالت به امانت و پاکی و صداقت و اخلاق فاضله معروف و شناخته شده بود، و بعد از بعثت نیز تا آخر عمر مظهر فضائل و کمالات علمی و عملی بود، و در مدت بیست و سه سال، هزاران نفر را از سقوط کامل در درّه ذنابل و انواع زشتی ها و پلیدی های فکری، اخلاقی و عملی نجات داد و به فلاح و رستگاری رساند و معتقد به عقائد صحیح و متخلق به اخلاق فاضله و عامل به اعمال درست و مورد قبول عقل و منطق نمود، و شخص ساحر هرگز چنین قدرت و لیاقتی ندارد.

خامساً: بنابه شهادت تاریخ تاکنون هیچ ساحری که در فن سحر تخصص داشته قرآن را از مقوله سحر اعلام نکرده است، و اگر چنین بود مخالفان قرآن در طول چهارده قرن گذشته آن را دستاویز و مستند

قرار می‌دادند. بلی تنها عده‌ای از مخالفان معاصر نزول قرآن که هرگز تخصصی در سحر نداشتند، آن را سحر نامیدند، که ادعای آنان مورد تأیید سایر مخالفان معاصرشان قرار نگرفت به ویژه که هیچ یک از ساحران غیرمسلمان نیز به این ادعا ملتزم نشده است.

فرض سوّم: نقش اجنّه در القاء قرآن

به این معنا که پیامبر ﷺ در اثر ارتباط با جنّ قرآن را تهیه کرده باشند. بطلان این فرض نیز از واضحات است؛ زیرا، اولاً- این فرض مبتنی بر آن است که اشرار جنّ قرآن را به عنوان کلام الهی به پیامبر ﷺ القاء کرده باشند، زیرا چنین کاری سنخیت با غیراشرار جن نخواهد داشت. بنابراین، این فرض منطبق با فرض اول می‌شود، و وجه بطلان اول می‌شود، و وجه بطلان آن، چنانکه ذکر شد این است که طبق قاعده لزوم سنخیت بین اثر و صاحب اثر، موجودی که برحسب اقتضای ذات، شرّ و فساد را القاء می‌کند نمی‌تواند حقایقی که در قرآن دیده می‌شود را القاء نماید.^(۱)

۱- آیات ۲۱۰ و ۲۱۱ سوره شعراء نیز اشاره به همین حقیقت دارد: ﴿و ما تنزلت به الشیطان * و ما ینبغی لهم و ما یتطیعون﴾ (و شیطانها آن [قرآن] را فرود نیاورده‌اند) * و هرگز برایشان سزاوار [هم] نیست و [هم] نمی‌توانسته‌اند آن را فرو آورند. و این حقیقت در آیه ۴۲ سوره الحاقه به شکل دیگری بیان شده است: ﴿و لا بقول کاهن قلیلاً ما تذکرون﴾ (و این قرآن] نه گفتار کاهنی است. [چه] کم است آنچه متذکر

و ثانیاً- متن قرآن به شهادت عرب معاصر آن- که در فصاحت و بلاغت خبره و سرآمد زمان بودند- عربی فصیح و بلیغ می باشد و معلوم نیست جن دارای چنین زبان عربی فصیح باشد. و از این رو ولید بن مغیره که از خبرگان فصاحت و بلاغت بود، پس از این که آیاتی از قرآن را از پیامبر ﷺ شنیده بود به بنی صخر گفت: به خدا قسم من کلامی از محمد شنیدم که نه کلام انس بود و نه کلام جن.^(۱)

و نیز باقلانی می گوید: ما با تأمل در آن مقدار از کلام و اشعار جن که در تاریخ نقل شده است فهمیدیم که کلام جن نه فقط از حدّ فصاحت کلام انس بالاتر نیست، بلکه شاید از این جهت پایین تر نیز باشد.^(۲) مؤلف کتاب: «البرهان فی علوم القرآن» و نیز تفسیر «المیزان» نیز به همین نظریه تمایل دارند که جنّ دارای زبان عربی فصیح نمی باشد.^(۳) از طرف دیگر افراد مرتبط با جنّ معمولاً دارای نوعی عدم تعادل در گفتار و حرکات و کارها می باشند، درحالی که پیامبر اکرم ﷺ چه قبل از بعثت و چه بعد از آن، از نظر عقل و ادراک و استقامت و اعتدال در فکر و اتقان نظر و عقل بین مردم شهرت داشت و مردم آن زمان در موارد بحرانی از عقل و فکر ایشان استفاده می کردند. و مخالفان معاند

می شوید) کاهن به کسی گفته می شود که اخبار غیبی گذشته را در اثر ارتباط با جن بیان کند.

۱- اعجاز القرآن، باقلانی، ص ۲۹.

۲- همان، ص ۹۰.

۳- البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۱۱ چاپ بیروت؛ المیزان، ج ۱۳، ص ۲۰۱.

پیامبر ﷺ که آن حضرت را به سحر، جنون و افتراء متهم می‌کردند هرگز آن حضرت را به ارتباط با جنّ و فراگیری قرآن از آنان متهم نکردند؛ از نظر آنان روشن بود که قرآن نمی‌تواند القاء شده از ناحیه جنّ باشد. و آیه شریفه: ﴿وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ﴾^(۱) «و همراه (و همنشین) شما مجنون نیست» اشاره به همین حقیقت دارد. مقصود آیه این است که شما مردم که سال‌ها با پیامبر ﷺ بوده‌اید و از نزدیک او را می‌شناسید هیچ نشانه و آثاری از جنون در او ندیده‌اید، پس چگونه او را متهم به جنون و جن زدگی می‌کنید؟

در آیات زیادی به شدت با اتهام ساحر یا مجنون بودن پیامبران توسط عده‌ای از مخالفان برخورد شده است. از باب نمونه: ﴿كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾^(۲) «و این چنین بود که رسولی که در گذشته برای آنان نمی‌آمد مگر این که می‌گفتند: ساحر است یا مجنون».^(۳)

۱- سوره تکویر (۸۱)، آیه ۲۲.

۲- سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۵۲.

۳- در مفردات راغب در ماده جنّ در رابطه با یکی از معانی مجنون می‌گوید: «مجنون یعنی کسی که یکی از طایفه جنّ با او همراه و منضم شده و آیه: ﴿وَقَالُوا مَعْلَمٌ مَجْنُونٌ﴾ (دخان / ۱۴) شاهد آن می‌باشد.» لازم به تذکر است که هدف از نقل دو آیه مذکور استدلال به آن‌ها نمی‌باشد، زیرا چنین استدلالی مستلزم دور می‌باشد، بلکه مقصود تأیید همان استدلال تاریخی است که در ابتداء کلام ذکر شده است.

ضمناً امام فخر رازی در تفسیر خود ج ۴، ص ۲۸۰ احتمال القاء قرآن به پیامبر ﷺ

فرض چهارم: نقش فرشته در القاء قرآن

به این صورت که قرآن کلام ملک و فرشته بدون ارتباط با خداوند و مأموریتی از طرف او باشد. بطلان این فرض نیز روشن است؛ زیرا ملائکه وسایط فیض مادی و معنوی بین خدا و مخلوق می‌باشند و هیچگاه استقلال در کارهایشان در مقابل خداوند ندارند، و هرکاری انجام می‌دهند جز به امر پروردگارشان نیست؛ و اصولاً امکان نافرمانی که از وجود قوای شهوت و غضب و مانند این‌ها ناشی می‌شود، در ملائکه وجود ندارد؛ زیرا ذوات آنان از هر جهت نورانی و منزّه از شهوت و غضب و تمایلات حیوانی و انسانی است. آیه شریفه: ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^(۱) «[ملائکه] از پروردگارشان که فوق آنان است می‌ترسند و هر آنچه را که امر شوند

توسط جن را این گونه نفی می‌کند: که اولاً- اگر چنین چیزی بود حکمت الهی اقتضا می‌کند به نحوی این شیطنت جن را برای انسان‌ها ظاهر و روشن نماید و چون ظاهر نکرده است پس نتیجه می‌گیریم که این احتمال منتفی می‌باشد.

و ثانیاً- پاسخ این شبهه را خداوند در آخر سوره شعراء داده است: ﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ * تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ﴾ (۲۲۱ و ۲۲۲) «آیا شما را خبر [مهمی] دهم [که] شیاطین بر چه کسانی دم به دم فرود می‌آیند؟ بر هر دروغ زن گناهکاری پیاپی فرود می‌آیند.»

در رابطه بادو پاسخ فخررازی چند نکته قابل توجه می‌باشد که در پاورقی مربوط به آیه شریفه ۸۸ سوره اسراء: ﴿قُلْ لئن اجتمعت الانس والجن...﴾ در آغاز کتاب یادآوری شده است، مراجعه گردد.

۱- سوره نحل (۱۶)، آیه ۵۰.

انجام می دهند» و آیه شریفه: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^(۱) «ملائکه) معصیت خداوند را در آنچه ایشان را فرماید، مرتکب نمی شوند؛ و آنچه را که به آنان امر شده است انجام می دهند»، اشاره به این حقیقت دارند که هیچگاه ملائکه بدون امر الهی کاری را انجام نمی دهند.

فرض پنجم: کلام الهی بودن قرآن^(۲)

پس از بطلان چهار فرض مذکور، تنها فرض پنجم باقی می ماند و آن، نزول قرآن از طرف خداوند با وساطت فرشته وحی یا بدون وساطت او می باشد. با این مقدمه، پس از قبول این که قرآن کلام بشر نیست راهی جز قبول فرض پنجم، یعنی این که قرآن کلام خداوند است، وجود ندارد.

به بیانی دیگر: جنّ هر چند از نظر امور مرموز در تصرّفات پنهان از انسان چیره دست تر باشد ولی از نظر اندیشه عقلانی از او فروتر است؛ گرچه هر دو موجودی مختارند. و به هر حال قرآن با محتوای مطابق با وجدان و فطرت انسان و معنای معصوم از خلل و خطا و بلندی که دارد از سطح اندیشه انسان و جن و قهراً از حیطة اختیار و قدرت آنان فراتر

۱- سوره تحریم (۶۶)، آیه ۶.

۲- یادآوری می شود: مقصود از ذکر آیات مربوط به ملائکه، استدلال به آنها نیست تا شبهه مصادره به مطلوب وارد گردد، بلکه مقصود فقط تأیید همان استدلال عقلی است که در آغاز فرض چهارم ذکر شد.

است. و همین که قرآن، معصوم و از افق اندیشه و ادراک و اختیار جن و بشر و قدرت آن‌ها بیرون و عالی تر باشد و عجز آنان در هماوردی با آن آشکار گردد، الهی بودن آن ثابت خواهد شد: ﴿قُلْ لئن اجتمعت الانس والجنّ علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً﴾^(۱) «بگو (ای پیامبر) اگر انس و جن جمع شوند تا مثلی برای این قرآن بیاورند هرآینه نخواهند آورد، هرچند بعضی کمک و پشتیبان بعضی دیگر باشند.» و علت این که با فرض وساطت فرشتگان برای نزول قرآن، الهی بودن آن ثابت می‌شود، این است که وسایط بین حق تعالی و انس و جن، یا همان فرشتگان، موجوداتی بدون استقلال و بی‌اختیارند و نمی‌توانند از پیش خود مبدأ قرآن باشند و تنها نقش ابزار محض برای تحقق مراد حق تعالی را دارند و استناد قرآن به آن‌ها معقول نیست.

نکته سوم: از زاویه‌ای دیگر، قرآن کریم همواره بر تدبّر و تعقل در آیات خود تأکید و رزیده و عقل را درباره عدم اختلاف در آن به داوری گرفته و ادعا کرده است که چون اختلاف (تناقض و خلاف عقل نظری و عملی) در آن نمی‌باشد، پس از طرف خداست که فرمود: ﴿لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً﴾^(۲) «و اگر قرآن از طرف غیر خدا بود همانا در آن اختلاف زیادی می‌یافتند» اگر این معنا احراز گردد، عقل

۱- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۸۸.

۲- سوره نساء (۴)، آیه ۸۲.

مفرّی جز اذعان به این ندارد که این کلام از طرف قادر و حکیم مطلق است که با احاطهٔ از لیش بر کائنات، کلامش دچار اختلاف نیست. از این رو قهراً چنین کلامی صدرنشین کلام‌هاست که با آموزه‌های معرفتی و عملی و وعد و وعید خود انسان را به طرف مدارج بلند کمال راهبر است.

شبههٔ دهم: وجود میلیون‌ها مدعی برای بشری بودن قرآن

دهمین شبههٔ نویسنده این است که می‌گوید:

«به عقیدهٔ مسلمانان آشنایی وسیع و عمیق با زبان و ادبیات عرب به علاوه «کمی انصاف» و «اندکی تعمق» شرایط لازم و البته کافی برای اعتراف به معجزه بودن قرآن است. اما واقعیت این است که در سراسر جهان میلیون‌ها انسان با انصاف و با تعمق وجود دارند که نه تنها قرآن را ساختهٔ دست بشر می‌دانند، بلکه معتقدند از نظر ادبی ضعف‌های فراوانی دارد و محتوای آن در بسیاری از موارد با قواعد عقلی و قوانین علمی و اصول اخلاقی ناسازگار است. (که در بحث‌های آینده به تعدادی از این موارد اشاره خواهد شد) و در بین اعراب صدها هزار تحصیل کردهٔ روشنفکر و اندیشمند غیر مسلمانی وجود دارد که هم با زبان عربی و ظرایف آن آشنا هستند و هم انصاف و صداقت دارند، اما متن قرآن را معجزه نمی‌دانند. آیا می‌توان همهٔ آن‌ها را به غرض‌ورزی، عدم صداقت یا بی‌سوادی و ناآشنا بودن به زبان عربی متهم کرد؟»

پاسخ:

در پاسخ به این شبهه به چند نکته اشاره می شود:

نکته اول: ادعای بدون دلیل نویسنده

اولاً: ادعای یک چیز و اثبات ادعا چیزی دیگر است، مخالفان و حیانی بودن قرآن اگر می گویند: قرآن ساخته دست بشر است مثل آن را بسازند.

ثانیاً: معلوم نیست این نویسنده از کجا میلیون ها انسان با انصاف و متعمق را می شناسد که نه تنها قرآن را ساخت بشر می دانند که آن را با قوانین علمی ناسازگار می شناسند. ما که یک میلیون انسان که هیچ، ده هزار نفر را هم نمی شناسیم که گفته و نوشته باشند قرآن ساخته دست بشر است. در میان اعراب هم نه تنها صدها هزار که ده هزار، بلکه هزار تحصیل کرده روشن فکر را که بگویند متن قرآن معجزه نیست، نمی شناسیم. اگر نویسنده آن ها را می شناسد، راهنمایی و آثار و تألیفات آن ها را معرفی کند تا ما هم با خبر شویم و بدانیم که این ها در کجای کره زمین وجود دارند که ما آن ها را نمی بینیم. ممکن است نفراتی چند باشند، اما ده ها یا صدها هزار و میلیون ها نفر ادعایی بی دلیل است.

نکته دوم: یکسان نبودن مخالفان اعجاز قرآن

فرق است میان کسانی که به قرآن اعتقاد ندارند، به این علت که

مسیحی یا یهودی یا تابع مذهب یا مکتبی هستند و طبعاً مسلمان نیستند، با کسانی که به صورت تخصصی بر روی قرآن کار کرده‌اند و با آگاهی از این کتاب و مقایسه آن با کتاب‌های دیگر به این نتیجه رسیده باشند که این کتاب ساخته بشری است؛ و این البته در صورتی است که خود تجربه کرده باشند که می‌توانند کتابی با این ویژگی ارائه دهند. هر چند آن‌ها تحصیل کرده و به قول نویسنده، روشنفکر و دانشمند هستند، اما پیامبر اسلام ﷺ قبل از بعثت این امتیازات را نداشته و از طرفی دیگر، امروز پس از چهارده قرن از زمان ارائه قرآن می‌گذرد و در این باره تجربه‌ها و تمرین‌ها بسیار شده و در محیط تنگ و عقب افتاده و جاهلی جزیره العرب هم قرار ندارند.

این نویسنده باید نشان دهد که این میلیون‌ها و صدها هزار نفر کجا هستند که چنین مبارز طلبی کرده باشند و به نتیجه رسیده باشند که انسانی امّی درس ناخوانده در چهارده قرن پیش در عصر جاهلیت جزیره العرب کتابی با این خصوصیات آورده و در عین حال بشری است، در صورتی که هنوز دانشمندان غیر مسلمان بزرگی در میان مستشرقان وجود دارند که شب و روز وقت خود را مشغول این کتاب کرده‌اند و به اعجاز آن اشاره کرده‌اند. آربری، مترجم انگلیسی زبان قرآن می‌گوید پس از بیست سال که از ترجمه این کتاب می‌گذرد، هنوز افسون‌های این کتاب مرا رها نمی‌کند.^(۱) یا پرفوسور ژاک برک می‌گوید:

۱- [Arberry. A.J Quran.p 6. Landan. 1959.]

به هر حال من یک فرد غیرمسلمان هستم، اما این مانع از آن نمی شود که از جاذبه معنوی قرآن به دور باشم.^(۱)

بنابراین، فرق است میان کسانی که مسلمان نیستند و با این کتاب آشنایی ندارند و بین کسانی که آشنایی و تخصص دارند و قدرت بر مقایسه را هم دارند و به صورت علمی گفته باشند که، این کتاب بشری است، و استدلال‌های آن‌ها مورد پذیرش دیگر متخصصان غیرمسلمان هم قرار گرفته باشد.

نکته سوم: بدفهمی‌های نویسنده از قرآن

آنچه مایه اشتباه این نویسنده شده و زائیده پیش فرض‌های او یا کسانی است که اشکالاتی بر قرآن گرفته‌اند، بدفهمی‌هایی است که نسبت به برخی موضوعات قرآن پیدا کرده‌اند؛ بنابراین، الزاماً آن را به حساب بی‌انصافی یا لجاجت و عناد آنان نمی‌گذاریم، هرچند که ممکن است کسانی باشند که این وصف را هم داشته باشند. این افراد، برخی آیات قرآن کریم را بد تفسیر کرده و مطلب مورد نظر در آیه مربوطه را به خوبی ندانسته‌اند، و احتمال نداده‌اند که شاید این آیه معنای دیگری هم داشته باشد که آن‌ها نفهمیده‌اند.

به هر حال، اگر کسی در جایی شبهه و اشکال دارد، به این معنا نیست

۱- بازخوانی قرآن، ژاک برک، ترجمه محمود رضا افتخارزاده، ص ۲۱، تهران، نشر روزگار، چاپ اول، ۱۳۷۹.

که این کتاب ساخته بشر است، چنین کسی در یک دیالوگ علمی قرار نگرفته است تا معلوم شود که کجای این اشکالات به حساب عدم آشنایی با مبانی و اصول شناخت قرآن است، و کجای آن ناشی از ندانستن متن است، و کجای آن فرضاً براساس اشکالات واقعی. البته تعداد این افراد، هرگز به میلیون‌ها و صدها هزار نمی‌رسد، بلکه عده‌ای معدود هستند و لازم است به صورت انفرادی یک‌ایک دلایل و انگیزه‌هایشان بررسی شود، یا در یک گفتگوی علمی شبهات و اشکالات آن‌ها پاسخ داده شود.

نکته چهارم: ضعف‌های ادبی قرآن را نشان دهند

خوب بود نویسنده چند نمونه بارز از «ضعف‌های فراوان ادبی» که به قول او در سراسر جهان میلیون‌ها نفر انسان بر قرآن، اشکال کرده‌اند را بر می‌شمرد تا معلوم گردد چگونه این ضعف‌های فراوان از چشم تیزبین مخاطبان مخالف قرآن که در ادبیات عرب، زبانزد زمان خود بوده‌اند مخفی مانده و با آن همه تلاشی که کرده‌اند نتوانستند اشکال ادبی بر قرآن وارد نمایند، اما کسانی که به مراتب ضعیف‌ترند و قابل قیاس با عرب معاصر قرآن نیستند، توانسته‌اند ضعف‌های ادبی فراوان بر قرآن وارد نمایند؟! نمایند!

نکته پنجم: کلی‌گویی نویسنده در مورد محتوای قرآن

ادعای نویسنده مبنی بر ناسازگاری محتوای قرآن با قواعد عقلی و قوانین علمی و اصول اخلاقی، علاوه بر این که بدون دلیل و بدون ارائه حتی یک نمونه است، با مفاد و محتوای این کتاب ناسازگار می‌باشد و دقت در محتوای قرآن خلاف این ادعا را در هر سه عرصه اثبات می‌کند. اما در عرصه قواعد عقلی؛ قرآن مجید در آیات متعددی مردم را دعوت به تعقل و عقل‌گرایی و استفاده از نیروی عقل کرده و کسانی را که در امور تعقل نمی‌کنند مذمت کرده است.

از باب مثال در قرآن در ۲۴ مورد کلماتی همچون: «لعلکم تعقلون»، «افلا تعقلون» و ۲۲ مورد کلماتی نظیر: «یعقلون» و «لا یعقلون» به کار رفته است. چگونه می‌توان گفت: کتابی که این همه به عقل و تعقل اهمیت داده است محتوای آن بر خلاف قواعد عقلی می‌باشد؟

آیاتی که مردم را به تفکر و فکر کردن در آیات الهی دعوت کرده و کسانی را که از این خصلت بزرگ انسانی استفاده نمی‌کنند نکوهش نموده، نیز شاهد بر این مطلب است؛ زیرا تفکر جز به وسیله عقل انجام نمی‌شود. در ۱۹ مورد خداوند این معنا را با کلماتی همچون: «تتفکرون»، «یتفکرون»، و «تتفکروا» تعبیر فرموده است. آیا قابل قبول است که قرآن به تفکر و فکر کردن اهمیت دهد و خودش مطالبی بر خلاف عقل که ابزار تفکر است، در بر داشته باشد؟

اما در عرصه قوانین علمی؛ قرآن بیشترین اهمیت را به تعلّم و تعلیم و علم داده است. در اولین سوره آن یعنی سوره «علق» از علم و قلم و تعلیم انسان یاد شده است: ﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^(۱) «کسی که با قلم تعلیم داد به انسان آموخت آنچه را نمی دانست.» در این دو آیه، اولاً: از بین صفات خداوند، صفت علم او و تعلیم انسان توسط او به واسطه قلم - که وسیله کسب علم توسط انسان است - بیان شده است.

وثانیاً: یادآور شده که به انسان چیزهایی را که نمی داند تعلیم کرده است، که کنایه از قدرت انسان نسبت به فراگیری علوم مختلف است. و در سوره «الرحمن» نیز از صفت علم و تعلیم یاد شده و آمده است: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^(۲) «خدای رحمان، قرآن را تعلیم داد، انسان را آفرید و بیان را به او آموخت.» از بین صفات متعدد خداوند، به صفت تعلیم بیان یعنی دادن قدرت تکلم به انسان در ضمن خلقت او توجه شده است. تکلم وسیله اصلی ارتباط و تعامل انسان‌ها با یکدیگر و فراگیری علم و دانش در انسان است.

و درباره حضرت آدم نیز به قدرت فراگیری علوم و تعلیم او توسط خداوند اشاره شده است: ﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^(۳) «و تمام اسماء را

۱- سوره علق (۹۶)، آیات ۴ و ۵.

۲- سوره الرحمن (۵۵)، آیات ۱ تا ۴.

۳- سوره بقره (۲)، آیه ۳۱.

به آدم آموخت.» و در سوره فاطر، پس از اشاره به علوم مختلف از قبیل: زمین‌شناسی، کوه‌شناسی، انسان‌شناسی، حیوان‌شناسی و ... فرموده است: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^(۱) «از میان بندگان او تنها دانشمندان از خدا می‌ترسند.» در این آیه، صفت ترس و خشیت از خداوند را که از بالاترین مقامات معنوی برای انسان است، در انحصار عالمان و دانشمندان قرار داده، یعنی کسانی که ضمن آشنایی با علوم و فنون مذکور در آیه قبل از آیه فوق، در آفرینش آن‌ها تدبیر و تعقل کرده و به عظمت آفریدگار آن‌ها پی می‌برند.

و نیز فرموده است: ﴿وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضُرِبَهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾^(۲) «و این‌ها مثل‌هایی است که برای مردم می‌زنیم و آن‌ها را جز عالمان درک و تعقل نمی‌کنند.» توجه خاص به تعقل و ارزش عالمان از این آیه شریفه نیز به خوبی فهمیده می‌شود.

و در آیه ۹ سوره زمر فرموده است: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^(۳) «بگو (ای پیامبر) آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند مساوی‌اند؟ تنها صاحبان خرد پند پذیرند.» در این آیه، قضاوت در مورد عدم تساوی عالمان و غیرعالمان را به وجدان مردم عاقل واگذار فرموده است. حال، با این

۱- سوره فاطر (۳۵)، آیه ۲۸.

۲- سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۳.

۳- سوره زمر (۳۹)، آیه ۹.

همه توجه و تأکیدی که قرآن کریم به ارزش علم و تعلم و دانش‌های مختلف داشته است، چگونه می‌توان ادعا کرد که محتوای آن با قوانین علمی مخالف است؟!

و اما در عرصه اصول اخلاقی نیز بیشترین تأکید و توصیه نسبت به آن‌ها در قرآن دیده می‌شود، از باب نمونه:

کرامت انسانی: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ...﴾^(۱) «و همانا ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب‌ها) حمل نمودیم (و مسلط کردیم)...»
 یتیم نوازی: ﴿كَلَّا بَلْ لَأُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ﴾^(۲) «نه چنین است، بلکه شما یتیم را اکرام نمی‌کنید.»

﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ﴾^(۳)؛ (پس اما یتیم را مورد قهر (و آزار) قرار مده.) گفتنی است در قرآن کریم در بیش از بیست آیه در مورد یتیمان سفارش شده است.

عدالت در تمام سطوح: ﴿وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ...﴾^(۴) «و من مأمور شده‌ام تا عدالت را بین شما برقرار کنم...»

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...﴾^(۵) «همانا خداوند به عدالت و

۱- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۰.

۲- سوره فجر (۱۹)، آیه ۱۷.

۳- سوره ضحی (۹۳)، آیه ۹.

۴- سوره شوری (۴۲)، آیه ۱۵.

۵- سوره نحل (۱۶)، آیه ۸۹.

احسان امر می‌کند.»

عدالت در قضاوت: ﴿وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ...﴾^(۱) «و هرگاه بین مردم حکم کردید به عدالت حکم کنید.»
 عدالت در ازدواج با زنان: ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً...﴾^(۲) «پس اگر می‌ترسید عدالت را مراعات نکنید، پس (با) یک (زن ازدواج کنید...)»

عدالت در برخورد با دشمن: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ...﴾^(۳) «و دشمنی قومی (با شما) شما را وادار نکند تا عدالت را (در حق آنان) مراعات نکنید. به عدالت عمل کنید که آن به تقوی نزدیک‌تر است...»

عدالت در بین خانواده، نزدیکان و دیگران: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ... فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا...﴾^(۴) «ای مؤمنان! همواره به عدالت قیام کنید و برای خدا شهادت دهید هرچند به زیان خودتان یا (به زیان) پدر و مادر یا خویشاوندان باشد... پس هوس را پیروی نکنید که (از حق) عدول خواهید کرد...»

۱- سوره نساء (۴)، آیه ۵۸.

۲- سوره نساء (۴)، آیه ۳.

۳- سوره مائده (۵)، آیه ۸.

۴- سوره نساء (۴)، آیه ۱۳۵.

عفو و گذشت: ﴿وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ...﴾^(۱) «و این که عفو کنید

به تقوی نزدیک تر است.»

﴿إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا قَدِيرًا﴾^(۲) «اگر خوبی را ظاهر یا آن را مخفی کنید یا از بدی عفو نمایید،

همانا خداوند عفو کننده با قدرتی است.»

﴿وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^(۳) «و اگر عفو

کنید و گذشت نمایید و بیامرزید همانا خداوند آمرزنده رحیمی است.»

﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ...﴾^(۴) «باید عفو کنند

و باید گذشت کنند؛ آیا دوست ندارید خدا شما را بیامزد...»

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾^(۵) «پس (ای پیامبر) آنان را عفو کن و

برای آنان طلب مغفرت نما.»

﴿فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَحِبِّهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ...﴾^(۶) «پس هر کس از

جانب برادرش چیزی به او بخشیده شد پس باید معروف پیروی شود...»

ایثار: ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ...﴾^(۷)

۱-سوره بقره (۲)، آیه ۲۳۷.

۲-سوره نساء (۴)، آیه ۱۴۹.

۳-سوره تغابن (۶۴)، آیه ۱۴.

۴-سوره النور (۲۴)، آیه ۲۲.

۵-سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

۶-سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۸.

۷-سوره حشر (۵۹)، آیه ۹.

«وهرچند برای خودشان احتیاجی باشد، (آنان را) بر خود مقدم می‌دارند...»

آداب صحبت کردن با پیامبر ﷺ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾^(۱) «ای مؤمنان! صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید و با او بلند صحبت نکنید مانند بلند صحبت کردن بعضی از شما با بعضی، مبدا اعمال شما تباه و حبط شود و شما متوجه نشوید.»

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ الْجُبُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^(۲) «همانا آنانی که تو را (ای پیامبر) از پشت اتاق‌ها صدا می‌زنند بیشترشان تعقل نمی‌کنند.»

مسخره نکردن قومی توسط قومی دیگر: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرَكُم مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٍ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ...﴾^(۳) «ای مؤمنان! نباید دسته‌ای دسته دیگر را مسخره کنند، چه بسا آنان (که مسخره شده‌اند) بهتر از اینان باشند. و (نیز) نباید دسته‌ای از زنان دسته دیگر را مسخره نمایند چه بسا آنان (که مسخره شده‌اند) بهتر از اینان باشند.»

۱- سوره حجرات (۴۹)، آیه ۲.

۲- سوره حجرات (۴۹)، آیه ۴.

۳- سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۱.

با زشتی نام نبردن: ﴿وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ...﴾^(۱) «و به یکدیگر لقب‌های زشت ندهید، بدنامی است فسق پس از ایمان...»

نهی از سوء ظن، تجسس و غیبت: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ...﴾^(۲) «ای مؤمنان! از بسیاری از گمان‌ها پرهیز کنید، همانا بعضی از گمان‌ها گناه است. و تجسس نکنید؛ و بعضی از شما غیبت بعضی دیگر را نکند آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ پس، از آن بسی بدتان می‌آید.»

مدح خوشخویی پیامبر ﷺ با مردم: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...﴾^(۳) «پس (ای پیامبر) به رحمتی از سوی خدا با آنان نرم‌خو شدی؛ و اگر تو (ای پیامبر) تندخو و سخت دل بودی به یقین از اطراف تو پراکنده می‌شدند...»

احسان به پدر و مادر: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...﴾^(۴) «و پروردگارت حکم نمود که جز او را نپرستید و به پدر و مادر احسان کنید...»

۱- سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۱.

۲- سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۲.

۳- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

۴- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۲۳.

همین مضمون در آیات ۸۳ بقره، ۳۶ نساء، ۱۵۱ انعام، و ۱۵ احقاف با اندکی اختلاف آمده است.

صبر و مقاومت در شدائد و مصیبت‌ها: قرآن کریم در آیات متعدد با عبارات گوناگون به صبر و شکیبایی شخص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پیامبران دیگر یا سایر مردم اشاره کرده است.

نکوهش از ظلم و تجاوز به حقوق: احترام به حقوق و حفظ آن‌ها اعم از حقوق الهی یا مردمی یا حق خود انسان، در قرآن به طور اکید مورد توجه قرار گرفته است. حدود دویست مورد در قرآن از ظلم و تجاوز به دیگران با تعابیر گوناگون نکوهش شده است، و حتی در موارد متعددی علت عذاب ابدی برای کفار معاند را ظلم آنان بر شمرده است. تردید در این مطلب که احترام به حقوق از بهترین اخلاق پسندیده و ظلم به آن از بدترین خصلت‌ها می‌باشد، تردید در امری واضح است.

احسان و خدمت به مردم و نیکی کردن به آنان: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...﴾^(۱) «همانا خداوند به عدالت و احسان امر می‌کند...»

﴿وَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ...﴾^(۲) «و خداوند را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید تا (به بهانه آن) نیکی کردن و پرهیزکاری و سازش میان مردم را ترک نمایید.»

۱- سوره نحل (۱۶)، آیه ۹۰.

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۲۲۴.

﴿وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^(۱) «و نیکی کنید، به درستی که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

مذمت از امر دیگران به نیکی و فراموشی خود: ﴿تَأْتُمِرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ...﴾^(۲) «آیا مردم را به نیکی امر می‌کنید و خودتان را فراموش می‌کنید؟»

تعاون در خوبی و تقوا و عدم تعاون در گناه و تجاوز: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالعُدْوَانِ...﴾^(۳) «و در نیکی و تقوا همکاری نمایید و بر گناه و تجاوز همکاری نکنید.»

انفاق در راه خدا و رفع نیازهای گوناگون مردم: در قرآن تأکید فراوانی نسبت به این خصلت ممدوح شده است. متجاوز از پنجاه آیه با تعبیرات مختلف در این رابطه در قرآن وجود دارد، که بعضی به صورت امر و دستور عام یا خاص و بعضی به صورت نقل و اخبار با صیغه ماضی یا مضارع ذکر شده است.

اگر همین یک خصلت اخلاقی که قرآن آن همه بر آن تأکید نموده است مورد توجه مسلمانان و دیگران قرار می‌گرفت به یقین هیچ نیازمندی دیده نمی‌شد.

صلح و برادری: در قرآن همه مردم با ایمان برادر یکدیگر خوانده

۱- همان.

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۴۴.

۳- سوره مائده (۵)، آیه ۲.

شده‌اند و همگی مأمور ایجاد صلح و حالت برادری بین مردم شده‌اند: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ...﴾^(۱) «همانا مؤمنان برادرانند، پس بین دو برادر خود صلح ایجاد نمایید...» در آیات متعدد دیگری همین خصلت مورد تأکید قرار گرفته است و با تعبیر مختلفی به آن اشاره شده است. و در موردی که بین دو دسته از مؤمنین حالت جنگ و نزاع پیش آید، خداوند بر همه مردم واجب کرده است که بین آنان را فوراً اصلاح نمایند: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا...﴾^(۲) «و اگر دو دسته از مؤمنان با هم جنگیدند پس بین آنان صلح ایجاد نمایید.»

مذمت شدید از تکبر، فخرفروشی و بخل: ﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا؛ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...﴾^(۳) «... همانا خداوند آن کس را که متکبر و فخرفروش است دوست نمی‌دارد؛ آن‌هایی که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل فرمان می‌دهند و آنچه را خداوند از فضل خود به آنان داده است کتمان می‌کنند...»

همین مضمون با اندکی اختلاف در تعبیر در آیه ۲۴ سوره حدید و ۱۸۰ سوره آل عمران و چند آیه دیگر ذکر شده است.

۱- سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۰.

۲- سوره حجرات (۴۹)، آیه ۸.

۳- سوره نساء (۴)، آیه ۳۷.

حسد: این صفت بسیار مذموم در آیه ۵ سوره فلق، آیه ۱۵ سوره فتح، آیه ۵۴ سوره نساء، و آیه ۱۰۹ سوره بقره مورد نکوهش و مذمت قرار گرفته است.

سخن چینی و نفاق افکنی در جامعه: دو خصلت مذکور در چندین آیه و از جمله: آیه ۱ سوره همزه و آیه ۱ سوره قلم مورد مذمت قرار گرفته است.

این‌ها نمونه کوچکی بود از توجه قرآن به اصول اخلاقی و خصلت‌های پسندیده؛ با این حال چگونه نویسنده به خود اجازه می‌دهد بگوید: محتوای قرآن با اصول اخلاقی مخالف است؟

این‌که نوشته است: در بین اعراب صدها هزار تحصیل کرده، روشنفکر و دانشمند غیر مسلمان وجود دارند که هم با زبان عربی و ظرایف آن آشنا هستند و هم انصاف و صداقت دارند، اما متن قرآن را معجزه نمی‌دانند...؛ در جواب می‌گوییم: تشخیص اعجاز متن قرآن از نظر ادبی و فصاحت و بلاغت با کارشناسان متبحر است نظیر عرب معاصر و مخاطب قرآن، نه هر دانشمند، روشنفکر و تحصیل کرده‌ای، و آن عرب معاصر با همه تلاشی که نمود نتوانست مثل و مانندی برای قرآن بیاورد، و آنچه در طول قرن‌های متمادی به عنوان «مثل» آورده شده اکثراً تقلید از کلمات و سبک و سیاق قرآن است و باقی آن، جمالاتی بی‌ربط و مضحک.

شبهه یازدهم: درخواست نامعقول قرآن از مردم جهان

یازدهمین شبهه نویسنده این است که می گوید:

«در آیات مذکور نه تنها اعراب، بلکه همه مردم جهان دعوت به رقابت شده اند. به عبارت دیگر از آلمانی ها، فرانسوی ها و ... نیز خواسته شده است تا در صورت عدم یقین به آسمانی بودن قرآن، متنی مثل آن بیاورند و اگر نتوانستند چنین کنند، تسلیم شوند و حقانیت قرآن و نبوت پیامبر اسلام را بپذیرند. اما آیا چنین درخواستی نامعقول و حتی مضحک نیست؟ تصور کنید فردی در عربستان ادعای پیامبری کرده و کتابی به زبان عربی آورده و اصرار می کند که محتوای آن وحی الهی است. آنگاه برای اثبات آسمانی بودن کتابش از مردم ژاپن - مثلاً - که ممکن است حتی یک کلمه عربی ندانند می خواهد یا متنی مثل قرآن بیاورند یا آسمانی بودن آن را بپذیرند ... او می خواهد عجز ژاپنی ها از نوشتن کتابی مثل قرآن را دلیل حقانیت نبوت خود و آسمانی بودن کتابش قلمداد کند.

ممکن است بگویید: همان فرد ژاپنی وقتی می بیند که حتی اعراب نتوانسته اند متنی مثل قرآن بیاورند می فهمد که دیگران نیز هرگز نمی توانند چنین کاری کنند. اما مشکل اینجاست که فردی که خود از زبان عربی هیچ نمی داند چگونه می تواند بفهمد که اعراب از آوردن متنی مثل قرآن عاجز شده اند یا نه؟»

پاسخ:

در پاسخ به این شبهه گفته می‌شود:

اولاً: اشکال کننده تصوّر کرده است تحدّی قرآن منحصر به ویژگی آن در فصاحت و بلاغت و زبان آن است که عرب معاصر قرآن در آن ویژگی تبخّر کامل داشت و دیگران یا اصلاً اهل زبان عربی نبودند یا تبخّری در فصاحت و بلاغت نداشتند. در حالی که (چنان که در آغاز این نوشته یادآوری شد) قرآن در جهات گوناگون دارای ویژگی‌های خاصی است که قابل تحدّی در آن‌ها می‌باشد. این ویژگی‌ها که مورد تحدّی‌اند، عبارتند از: فصاحت و بلاغت و نظم خاص الفاظ و جملات آن، جامعیت قرآن نسبت به معارف دقیق نظری، اخلاق فاضله، قوانین و فروع مربوط به عبادات، معاملات، سیاسات و اجتماعیات؛ تحدّی به آن‌ها به خصوص با این وصف که کسی که قرآن به او نازل شده است، بدون آموزش و کسب دانش بشری متنی با این جامعیت عرضه کرده است که دانشمندان و متخصصان هر رشته‌ای را به اعجاب وامی‌دارد، همچنین تحدّی به جهت عدم وجود اختلاف و تناقض در آن متن، تحدّی به جهت اخبار غیبی اعم از حوادث گذشته و آینده، و بالاخره تحدّی در جهت عدم الگوگیری از متن دیگر و عدم تشابه با آن.

بنابراین تحدّی در غیر فصاحت و بلاغت زبان عربی می‌تواند نسبت به اهل سایر زبان‌های بشری عام و فراگیر باشد. و در حقیقت اهل هر زبان که حداقل در یکی از ویژگی‌های ذکر شده تبخّر یا آشنایی داشته

باشند می‌توانند مخاطب قرآن در امر تحدی باشند؛ و این هم‌اوردخواهی کاملاً امر معقولی می‌باشد بدیهی است و تعمق در این ویژگی‌ها منحصر به اهل زبان عربی نیست؛ بلکه در برخی موارد ممکن است این تعمق در غیر عرب‌ها بیشتر از آن‌ها باشد،

ثانیاً: ممکن است کسی زبان عربی را نداند، اما بتواند آن زبان و قواعد و ضوابط مربوط به فصاحت و بلاغت و زیبایی‌های آن را فراگیرد و حتی آثاری مشتمل بر این زیبایی‌ها بیافریند. به عنوان نمونه می‌توان از ادیبان و واژه‌شناسان صاحب‌نظر معروف ایرانی نام برد که در تسلط بر ادبیات عرب سرآمد بوده‌اند؛ همچون: خلیل بن احمد فراهیدی مؤلف فرهنگ‌نامه «العین»، سیبویه صاحب کتاب «الکتاب»،^(۱) یونس بن حبيب معروف به نحوی مؤلف کتاب «معانی القرآن الکریم» که به گفته ابن ندیم ایرانی الاصل است،^(۲) و ابو عبیده معمر بن مثنی مؤلف کتاب مجاز القرآن.^(۳)

در بخش تفسیر نیز، بزرگ‌ترین مفسران قرآن، چون مقاتل، طبری، فخر رازی، نیشابوری، ثعلبی، ابوالفتوح رازی، طبرسی، و ... ایرانی هستند.^(۴)

۱- مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲- ابن ندیم، الفهرست، ص ۶۹ و ۱۳۳.

۳- همان.

۴- در این باره ر.ک: قیس آل قیس، الایرانیون و الادب العربی، تهران، مؤسسه البحوث والتحقیقات الثقافیة.

ثالثاً: از همه این‌ها گذشته، دربارهٔ تحدی قرآن می‌توان فرض دیگری را مطرح کرد؛ و آن فرض این است که قرآن از دیگر ملت‌ها و مردم دارای زبان دیگر بخواهد اگر گمان می‌کنید که این کتاب با این ویژگی‌ها بشری است شما هم به زبان خود کتابی مانند این کتاب بیاورید. چون لازمهٔ مثل قرآن آوردن حتی در فصاحت و بلاغت، عربی بودن نیست. عربی بودن جزء ذات وحی و جوهرهٔ این کتاب نیست، هرچند قرآن به زبان عربی نازل شده است؛ بلکه مراد از همانندی قرآن همانندی در قالب الفاظی حکایتگر از معنا هرچند معادل با الفاظ عربی است که همچون قرآن ویژگی‌های یاد شده در جهات تحدی را دارا باشد و بتواند همپای آن مقبول عقل و عقلا و اهل معرفت قرار گیرد.

بر این اساس برای غیر عرب زبان نامعقول نیست اگر ادعا کند که کتابی مانند قرآن در نقش و نفوذ و محتوا و تأثیر با آموزه‌های دینی و هدایتی و وسعت معانی آورده است و به عنوان تحدی در برابر قرآن قرار دهد، آنگاه متخصصانی از آن زبان که عربی را هم بدانند و محتوای قرآن را بشناسند به مقایسه روی آورند و تشخیص دهند که آیا این نوشتهٔ عرضه شده مانند قرآن است یا نه؛ و از این جهت، تحدی به طور مطلق و فراگیر نه نامعقول است و نه مضحک.

در این باره مسلمانان معتقدند که قرآن آن‌ها خبر داده است که اگر کسانی هم بخواهند تلاش کنند، باز نمی‌توانند مانند قرآن بیاورند. این گوی و این میدان.

بنابراین، این که نویسنده می گوید: «فردی که خود از زبان عربی هیچ نمی داند، چگونه می تواند بفهمد که اعراب از آوردن متنی مثل قرآن عاجز شده اند یا نه»، مطلبی سست و غیرعالمانه است زیرا فهمیدن یک غیرعرب، با مطالعه متون زبان عربی و آثار و پژوهش های قرآنی و مقایسه آن ها با دیگر زبان ها حاصل می شود. آقای توشیهکو ایزوتسو یک ژاپنی و قرآن پژوه برجسته و دارای تألیفات محققانه در حوزه قرآن است و اتفاقاً عمده آثار او در حوزه معناشناسی و پژوهش های ساختار زبانی قرآن و ویژگی های آن است. چگونه فردی مانند ایزوتسو، که در کتاب: «خدا، انسان در قرآن»، نکات بدیعی آورده و در حوزه زبان عربی مطالعات گسترده ای انجام داده، نمی تواند بفهمد که اعراب از آوردن متنی مثل قرآن عاجز شده اند؟ پژوهندگان بسیاری از مستشرقین و محققان غیر عرب بر روی متون قرآن و عربی مطالعه کرده تا جایی که در این رشته صاحب نظر شده اند، (آن ها با این مطالعات و تحقیقات) می توانند متون غیرقرآن را ارزیابی و بین آن ها و قرآن داوری کنند و در زبان خود به خوانندگان دیگر گزارش دهند. پس صاحبان دیگر زبان ها می توانند در این همتا طلبی داخل شوند و یا قرآن را با سایر متون عربی یا غیرعربی مقایسه نمایند.

شبهه دوازدهم:

بی توجهی به انگیزه‌ها و اشکالات مخالفان قرآن

نویسنده در دوازدهمین شبهه، دو ادعای بدون دلیل را مطرح کرده است:

ادعای اول: بی توجهی قرآن به انگیزه‌های شک مخالفان

«بزرگ‌ترین خطای محمد (قرآن) در این است که به علت‌ها و انگیزه‌های شک مخالفان قرآن توجهی نکرده است. اکثر مخالفان قرآن به دلیل وجود اشکالات عقلی، علمی، اخلاقی، ادبی، و ... در قرآن، آسمانی بودن آن را انکار می‌کنند، نه به خاطر این که فکر می‌کنند توان آوردن مثل آن را دارند. کاری به وارد بودن یا نبودن اشکالات و انتقادهای آن‌ها نداریم، اما در برابر چنین افرادی آیا خنده‌دار نیست که به جای پاسخ منطقی به اشکالات و شبهاتشان از آن‌ها بخواهیم متنی مثل قرآن بیاورند.

پاسخ:

در پاسخ به این ادعا چند نکته یادآوری می‌شود:

نکته اول: نگاهی به انگیزه تشکیک مخالفان

بعثت پیامبر اکرم ﷺ و اعلام نزول قرآن از طرف خداوند بر او در

جامعه مشرک و مادی آن زمان، آن هم قرآنی که از نظر ادبیات و فصاحت و بلاغت و محتوا قابل قیاس با متون و محصول فرهنگی آن جامعه نبود، سؤال بزرگی را در افکار معاصران عرب ایجاد نمود، و آن این که آیا قرآن کلام بشر است یا غیر بشر؟ طبیعی است که با پدید آمدن چنین سؤال بزرگی سردمداران آن جامعه ضمن این که در صدد تحقیق و کنکاش بر می آیند، چون رسالت پیامبر را مخالف اعتقادات مبتنی بر بت پرستی و عادات و رفتار خود می بینند به مبارزه و مخالفت نیز بر می خیزند.

در تفسیر قمی و سایر تفاسیر ذیل تفسیر و شأن نزول آیه شریفه ۸ تا ۲۷ سوره مدثر: ﴿فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ...﴾^(۱) «پس چون در ناقور (بوق جان افزا) دمیده شد...» آمده است:

پس از این که پیامبر ﷺ قرآن را در خانه خود قرائت می کرد و قریش آن را شنیدند، از ولید بن مغیره مخزومی که او پیامبر را مورد استهزاء قرار داده بود و از سردمداران با هوش و مجرب عرب بود خواستند تا درباره قرآن تحقیق کند که آیا شعر است یا کهانت و غیب گویی یا خطابه و نثر؟ مغیره نزد پیامبر رفت و از آن حضرت پرسید این قرآن شعر است یا کهانت یا خطابه؟ حضرت فرمود: هیچ کدام، بلکه کلام الهی است که خداوند برای ملائکه و پیامبران می خواهد. ولید از

۱- سوره مدثر (۷۴)، آیه ۸.

پیامبر خواست بخشی از قرآن را برای او بخواند و حضرت سوره «حم سجده» را قرائت کرد. وقتی به این آیه رسید: ﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ﴾^(۱) «پس اگر روی برتافتند بگو شما را از صاعقه‌ای چون صاعقه‌ی عاد و ثمود برحذر داشتیم»، بدن ولید لرزید و به خانه خود برگشت و نزد قریش نرفت. قریش که از این قضیه مطلع شدند از ابوجهل کمک خواستند و او ولید را سخت سرزنش کرد و گفت: ای عمو! ما را سر به زیر و مفتضح کردی و مورد شماتت دشمن قرار دادی و به دین محمد تمایل پیدا کردی! ولید گفت: به دین محمد تمایل پیدا نکردم و لکن کلامی سخت از او شنیدم که بدن‌ها را می‌لرزاند. ابوجهل گفت: کلام او خطابه و نثر است؟ ولید گفت: نه، خطابه کلامی متصل و یکنواخت است ولی کلام او دارای نظم خاصی است. پرسید: آیا شعر است؟ ولید گفت: نه، قسم می‌خورم که من تمام انواع شعر عرب را می‌دانم و این قرآن شعر هم نیست. ابوجهل پرسید: پس چیست؟ ولید گفت: مرا رها کن تا در مورد آن فکر کنم. فردای آن روز، قریش از ولید پرسیدند: بالاخره درباره‌ی قرآن چه می‌گویی؟ ولید گفت: به مردم بگویند: قرآن سحر است که قلب‌ها را می‌گیرد.

آیات ۲۴ و ۲۵ سوره مدثر که می‌فرماید: ﴿فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾^(۲) «پس گفت: این (قرآن) جز سحری گرفته

۱- سوره فصلت (۴۱)، آیه ۱۳.

۲- سوره مدثر (۷۴)، آیات ۲۴ و ۲۵.

شده از دیگران نیست؛ و این (قرآن) جز کلام بشر نیست»، اشاره به سخن ولید است.

در تفسیر «الدر المنثور» ذیل آیات فوق به نقل از حاکم نیشابوری در حدیث صحیح، و نیز کتاب «دلایل» بیهقی از طریق عکرمة به نقل از ابن عباس آمده است: ولید در جواب ابوجهل گفت: «به خدا قسم! در بین شما کسی نیست که از من داناتر به انواع شعر^(۱) و به اشعار جن باشد.

۱- مصطفی صادق رافعی در کتابش اعجاز القرآن می‌گوید: به گمان ما اتهام شاعر بودن پیامبر اکرم ﷺ در ابتدا از ناحیه بعضی یهود بوده، و بعداً عرب غیر یهود آن اتهام را به کار می‌بردند، زیرا آنان خوب می‌دانستند که قرآن از نظر اوزان، عروض و سایر فنون مربوطه، شعر نمی‌باشد. (اعجاز القرآن رافعی، ص ۲۲۲) و صاحب «البرهان فی علوم القرآن» به نقل از قاضی ابوبکر در کتابش «اعجاز القرآن» ص ۸۰ به بعد در رابطه با آیاتی که شبیه شعر دارای وزن و قافیه است می‌گوید: «فصحای عرب هنگامی قرآن به آنان عرضه شد اگر معتقد بودند که قرآن از مقوله شعر است به یقین به مبارزه و معارضه با آن می‌پرداختند، زیرا آنان در فن شعر تسلط کامل داشتند، و از آنجا که به چنین مبارزه‌ای نپرداختند معلوم می‌شود قرآن به اعتقاد آنان، از مقوله شعر نبود...» (البرهان، ج ۲، ص ۱۱۶)

ولی در اعجاز القرآن رافعی آمده است: «در اوائل زمان رسالت پیامبر ﷺ بعضی از قبائل در اثر همان نخوت جاهلیت که داشتند می‌خواستند با شعرای خود با آن حضرت مبارزه نمایند، از جمله قوم بنی تمیم هنگامی که می‌خواستند با پیامبر ﷺ دیدار نمایند، شاعر معروف خود: «اقرع بن حابس» و به نقلی دیگر به همراه «زیرقان بن بدر» و نیز خطیب خود «عطار بن حاجب» را با خود آوردند و از پشت اطاق‌های پیامبر ﷺ اعلام نمودند ای محمد بیا که می‌خواهیم با تو در شعر و خطابه مناظره کنیم، زیرا مدح ما موجب بلندی و مذمت ما موجب حقارت تو خواهد شد.

آنگاه پیامبر اکرم ﷺ در پاسخ آنان خطیب خود: «ثابت قیس بن شمّاس» و یکی از شعرای خود: «عبدالله رواحه» «حسان بن ثابت» و «کعب بن مالک» را نزد آنان

به خدا قسم! به هیچ کدام شبیه نیست؛ به خدا قسم! کلام قرآن دارای حلاوت خاصی است و بالای آن مثمر و دارای ثمره و پایین آن، دارای آب گوارا می‌باشد و از هر کلامی بالاتر است و هر کلامی را شکست می‌دهد...» و در تفسیر قرطبی آمده: عتبه بن ربیعة که در فصاحت و بلاغت شهرت زیادی داشت، هنگامی پیامبر ﷺ سوره «حم فصلت» را برای او قرائت نمود اقرار کرد که تاکنون کلامی مانند آن نشنیده است.^(۱)

از این داستان که در تفاسیر شیعه و سنی ذیل تفسیر آیه مذکور ذکر شده است، روشن می‌شود که اولاً: بزرگ‌ترین شبهه و سؤال معاصران عرب در مورد قرآن این بوده که آیا کلام بشر است یا کلام الهی؟

وثائياً: پس از تحقیق و کنکاش توسط بهترین کارشناسان متون عربی امثال ولید بن مغیره، سرانجام با این که آنان به آسمانی و وحیانی بودن آن یقین پیدا کردند، برای حفظ موقعیت و به قول ابوجهل حفظ آبروی خود، سرانجام بنا را بر این گذاشتند که آن را سحر بنامند؛ و به تعبیر قرآن، آن را «سِحْرٌ یُّؤْتِرُ» - یعنی سحری که از دیگران گرفته شده

﴿ فرستاد و در حد اعلا شعر و خطابه آنان را رد نمودند. نقل شده است که پیامبر ﷺ به حسان بن ثابت می‌فرمود: شعر بگو که روح القدس با تو است. » (اعجاز القرآن رافعی، ص ۳۴۶)

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۷۳.

است - نامیدند. پس از این تصمیم، سران مشرک عرب پیامبر را ساحری دروغگو و مفتری می خواندند که قرآن را که کلام بشر است، به وحی و خداوند نسبت می دهد. برخی از آیات تحدی در چنین موقعیتی نازل شد. یعنی در پاسخ به امثال ولید بن مغیره و ابوجهل و سایر سردمداران شرک که یقین داشتند قرآن کلام الهی است و از روی عناد و عصبیت می گفتند: قرآن سحر است و پیامبر به خدا افترا می زند. مانند آیه ۱۳ سوره هود: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ...﴾^(۱) «آیا می گویند این (قرآن) را به دروغ به خدا نسبت داده است، به آنان بگو پس ده سوره برساخته شده مانند آن بیاورید.» و آیه ۳۸ سوره یونس: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ...﴾^(۲) «آیا می گویند این (قرآن) را به دروغ به خدا نسبت داده است، بگو به آنان پس یک سوره مانند آن بیاورید.»

و در بعضی آیات دیگر، پاسخ آن دسته ای داده شده است که واقعاً در حال شک و ریب بودند و تردید داشتند که قرآن کلام الهی است یا کلام بشر؟ مانند آیه ۲۳ سوره بقره: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ...﴾^(۳) «و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کردیم در شک می باشید، پس یک سوره مانند آن بیاورید.»

۱- سوره هود (۱۱)، آیه ۱۳.

۲- سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۸.

۳- سوره بقره (۲)، آیه ۲۳.

نکته دوم: توجه قرآن به عناد مخالفان و انگیزه آن

در قرآن در موارد گوناگونی به بهانه‌ها و اشکال تراشی‌های مشرکین و اهل کتاب که از روی عناد و عصبیت قرآن را سحر و شعر و افترا بر خداوند معرفی می‌کردند، اشاره شده است. و آیات تحدی در حقیقت پاسخ به این بهانه‌ها و اشکال تراشی‌ها می‌باشد. به نمونه‌هایی از این موارد توجه نمایید:

۱- ﴿لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ﴾^(۱) «حال آن که دل‌هایشان (از یاد خدا) روی گردان است. و آنان که ظلم کردند پنهانی به نجوا برخاستند (و گفتند): آیا این (مرد) جز بشری مانند شما است؟ آیا به سوی سحر می‌روید در حالی که می‌بینید (و آگاهید)». در این آیه، بشر بودن پیامبر بهانه ایمان نیاوردن به قرآن و سحر دانستن آن، ذکر شده است.

۲- ﴿وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ﴾^(۲) «و تعجب کردند از این که انذار دهنده‌ای از خودشان به سوی آنان آمده است. و کافران گفتند: این (مرد) ساحری است بسیار دروغگو!» در این آیه نیز بهانه آنان برای سحر خواندن قرآن و تکذیب پیامبر، بشر بودن آن حضرت یا همنشینی او با آنان ذکر شده است.

۱- سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۳.

۲- سوره ص (۳۸)، آیه ۴.

۳- ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ...﴾^(۱) «و ما پیش از تو پیامبران خود را نفرستادیم مگر این که آنان (نیز) غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند...» در این آیه به بهانه دیگر منکرین پیامبر ﷺ یعنی غذا خوردن و راه رفتن پیامبر در کوچه و بازار همانند سایر افراد بشر، اشاره شده است.

۴- ﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ * لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾^(۲) «و گفتند: ای کسی که بر او ذکر (قرآن) نازل شده است، همانا تو دیوانه ای. اگر راست می گویی چرا ملائکه را نزد ما نمی آوری؟»

و آیه: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا...﴾^(۳) «و کسانی که به لقای ما امیدی ندارند، گفتند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند یا (چرا) پروردگاران ما را نمی بینیم؟...» در این گونه آیات، منکرین وحی و رسالت پیامبر، به بهانه عدم نزول ملائکه بر آنان یا عدم رؤیت پروردگار! آن حضرت را تکذیب کرده اند. آنان چنین می گفتند: اگر قرآن وحی الهی است که توسط ملائکه بر پیامبر نازل می شود، درحالی که او هم مثل ما بشری بیش نیست، پس چرا ملائکه بر ما نازل نمی شوند؟

۱- سوره فرقان (۲۵)، آیه ۲۰.

۲- سوره حجر (۱۵)، آیات ۶ و ۷.

۳- سوره فرقان (۲۵)، آیه ۲۱.

بنابراین، آیات تحدّی به خوبی در صدد پاسخ به این گونه بهانه‌ها و اشکال تراشی‌های منکرین قرآن برآمده است. آنان می‌خواستند با امثال این بهانه‌ها و حیانی بودن قرآن را زیر سؤال ببرند و پیامبر را کذاب، مفتتری شاعر و مجنون معرفی نمایند و قرآن را سحری برگرفته از دیگری قلمداد کنند: ﴿فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾^(۱) «پس گفت: این (قرآن) نیست مگر سحری که آموخته (و پیروی) می‌شود؛ نیست این مگر سخن انسان.» و مفاد آیات تحدّی این است که اگر راست می‌گویید که این قرآن کلام الهی نیست و کلام بشر است، شما هم که متبحّر در زبان عرب هستید حداقل یک سوره مثل آن را بیاورید.

جالب است که همین اشکال تراشی‌ها درباره پیامبران دیگر هم وجود داشت و منکرین وحی و رسالت آنان، چیزهایی از جمله بشر بودن آنان را بهانه انکار قرار می‌دادند، از باب نمونه:

۱- در قرآن درباره حضرت نوح علیه السلام آمده است: ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً...﴾^(۲) «پس اشراف قومش که کافر شدند گفتند: این (مرد) نیست جز بشری مانند شما که می‌خواهد بر شما برتری جوید؛ و اگر خدا می‌خواست بی‌گمان فرشتگانی را می‌فرستاد.»

۱- سوره مدثر (۷۴)، آیات ۲۴ و ۲۵.

۲- سوره مؤنون (۲۳)، آیه ۲۴.

۲- درباره پیامبری که بعد از نوح عَلَيْهِ السَّلَام بوده است، می فرماید: ﴿فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ * وَقَالَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِلقاءِ الآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ﴾^(۱) «پس در میانشان رسولی از خودشان فرستادیم که خدا را بپرستید، برای شما خدایی جز او نیست، پس چرا از خدا پروا نمی کنید؟ و اشراف قوم او که کافر شدند و دیدار آخرت را تکذیب کردند و آنان را در دنیا مرقه و متنعم ساختیم، گفتند: این (مرد) نیست جز بشری مانند شما که از آنچه شما می خورید می خورد و از آنچه شما می آشامید می آشامد.» در این دو آیه، بشر بودن آن پیامبر و مانند بشر غذا خوردن او بهانه انکار ذکر شده است.

۳- در مورد حضرت صالح عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: ﴿قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ * مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا...﴾^(۲) «گفتند: جز این نیست که تو از جادوزده شدگانی؛ تو جز بشری همانند ما نیستی...»

۴- مانند همین برخورد با حضرت شعیب عَلَيْهِ السَّلَام در قرآن آمده است: ﴿قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ * وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا...﴾^(۳)

۵- درباره پیامبرانی که در یک زمان بوده اند، در قرآن آمده: ﴿قَالُوا مَا

۱- سوره مؤمنون (۲۳)، آیات ۳۲ و ۳۳.

۲- سوره شعراء (۲۶)، آیات ۱۵۳ و ۱۵۴.

۳- سوره شعراء (۲۶)، آیات ۱۸۴ و ۱۸۵.

أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ... ﴿١﴾ «گفتند: شما نیستید جز بشری مانند ما نیستید و (خدای) رحمان هیچ چیزی نازل نکرده است...»
 ۶- و دربارهٔ پیامبران اقوام گذشته به طور کلی بدون ذکر آنان و پیامبرانشان آمده است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا...﴾ ﴿٢﴾ «این (بدفرجامی) به خاطر آن است که رسولان نشان برایشان دلائل آشکار می‌آوردند، پس آنان گفتند: آیا بشری ما را هدایت می‌کند؟ پس کافر شدند و روی گردانیدند...» و دلیل اصلی این که پیامبران گذشته نیز هر کدام متناسب با زمان و فرهنگ اقوام خود معجزاتی از طرف خداوند ارائه می‌دادند، دفع همین شبهه و بهانه منکرین بود که پیامبران را به خاطر بشر بودنشان مورد تکذیب قرار می‌دادند و ارتباط آنان را با عالم غیب انکار می‌کردند.

نکتهٔ سوّم: توجه قرآن به بهانه‌های دیگر منکران

در آیات قرآن دو موضوع دیگر نیز که بهانه‌ای برای منکران بوده است، مورد توجه قرار گرفته است:

موضوع اوّل: تقاضای معجزات محسوس از پیامبر ﷺ

آن‌ها چون در مورد پیامبران پیشین از کارهای خارق‌العاده و

۱- سورهٔ یس (۳۶)، آیهٔ ۱۵.

۲- سورهٔ تغابن (۶۴)، آیهٔ ۶.

معجزات محسوس (که با چشم بتوانند آنها را ببینند) اطلاع داشتند، درخواست معجزاتی چون اژدها شدن عصا، بینا شدن کوران و گلستان شدن آتش و مانند آنها را می‌کردند؛ که گزارش برخی از این گفتگوها در سوره اسراء آیات ۹۰ به بعد آمده است و به خوبی نشان می‌دهد که مردمی که در ذهن آنها معجزاتی ملموس و محسوس بوده است از پیامبر چنین درخواستی دارند. قرآن درخواست آنان را چنین نقل می‌کند: ﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبوعاً * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خَالِئًا تَفْجيراً * أَوْ تَسْقِطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتُمْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بَالِئًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زَخْرَفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾ «وگفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا آن‌که از این زمین چشمه‌ای برای ما روان سازی؛ یا باغی از درختان خرما و انگور برای تو باشد که آشکارا در میان آن نهرها جاری کنی؛ یا چنان‌که ادعا می‌کنی، آسمان را پاره پاره بر ما بیفکنی؛ یا خدا و فرشتگان را روبروی ما بیاوری؛ یا خانه‌ای از جنس طلا برای تو باشد؛ یا در آسمان بالا روی، و در بالا رفتن تو را باور نمی‌کنیم تا این‌که نوشته‌ای بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم. بگو منزّه است پروردگار من! آیا جز بشری هستم که فرستاده شده‌ام؟»

خواسته‌های مذکور بعضاً امری محال و غیرممکن است؛ مانند: روبرو کردن خداوند و فرشتگان با منکران. و سایر خواسته‌ها از اموری است که تحقق آن‌ها در اختیار قدرت مطلقه غیبی است که محیط بر عالم مادی می‌باشد و چنین قدرتی منحصرأ از آن خداوند است و توقع این که خداوند این قدرت مطلقه را به پیامبرش تفویض کرده باشد نوعی گزاف و خروج از منطق و عقل است. از این رو خداوند در ابتدا در مقام پاسخ به آن‌ها فرموده است: بگو خدای من منزّه است از کارهای گزاف و این که قدرت مطلقه خود را به درخواست عده‌ای از منکران به رسولش تفویض کرده باشد، و نیز از این که به خواست بندگانش معجزاتی بفرستد و نیز منزّه است از این که جسم باشد. و سپس فرمود: بگو آیا من جز بشری هستم که فرستاده شده‌ام؟ در حقیقت پاسخ پیامبر ﷺ از طرف خداوند به درخواست کنندگان این است که اگر چنین چیزهایی را از من به عنوان این که من یک بشرم درخواست می‌کنید، علاوه بر این که لازمه بعضی از آن‌ها - مانند آوردن خدا و فرشتگان روبروی آنان - مستلزم جسمیت خدا و فرشتگان و ذاتاً محال است، من به طور مستقل و بدون اذن خدا چنین قدرتی را ندارم. و اگر به عنوان این که فرستاده خدا می‌باشم چیزهای مذکور را از من درخواست می‌کنید، من جز فرستاده‌ای از طرف خداوند نیستم و لازمه رسالت من، داشتن قدرت بر چنین چیزهایی نیست. رسالت من فقط انذار و تبشیر و هدایت مردم است.

لازم به یادآوری است که در این پاسخ به منکران رسالت و وحیانی بودن قرآن، گفته نشده است که اگر می‌توانید متنی مثل قرآن بیاورید، آن گونه که مستشکل می‌گوید: «اما در برابر چنین افرادی آیا خنده‌دار نیست که به جای پاسخ منطقی به اشکالات و شبهاتشان از آن‌ها بخواهیم متنی مثل قرآن بیاورند».

با این حال چنانچه درخواست کنندگان امور مذکور نسبت به وحیانی و کلام خدا بودن قرآن مردّد بوده و یا علیرغم علم به وحیانی بودن قرآن، آن را انکار کرده باشند، آیات تحدّی می‌تواند پاسخ مناسبی به آنان باشد؛ زیرا در معجزه بودن تفاوتی بین قرآن و امور مذکور وجود ندارد، منتهی الامر ارسال معجزه از طرف خداوند در هر زمان باید متناسب با رشد فکری و فرهنگ اهل آن زمان و با اذن خداوند باشد و چنین نیست که هر پیامبری به صرف درخواست معجزه توسط افرادی از امت خود بدون اذن خداوند و بدون تناسب با فرهنگ زمان بتواند معجزه‌ای ارائه دهد.

ضمناً خواسته‌های مذکور که در آیات ۹۰، ۹۱ و ۹۲ سوره اسراء ذکر شد، نمونه‌هایی از شبهات و خواسته‌های منکران معاصر پیامبر ﷺ است. اما در مورد شبهات و اشکالات غیرمعاصران آن حضرت که در طول تاریخ اسلام تاکنون مطرح شده است، در پاسخ به ادعای دوم نویسنده به آن‌ها اشاره خواهد شد.

موضوع دوّم: تعجب مخالفان از نزول تدریجی قرآن

بهانه دیگری که مخالفان پیامبر ﷺ مطرح می‌کردند، نزول تدریجی آیات قرآن کریم بود. این بهانه در چند آیه قرآن به اشکال مختلف اشاره شده است:

۱- آیه شریفه: ﴿و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلمسوه بأيديهم لقال الذین کفروا ان هذا الاسحر مبین﴾^(۱) «و اگر نوشته‌ای را در کاغذی بر تو نازل می‌کردیم و آن را با دست‌های خود لمس می‌کردند، آنان که کفر ورزیدند هر آینه می‌گفتند: این جز سحری آشکار نیست».

مطابق این آیه، بر فرض این که خداوند قرآن را در قالب کتابی نازل می‌کرد هیچ تأثیری در ایمان آوردن کافران نداشت و آنان آن را همچنان سحر می‌شمردند. پس نزول آن به صورت کتاب کار لغو و گزافی می‌بود، که خداوند از آن منزّه است.

۲- آیه شریفه: ﴿و قال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک لنتبّت به فؤادک ورتلناه ترتیلاً﴾^(۲) «و آنان که کفر ورزیدند، گفتند: چرا قرآن یکباره بر او نازل نشده است؟ این گونه (قرآن را به تدریج نازل می‌کنیم) تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم و آن را به آرامی و منظم و مرتّب خواندیم».

۱- سوره انعام (۶)، آیه ۷.

۲- سوره فرقان (۲۵)، آیه ۳۲.

کافران مذکور در این آیه مشرکین عرب می‌باشند نه اهل کتاب، و مشرکین به تورات و انجیل ایمان نداشتند و لذا نمی‌توان گفت مراد آنان اشاره به تورات و انجیل است که -بنابر آنچه معروف است- یکدفعه به صورت کتاب و الواح نازل شده‌اند، بلکه مرادشان این است که چرا قرآن به جای نزول تدریجی بر پیامبر، یک دفعه بر او نازل نشد تا او نیز یک دفعه آن را بر مردم قرائت نماید؟ به نظر آنان شرط این که قرآن کتابی آسمانی باشد این است که اجزاء و اصول و فروع و نیز فرائض و سنن آن به طور منظم و کامل مانند کتاب بر پیامبر نازل شده باشد، در صورتی که قرآن چنین نیست؛ بلکه اقوال و کلماتی است که به مناسبت‌هایی در حوادث گوناگون در قالب آیات و سوره‌هایی نازل شده است.

پاسخی که خداوند به این اعتراض داده، این است که **اولاً**: نزول تدریجی قرآن موجب تثبیت قلب پیامبر و استقرار کامل مطالب قرآن در آن می‌باشد. مقتضای حکم عقل و تجربه نیز همین است که تعلیم مطالب هر علمی مخصوصاً علوم‌ی که به عمل انسان و هدایت و تربیت روح او مرتبط است، چنانچه تدریجی و در هنگامی باشد که انسان به مطلب خاصی نیاز دارد تأثیرش در نفس بیشتر خواهد بود.

وثانیاً: این نزول تدریجی به نحو ترتیل می‌باشد یعنی به نحوی نیست که موجب شود آیات و سوره‌ها بدون ارتباط و منقطع از هم باشند، تا غرض اصلی از نزول قرآن از بین برود، بلکه هرکدام از آیات و

سوره‌های به ظاهر جداگانه و متفرق ناظر بر یکدیگر و به نحوی مرتبط با هم می‌باشند.

۳- آیه شریفه: ﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَأَتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُبِينًا﴾^(۱)

«اهل کتاب از تو می‌خواهند که کتابی از آسمان بر آنان نازل کنی. البته آنان از موسی بزرگ‌تر از این را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان ده. پس به سبب ظلمشان صاعقه آنان را فرا گرفت؛ سپس بعد از آن که دلیل‌های روشن برایشان آمد، آن گوساله را (به پرستش) برگرفتند، و ما از آنان در گذشتیم، و به موسی حجتی روشن دادیم. درخواست مذکور در مدینه توسط اهل کتاب - اعم از یهود و نصارا - مطرح شده است، و بعد از آن بوده که بخشی از قرآن در مکه و بخش کمی از آن در مدینه نازل شده بود. و آیاتی که در آن‌ها تحدی شده مانند آیه ۹۰ سوره اسراء، ۳۸ سوره یونس، ۱۳ سوره هود، ۲۳ و ۲۴ سوره بقره همگی قبل از سوره نساء که آیه فوق در آن آمده، نازل شده و اهل کتاب از آن‌ها اطلاع پیدا کرده و در مقابل تحدی و دعوی اعجاز قرآن نتوانسته‌اند متنی مانند قرآن بیاورند؛ اگر آنان واقعاً در صدد رسیدن به حق بودند و در حیاتی بودن قرآن شک داشتند؛ پس از عجز از آوردن متنی مانند

۱- سوره نساء (۴)، آیه ۱۵۳.

قرآن باید انکار نمی کردند، ولی آنان همچنان بر انکار خود ادامه دادند. از این جهت درخواست آوردن کتابی از آسمان به جای قرآن جز گراف و ناشی از تعصب آنان در مقابل حق نمی باشد، از همین رو خداوند درخواست آنان را با درخواست پیشینیان مقایسه کرده که از حضرت موسی (ع) نمایاندن خدا به آنان را درخواست کرده بودند و منشأ هر دو درخواست جز ضلالت و کفر و عناد با حق در مقابل بیّنات نمی تواند باشد.

۴- آیه شریفه: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أوتى مثل ما أوتى موسى اولم يكفروا بما أوتى موسى من قبل قالوا سحران تظاهرا و قالوا انا بكل كافرون﴾^(۱) «پس هنگامی که حق از نزد ما برای آنان آمد، گفتند: چرا مانند آنچه به موسی داده شد، به او داده نشده است؟ آیا پیش تر به آنچه به موسی داده شد کفر نورزیدند؟ گفتند: (تورات و قرآن) هر دو سحرند و پشتیبان یکدیگرند؛ و گفتند: ما هر دو را انکار می کنیم.»

اعتراض کنندگان همان کافران عرب بودند و می گفتند: چرا قرآن نیز مانند تورات یکجا و به صورت دفعی نازل نمی شود؟ و خداوند در پاسخ آن ها می فرماید: آیا پیش تر به آنچه به موسی داده شد کفر نورزیدند؟ در حقیقت در پاسخ آنان گفته شده: هدف آنان از این اعتراض، حق جویی و حق طلبی نیست، و گرنه چرا به تورات نیز ایمان نیاوردند و آن را با قرآن سحر معرفی کردند؟

۱- سوره قصص (۲۸)، آیه ۴۸.

نکته چهارم: طرح بعضی از شبهات مخالفان در قرآن

قرآن نگران طرح اشکالات مخالفان نبوده است. اتفاقاً مواردی از شبهات و اشکالات آن عصر مخالفان قرآن را منعکس ساخته و فضای گفتگو را فراهم کرده است، اما این گفتگوها ربطی به تحدی قرآن ندارد، و جالب این جاست که در برخی از آیات با نقل دو سویه گفتارها از مؤمنان می‌خواهد که همه سخنان - حتی سخن مخالفان - را بشنوند و بهترین‌ها را انتخاب کنند.^(۱)

بنابراین، کسی نگران طرح این اشکالات نبوده، بلکه به آنها پرداخته و پاسخ داده شده است. مسأله مهم این است که مخالفانی از این دست در پی حقیقت‌جویی باشند نه جدل کردن. قرآن حتی مخالفان خود را دعوت به آوردن برهان و دلیل می‌کند، و می‌فرماید: ای پیامبر! به اینان بگو برهان خود را بیاورید: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾. این دعوت در سه آیه قرآن مطرح شده است:

- ۱- ﴿تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۲) «این‌ها آرزوهای آنان است؛ بگو اگر راست می‌گویید برهان و دلیل خود را بیاورید.»
- ۲- ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ...﴾^(۳) «آیا آنان غیر از

۱- سوره زمر (۳۹)، آیات ۱۸ و ۱۹.

۲- سوره بقره (۲)، آیه ۱۱۱.

۳- سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۲۴.

خدا، خدایانی را برای خود گرفته‌اند بگو برهان خود را بیاورید.»

۳- ﴿أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قُلُوبٌ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۱) «آیا با خدا،

خدای دیگری هست؟ بگو اگر راست می‌گویید برهان خود را بیاورید.»

و اصولاً قرآن خود را در بعضی آیات «برهان» نامیده است و فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ...﴾^(۲) «ای مردم! همانا برای

شما برهانی از طرف پروردگارتان آمده است...»

و در بعضی موارد، آیات قرآن را «بینات» دانسته است؛ ﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا

إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ...﴾^(۳) «و همانا ما به سوی تو آیاتی روشن را نازل

کردیم...»

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى...﴾^(۴) «بی‌گمان

آن‌هایی که دلایل آشکار و رهنمودهایی را که ما نازل کردیم کتمان

می‌کنند...» همچنین است آیات ۱۸۵ و ۲۰۹ و ۲۱۳ از سوره بقره.

چنین کتابی که «برهان» و «بینات» است می‌تواند پاسخگوی شبهات

و سؤالات کسانی باشد که به دور از عناد و تعصب در صدد رسیدن به

حق و حقیقت هستند؛ و صدها آیه آن نیز گواه بر این امر است.

عمده شبهات و اشکالات مخالفان معاصر قرآن مربوط به وجود

۱- سوره نمل (۲۷)، آیه ۶۴.

۲- سوره نساء (۴)، آیه ۱۷۴.

۳- سوره بقره (۲)، آیه ۹۹.

۴- سوره بقره (۲)، آیه ۱۵۹.

عالم غیب و ایمان به آفرینش جهان و وحدانیت و پرستش او و آینده این جهان، و آخرت و استبعاد آنان از این امور می‌باشد. برای آنان پرستش خدایی که خالق زمین و آسمان‌ها و آنچه در آنهاست، سؤال برانگیز بود. نیز درک موجودات غیبی جهان هستی یعنی ملائکه و پایان کار این جهان و رستاخیز انسان‌ها و پاداش و مجازات آنان در بهشت و جهنم سنگین بود و پیوسته آن را انکار می‌کردند. در تمام موارد مذکور و موارد مشابه، قرآن با استدلال‌های قوی و محکم به شبهات آنان پاسخ داده و ضمن پاسخ، آنان را دعوت به تفکر و تعقل و دوری از عصبیت و عناد فرموده است. تعدادی از آیاتی که مخاطبین خود را توصیه به تفکر و تعقل می‌کند در پاسخ به شبهه نهم به تفصیل ذکر شد. البته این‌ها ربطی به آیات تحدی ندارد، و هرکدام به مناسبت‌های مختلف و در رابطه با شبهات و اشکال تراشی‌های متعددی است که قرآن کریم در آیات زیادی آن‌ها را نقل و نقد کرده است.

لازم به تذکر است که بر خلاف ادعای نویسنده، اشکالاتی که مخالفان قرآن مطرح می‌کردند و قرآن در صدد ردّ و پاسخ به آن‌ها برآمده است، اصولاً اشکالاتی علمی و عقلی و اخلاقی نبود، بلکه عمده آن‌ها از فقر فکری و فرهنگی آنان و محصور نمودن جهان هستی در عالم ماده و طبیعت و استبعاد وجود عالمی دیگر و موجوداتی غیر محسوس و غیر مادی نشأت می‌گرفت.

ادعای دوّم: طرح صدها اشکال و عیب در قرآن و زندگی پیامبر ﷺ
 دومین ادعایی که نویسنده در شبهه دوازدهم خود مطرح کرده چنین است:

«از نقاط تاریک زندگی محمد که آن نیز بسیاری از محققان را به شک و تردید انداخته است می‌گذرم. آن‌ها می‌گویند: گیریم که ما نتوانستیم متنی مثل قرآن بیاوریم، آیا باید چشم خود را بر روی صدها اشکال و عیب و ایراد که در قرآن وجود دارد ببندیم و همه آن‌ها را نادیده بگیریم و فقط به این دلیل که نمی‌توانیم متنی مثل قرآن بیاوریم، به آسمانی بودن آن اعتراف کنیم؟ شما پاسخ صدها سؤال و انتقاد ما را بدهید، آنگاه ما حتی اگر بتوانیم متنی مثل قرآن بیاوریم، باز هم به آسمانی بودن آن ایمان می‌آوریم، چه رسد به این که از عهده این کار برناییم...»

پاسخ:

در پاسخ این ادعا نیز دو نکته یادآوری می‌شود:

نکته اول: ردّ ادعای صدها اشکال در زندگی پیامبر ﷺ

ادعای نقاط تاریک زندگی پیامبر اسلام ﷺ یک ادعای بدون دلیل و بدون ارائه حتی یک نمونه است. همچنین مناسب بود وی محققان بسیاری را که ادعا کرده است در مورد زندگی پیامبر اسلام به شک و

تردید افتاده‌اند، معرفی می‌کرد تا خوانندگان با میزان تحقیق آن‌ها آشنا شده و ادعا و دلایل و چگونگی تحقیق آنان را ملاحظه می‌کردند. دلائلی که از چشم حساس مورخین دور مانده است! پیامبری که به اتفاق مورخین تا زمان بعثت، به «محمد امین» معروف بود.

اگر نقاط تاریکی در زندگی پیامبر اسلام وجود داشت، قبل از این‌که نویسنده و محققان مورد نظر او از آن‌ها مطلع شوند، مخالفان معاصر پیامبر که آن همه با او خصومت و مبارزه کردند (که قابل انکار هیچ مورّخی نیست) از آن‌ها مطلع شده بودند و مطرح می‌کردند. به علاوه، چگونه نویسنده به اشکال تراشی‌ها و عیب‌جویی‌های عده‌ای - به قول خودش محققان - استناد می‌کند، ولی به اظهار نظرهای مثبتی که بسیاری از اسلام‌شناسان و دانشمندان غیر مسلمان در گذشته و حال در مورد قرآن داشته و دارند توجهی نمی‌کند؟!

نکته دوم: ردّ ادعای صدها اشکال در قرآن

ادعای صدها اشکال و عیب و ایراد در قرآن نیز ادعایی کلی است که نویسنده بدون دلیل و ارائه حتی یک نمونه از آن‌ها بیان می‌کند. چه خوب بود چند نمونه از این عیب و اشکالات را مطرح می‌کرد تا معلوم شود عیب و اشکال در قرآن است یا در فهم و درک مضامین آن؟ بی‌گمان پرسش‌ها و اشکال‌ها در هر سطح و هر جهتی که باشد، باید مورد بررسی قرار گرفته و به خوبی نگریسته شود که آیا آن‌ها واقعاً

اشکال هستند یا تفسیرهایی اند که اشکال کننده بر اساس فهمی از متن کلام به دست آورده و پیرو آن، اشکالی به نظرش رسیده است؛ در صورتی که بسا ممکن است فهم او از آیه درست نباشد، و یا اگر تفسیر دیگری از آیه شود، یا مبادی و مبانی سخن روشن گردد، آن اشکال مرتفع گردد یا از اساس بی جا به شمار آید. ان شاء الله در موضوع هماهنگی میان آیات - که نویسنده مدعی تناقض و ناهماهنگی و عدم ارتباط بین آیات قرآن شده است - مطالبی توضیح داده خواهد شد.

و در هر حال این اشکالها می تواند علت و انگیزه شک یا مخالفت و عناد با قرآن باشد، اما راه حل آنها تحدی نیست و قرآن در این باره از راه تحدی وارد نشده است. تحدی قرآن ناظر به همان موضوعاتی است که مخالفان به قرآن و پیامبر نسبت می دادند، نظیر: سحر، شعر، افترا بر خداوند، اضغاث احلام، جنون و مانند اینها.

از طرف دیگر خاطر نویسنده را به اظهار نظرهایی که بسیاری از دانشمندان و اسلام شناسان غیر مسلمان در مورد قرآن و پیامبر اسلام کرده اند جلب می کنیم که نمونه هایی از آنها را در پاسخ به شبهه پنجم نقل نمودیم.

جمع بندی شبهات طی چند پرسش

نویسنده در پایان این شبهات به عنوان جمع بندی شبهات بر تحدی قرآن، آورده است: هر مسلمانی که مدعی است تاکنون هیچ کس نتوانسته متنی مانند قرآن بیاورد و نشان دهنده آسمانی بودن این کتاب است، باید به این پرسش ها پاسخ دهد:

پرسش اول: منظور از متن مثل قرآن

نویسنده در این پرسش می گوید: «منظور شما از متنی که مثل قرآن باشد چیست؟ و معیار و میزان روشن و مشخص آن کدام است؟»

پاسخ:

پیش از این در پاسخ به شبهه اول نویسنده پیرامون «مثل» قرآن مطالبی گفته شد و روشن شد که منظور از مانند این کتاب، به لحاظ نشر، نظم، آهنگ، شیوه تعبیر، فصاحت و بلاغت، جاذبه و تأثیر درونی، شگرفی محتوا و ژرفایی معنایی کلمات در بیان مقاصد معنوی، هدایت‌گری، عدم وجود اختلاف و تناقض در آن، پایان ناپذیری و

شگفت‌انگیزی، نظام وارگی، پیوستگی و پیوند کلمات در ظاهری ناپیوسته می‌باشد؛ و معیار و میزان از مثل قرآن تمام این ویژگی‌ها در میان اهل فن و کارشناسان هر رشته - از مسلمان و غیر مسلمان - است که در شکل قابل قبول و اتفاق نظری بگویند: این نوشته با این ویژگی با روش قرآن مطابقت دارد و همانند قرآن است. البته اگر چنین کتابی به صورت فردی یا جمعی نگارش یابد، طبعاً مانند قرآن مورد استفاده خواص و مردم عادی قرار می‌گیرد و چنان شیفته و علاقه‌مند به وجود خواهد آورد و افراد را مانند مؤمنان به قرآن، مؤمن به آن کتاب خواهد کرد که دیگر نویسنده نگران نباشد که آیا معیار و میزان روشن و مشخص است؟ اما اگر در این چهارده قرن چنین اثری به صورت مستقل آمده، در آینده هم خواهد آمد.

پرسش دوم: تحقیق پیرامون آوردن مثل قرآن

نویسنده در این پرسش گفته است: «با فرض وجود معیاری مشخص و روشن شما از کجا می‌دانید که تاکنون هیچ بشری در هیچ کجای کره زمین نتوانسته متنی مثل قرآن بیاورد؟ آیا تحقیق کافی کرده‌اید؟ و آیا اصلاً چنین موضوعی قابل تحقیق هست؟ اتفاقاً از صدر اسلام تاکنون هزاران مسیحی، یهودی، هندو، لائیک و ... برای پاسخ به تحدی قرآن سوره‌هایی ساخته و مدعی شده‌اند که این سوره‌ها «مثل» قرآن و در مواردی بهتر از آن می‌باشد».

پاسخ:

پاسخ به این سؤال روشن است؛ چون واقعاً اگر چنین کتابی به نگارش در می‌آمد و چنین ویژگی‌هایی را داشت، صدایش گوش‌ها را کر می‌کرد، ده‌ها ترجمه از آن می‌شد، میلیون‌ها نفر شیفته و فریفته و مؤمن به آن می‌شدند، این نویسنده و همه کسانی که همواره مترصد جواب دندان شکن به مسلمانان هستند، هوار می‌کشیدند و جار می‌زدند و مؤمنانه اگر نباشد، مجادلانه به رخ مسلمانان می‌کشیدند که ببینید این کتاب مثل قرآن است و همان ویژگی‌ها را دارد و متخصصان فن هم آنان را تصدیق می‌کردند که این کتاب در رقابت با قرآن نوشته شده و همه ویژگی‌های قرآن را هم دارد. و اصولاً آیا امکان داشت چنین چیزی در دنیا مخفی و مکتوم بماند، یا مسلمانان آن را مخفی نگاه دارند؟

و متونی که تاکنون آورده شده، هرگز مورد استقبال عمومی یا خواص و کارشناسان رشته‌های مذکور قرار نگرفته است. از طرف دیگر، این هزاران مخالف مسیحی و یهودی و ... که به نظر نویسنده سوره‌هایی را ساخته و مدعی شده‌اند مثل قرآن یا بهتر از آن است، چه کسانی‌اند؟ و چه متنی را به هم‌وردی آورده‌اند؟ و کدام کارشناس ادعای آنان را تصدیق کرده است؟ و خود اینان آیا کارشناس و اهل فن در تمام رشته‌های مذکور بوده‌اند؟ اگر بگویید: آری، باید آن را ثابت کنید و ادعای بدون دلیل ارزشی ندارد. در بعد فصاحت و بلاغت که

قطعاً اهل فن و کارشناس نبوده‌اند، زیرا از مسلمات تاریخ است که عرب معاصر قرآن سرآمد زمان در زبان عربی بوده‌اند و بعد از آن‌ها در اثر اختلاط زبان، آن ویژگی خاصی که آنان داشتند از بین رفته است.

و اگر بگویید: نه، پس چه ارزشی دارد؟

علاوه بر این، نویسندگانی که مدعی است هزاران مخالف مسیحی و یهودی و هندو و لائیک سوره‌هایی همانند قرآن ساخته و عرضه کرده‌اند، چه خوب بود معدودی از آن مثل‌ها یا بهتر از قرآن را برای خوانندگان نیز عرضه می‌کرد و مورد تأیید کارشناسان فن قرار می‌گرفت تا فقط مدعی نباشد و در عالم خیال و فرض قلم نزند.

پرسش سوم: احتمال آوردن مثل قرآن در آینده

در این پرسش نویسنده گفته است: «گیریم که تاکنون هیچ‌کس نتوانسته باشد متنی مانند قرآن بیاورد، از این مدعا چگونه می‌توان معجزه بودن قرآن را نتیجه گرفت، درحالی که هنوز احتمال تحقق این امر در آینده وجود دارد؟»

پاسخ:

در پاسخ می‌گوییم:

اولاً: این که تاکنون هیچ‌کس از متخصصان و کارشناسان رشته‌های ویژه قرآن نتوانسته است متنی مانند قرآن بیاورد با آن که تلاش وسیع و

گسترده‌ای برای آن شده است عادتاً نشان دهندهٔ عجز بشر تاکنون خواهد بود، هرچند منطقاً و عقلاً عجز بشر را در آینده اثبات نمی‌کند، ولی برای ایمان آوردن به قرآن و یقین به صدق آن همین اندازه کافی است. بلی بر فرض این که در آینده، متنی کاملاً همانند قرآن و بدون تقلید و کپی برداری از آن توسط بشر آورده شود، ما ملتزم به لوازم آن خواهیم شد.

و ثانیاً: از نویسنده می‌پرسیم که اگر شما در مسائل علوم انسانی چنین استدلالی دارید، در قضایای استقرایی در علوم تجربی چه می‌گویید؟ آن‌ها با تجربه‌های آزمایشگاهی فرمول‌هایی را بر اثر ارزیابی موارد زیادی به دست می‌آورند و اطمینان به قانونمندی آن پیدا می‌کنند؛ با این که احتمال موارد نقض منتفی نشده است. مثلاً این فرمول که اگر آب به صد درجه برسد به جوش می‌آید، براساس استقراء به دست آمده است، در حالی که از این استقرای آزمایشگاهی، هنوز احتمال تحقق خلاف آن در آینده منتفی نشده است. و صدها نمونه و مثال دیگر در قضایای علوم تجربی که حاصل استقراء بوده و عقلاً احتمال خلاف آن در آینده داده می‌شود.

و اصولاً بنابر ادعای نویسنده تمام اموری که بشر در گذشته و حال با تجربه‌های مکرر و زیاد به آن دست یافته است نباید موجب اطمینان شود و نباید در زندگی فردی و اجتماعی خود، روی آن‌ها حساب جدی باز کند، زیرا منطقاً ممکن است در آینده خلاف آن ثابت شود، بلکه

انسان‌ها باید تا آخرین روز حیات بشر در این کره خاکی صبر کنند و ببینند چه خواهد شد؟^(۱)

پرسش چهارم: رابطه نیابردن مثلی برای قرآن با وحیانی بودن آن

در این رابطه نویسنده می‌گوید: «بر فرض نتیجه‌ای که از نیابردن مانند قرآن می‌توان گرفت، این که پیامبراسلام هزاران سال پیش کتابی آورد که هیچ بشری نتوانست نظیر آن را بیاورد، اما باز وحیانی بودن آیات قرآن ثابت نمی‌شود، زیرا عقلاً ممکن است یک انسان باهوش با اتکای به استعداد و نبوغ ذاتی و ذوق هنری و ادبی خود اثری علمی و هنری به یادگار بگذارد، که تا روز قیامت هم کسی نتواند مثل یا بهتر از آن را بیاورد، چون چنین فرض و احتمالی کاملاً نامعقول نیست.»

پاسخ:

پاسخ به این اشکال هم روشن است. زیرا اولاً: این ادعا که

۱- اگر می‌خواهید درباره علم آوردن قضایای استقرایی، مطالعه کنید به کتاب‌هایی که در اثبات این مسأله پرداخته و به لحاظ ریاضی آن را با استقراء در موارد خاص به اثبات رسانده به ویژه در بحث فلسفه علم مراجعه کنید. در میان کتاب‌های فارسی و عربی به «الاسس المنطقية للاستقراء» و ترجمه آن، اثر شهید محمد باقر صدر و مقدمات منطقی و علمی آن مراجعه کنید، آنگاه ببینید که چگونه استقراء نیابردن به مثل قرآن در چهارده قرن به لحاظ علمی مفید اطمینان می‌شود و می‌توان معجزه بودن قرآن را نتیجه گرفت.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ممکن است با اتکای به استعداد و نبوغ ذاتی و ذوق ادبی خود قرآن را نوشته و تألیف کرده باشد، با واقعیت همخوانی ندارد؛ زیرا آن حضرت چنین موقعیتی نداشته و حتی امی و در محیطی کاملاً عقب مانده و از نظر اعتقادی و اخلاقی و شئون انسانی که مظهر جاهلیت جهلاء بود می زیسته و با مجامع ادبی، هنری و علمی تماس نداشته، و پیش از بعثت هم هیچ سابقه گفتن شعر، نکات علمی و معنوی و ادبی در قالب و وزن خاصی نداشته است. شاهد بر مسأله این که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خارج از بیان قرآن همچون سایر انسان ها سخن می گفته است. احادیثی که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثبت و ضبط شده، در منابع حدیثی موجود است. از مقایسه میان این دو دسته از کلمات (قرآن و احادیث نبوی) تفاوت آن ها مشخص می شود. کسی که به اتکای هوش و استعداد و نبوغ خود سخن بگوید پیوسته کلمات او در یک سطح بوده و تأثیر مساوی خواهد داشت، نه این که دو گونه سخن غیر قابل مقایسه با یکدیگر بر زبان براند.

بنابراین، واقعیت تاریخی - که هرگز قابل انکار نیست - این بوده که ذوق و استعداد بشری در هیچ مقطعی از تاریخ نتوانسته است متنی مشابه قرآن به وجود آورد، و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز که آورنده آن متن است اگر به خاطر ذوق و نبوغ بشری آن متن را آورده است نباید آن متن با دیگر سخنان او تفاوت فاحش داشته و از دو سنخ باشد.

و ثانیاً: در آیات تحدی نفی امکان ذاتی آوردن مثل قرآن نشده است

و گفته نشده که آن محال ذاتی است تا نویسنده در صدد اثبات امکان آن برآید، بلکه مفاد آیات تحدی نفی امکان و قوعی است، یعنی عملاً انسان‌ها حتی با کمک یکدیگر نمی‌توانند برای قرآن مثل و مانندی بیاورند. و اصولاً معنای معجزه این نیست که دیگران عقلاً نتوانند مانند آن را بیاورند و آوردن آن، محال عقلی همچون اجتماع و ارتفاع نقیضین باشد. در هیچ معجزه‌ای چنین نبوده است، بلکه معنای معجزه این است که دیگران - غیر از صاحب معجزه - عادتاً و با توجه به اسباب و علل طبیعی و مادی نمی‌توانند مانند آن را بیاورند.

بنابراین هر معجزه‌ای به حسب نوع اعجاز آن، اگر اهل فنی که نوع معجزه به تخصص آنان مربوط است و طبعاً همان‌ها هم مورد تحدی قرار گرفته‌اند، نتوانستند با بهره‌گرفتن از اسباب و علل طبیعی، مثل آن را بیاورند، می‌تواند دلیل و نشانه آن باشد که مدعی آن معجزه با جهانی دیگر غیر از جهان علل و معلولات مادی و طبیعی ارتباط دارد.

شبهه سیزدهم:

انکار وجود اوصافی که قرآن آن‌ها را ادعا کرده است

آنچه تاکنون ذکر شد پاسخ به شبهات دوازده‌گانه در مورد تحدی قرآن بود. اما نویسنده از موضع دیگری در مورد وجود اوصاف و ویژگی‌هایی که مربوط به آموزه‌های دیگر قرآن است تردید کرده و ضمن شبهاتی گفته است:

«... قرآن به اعتقاد مسلمانان (و بنابر ادعای خودش) انسان‌ها را به سوی حق و حقیقت هدایت می‌کند و از اباطیل و خرافات می‌پرهیزاند... اما پرسش این است که آیا این ادعا مطابق با واقع هم هست؟ از کجا و با کدام دلایل و براهین محکم و قاطع معلوم شده است که همه آنچه قرآن حق می‌نامد حق و همه آنچه باطل می‌نامد، واقعاً باطل است؟ به عنوان مثال قرآن محمد را هم پیامبری الهی و هم خاتم پیامبران معرفی می‌کند. آیا این گزاره‌ها واقعاً صادق و مطابق با واقع‌اند؟ به کدام دلیل؟ قرآن از معاد جسمانی سخن می‌گوید اما آیا وقوع معاد آن هم به نحو جسمانی قابل اثبات است؟ مطابق قرآن اگر نماز نخوانیم عذاب جهنم در انتظار ما خواهد بود. این مدعا با کدام دلیل اثبات می‌شود؟ از این‌ها بالاتر، قرآن اولاً به وجود خدایی که جهان را آفریده است اذعان می‌کند و هم چهره‌ای خاص را از آن به تصویر می‌کشد. آیا واقعاً خدا وجود دارد؟ و اگر خدایی هست، آیا همان خدایی است که قرآن از آن سخن می‌گوید؟... من می‌پرسم کدام دلایل و شواهد و قرائن محکم و قطعی صدق آموزه‌های قرآنی را اثبات یا تأیید کرده است؟ آیا همه دستورات و احکام اخلاقی و فقهی قرآن مطابق با عقل سلیم و وجدان و فطرت انسانی و در جهت تکامل روحی و معنوی است؟ آیا اگر واقعاً آخرتی در کار باشد، عمل به آموزه‌های قرآنی موجب سعادت و انکار و عمل نکردن به آن موجب شقاوت ابدی می‌شود؟ کدام‌یک از این مدعیات بدون استناد به قرآن و با دلایل مستقل عقلی و یا شواهد و

قرائن دیگر اثبات یا تأیید شده‌اند؟ ... البته این مدعیات ممکن است حق و ممکن است باطل باشند. در این صورت چگونه و با کدام مجوز عقلی یا اخلاقی می‌توانیم با قاطعیت و نهایت جزم و یقین، قرآن را «هدایتگر» و «جدا کننده حق از باطل» بدانیم؟».

پاسخ:

در پاسخ به این شبهه به دو نکته اشاره می‌شود:

نکته اول: اصرار قرآن نسبت به معارف الهی

قرآن نسبت به معارف و علومی که در هدایت انسان‌ها نقش دارد، اصرار زیاد دارد قرآن مدعی است که «تبیان کل شیء» است: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾^(۱) ظاهراً مقصود از تبیان بودن قرآن برای هر چیزی، تبیان آن نسبت به چیزهایی است که در هدایت انسان - که غرض اساسی از انزال قرآن می‌باشد - مؤثر است.

و آیه شریفه: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يَخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِم إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۲) «همانا برای شما نور و کتابی روشن آمد که به وسیله آن خداوند کسانی را که از پی خشنودی او می‌روند به

۱- سوره نحل (۱۶)، آیه ۸۹.

۲- سوره مائده (۵)، آیات ۱۵ و ۱۶.

راه‌های سلامت هدایت می‌کند و آنان را به خواست خود از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد و به راهی مستقیم هدایتشان می‌کند»، بر این امر دلالت دارد که غرض از فرستادن نور و کتاب مبین همان هدایت الهی است. بنابراین قرآن مشتمل بر تمام چیزهایی است که در هدایت انسان‌ها مؤثر می‌باشند. و در طول چهارده قرن که از نزول قرآن می‌گذرد عالمان علوم انسانی که هر کدام در رشته‌ای تخصص دارند به وجود ویژگی مذکور در قرآن و اتقان و استحکام رهنمودهای آن در رشته‌های مربوط به انسان اذعان و اعتراف دارند، و از مخالفین متخصص در همان علوم رهنمودهایی بالاتر، متقن‌تر و مستحکم‌تر از رهنمودهای قرآن در تاریخ ثبت و ضبط نشده است.

به علاوه قابل انکار نیست که قرآن تاکنون بیش از صدها میلیون نفر را در گذشته و حال هدایت کرده و آن‌ها را از انواع خرافات، ظلم‌ها و فسادها نجات داده و در رسیدن آنان به کمال و حق و حقیقت و تحقق عدالت در خود و جامعه و نیز نیل به کرامت انسانی یاری کرده و ادعای خود را در میدان عمل به اثبات رسانده است.

نکتهٔ دوم: عدم گزاره‌های بدون دلیل قطعی در قرآن

این که مستشکل مدعی است که در قرآن گزاره‌های زیادی آمده است که هیچ دلیل قطعی و محکمی برای آن‌ها ارائه نشده است و فقط قرآن آن‌ها را ادعا می‌کند، مخدوش و مورد تأمل است. قابل ذکر است که

صحت مدعای قرآن در گزاره‌های مورد نظر مستشکل از راه عقل نظری و یا از راه عقل عملی امکان‌پذیر است.

گزاره‌های قرآنی

به عبارتی دیگر گزاره‌های قرآنی - غیر از قصص و داستان‌های آن - معمولاً در سه بخش خلاصه می‌شود:

الف: اصول دین.

ب: اخلاقیات

ج: احکام و فروع دین.

الف: مستند گزاره‌های مربوط به بخش اصول دین، عقل نظری انسان‌ها و ارتکازات فطری آنان است. قرآن در این بخش هرچه می‌گوید با اتکاء به همان ارتکازات فطری انسان‌ها است که ریشه ادله عقلی در امور نظری می‌باشند. آیات مربوط به خلقت جهان توسط خداوند، مانند: ﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^(۱) «آیا در خدایی که خالق آسمان‌ها و زمین است شکی وجود دارد؟» اشاره است به ادله اثبات خداوند. و آیات مربوط به عدالت خداوند و حکمت او و نیز آیات مربوط به عبث نبودن خلقت انسان‌ها و هدف‌مند بودن خلقت

۱- سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۱۰.

جهان و انسان، همگی اشاره و ارشاد است به ادله لزوم بعثت پیامبران و رستاخیز پس از مرگ، ادله‌ای که در رتبه قبل از دین و نزول قرآن باید باشد. البته مفاد آیات مربوط به عدالت و حکمت خداوند منحصر به بعثت پیامبران و رستاخیز نیست و شامل حوزه‌های تکوین، تشریح و مجازات‌ها نیز می‌باشد.

ب: مستند امور اخلاقی قرآن عقل عملی انسان‌ها و درک آن از حسن و قبح است. از قبیل حسن عدالت، احسان، نوع دوستی، کرامت انسان‌ها، شکر منعم، قبح ظلم، دروغ، قتل نفس، افساد در زمین و ده‌ها گزاره دیگر که حسن و قبح و حق و باطل بودن آن‌ها برای عقل عملی انسان‌ها قابل درک است. و پیامبران و به خصوص پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قرآن که آخرین کتاب آسمانی است انسان‌ها را متوجه همان مدرکات فطری آنان می‌کند و براساس آن مدرکات رهنمودهایی را ارائه می‌دهند. کلام حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام در نهج البلاغه، خطبه یک در رابطه با هدف از بعثت پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام که می‌فرماید: «... و یشيروا لهم دفائن العقول» «تا گنج‌های پنهانی عقل‌ها را آشکار سازند»، اشاره به همین حقیقت دارد. یعنی مفاد پیام انبیاء چیزهایی می‌باشند که در فطرت انسان‌ها وجود دارد و پیامبران آن‌ها را آشکار ساخته و عقول مردم را متوجه همان گنج‌ها و دفائن می‌گردانند. آیات مربوط به مراعات عدالت، احسان، برّ و نیکی به والدین و پرهیز از قتل نفس و افساد در زمین و مانند این‌ها اشاره به همین مدرکات عقل عملی انسان‌ها است.

هدایت‌گری قرآن و استحکام رهنمودهای آن در دو بخش ذکر شده، در آیات مربوطه مورد اشاره قرار گرفته است و قرآن، انسان‌ها را به مرتکبات عقل نظری و عقل عملی آنان ارشاد می‌کند و در مواردی می‌گوید: «فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^(۱) «شما را چه شده است، چگونه داوری می‌کنید؟» و از این جایگاه حق و باطل را مطرح کرده و به هدایت‌گری می‌پردازد، نه این که بخواهد حق و باطل بودن آن‌ها را خود ابتداءً اثبات نماید تا اشکال‌کننده بگوید: «آیا این ادعاها مطابق با واقع هم هست؟ از کجا و با کدام دلایل...». البته گفتنی است که: درک عقل نسبت به معقولات به دو گونه است: گاه عقل خودش با پای خویش حق یا باطل بودن چیزی را درمی‌یابد و به اصطلاح، خودش فاعل فهم است و از درون با تفکر یا شهود قلبی به آن می‌رسد و گاهی هم این توان را ندارد ولی اگر چیزی به او عرضه شد کشش و قابلیت فهم آن را از ناحیه بیرون دارد و در هر دو صورت نهایتاً داوری در صدق و یا کذب آن جمله امور با اوست و پذیرش آن جزافی و بی‌پایه نیست. اما جزئیات مسائل اعتقادی یا اخلاقی که برای عقل مستقیم درک شدنی نیست همانند بسیاری از امور جزئی درباره اسماء و صفات حق تعالی یا قیامت و معاد و همچنین امور ریز و ظریف مربوط به درجات سیر و سلوک معنوی، پس عقل در اینگونه امور به طور غیرمستقیم با علم به

۱- سوره یونس (۱۰)، آیه ۳۵؛ سوره صافات (۳۷)، آیه ۱۵۴؛ سوره قلم (۶۸)، آیات ۳۶ و ۳۹.

صداقت گوینده، آن را می‌پذیرد و گرنه حکم به رعایت جانب احتیاط و عدم شتاب در ردّ و انکار آن می‌نماید.

بنابراین قرآن در دو محور عقیدتی و اخلاقی یعنی اصول دین و اخلاقیات پیش‌داوری نمی‌کند، بلکه با مخاطبینی حرف می‌زند که اولاً: اولوالالباب و صاحبان عقل باشند و عقل آنان را به داوری دعوت می‌کند؛ و ثانیاً: دارای عناد نباشند و در شناخت مرزهای حق و باطل عدل و انصاف را مراعات نموده و دقت می‌کنند و عجولانه قضاوت نمی‌کنند و دارای تقوا و فطرت سالم می‌باشند. و تشخیص عدل و انصاف یا عناد در قبول آنچه انسان آن را حق می‌داند برای خود انسان ممکن و آسان است، هرچند برای دیگران چه بسا مشکل باشد چنانکه خود قرآن به این دقیقه اشاره دارد که: ﴿الانسان علی نفسه بصیرة * و لو القی معاذیره﴾^(۱) (بلکه انسان بر (وضع) خودش بسی آگاه است و هرچند (در ظاهر برای خودش) عذرهایی بیفکند). و بدین سان انسان را در محکمه جان خویش به قضاوت نشانده است.

و از طرف دیگر انسان‌ها را در اموری که چه بسا در رسیدن به حق و حقیقت دچار اشتباه و خلط در مصداق شوند، به تفکر و تدبّر در اسرار خلقت جهان - و از جمله زمین و آسمان‌ها و کیفیت خلقت آن‌ها و تحولات طبیعی که در زمین پیدا می‌شود و شب و روز و فصول و سال را تشکیل می‌دهند - دعوت می‌کند تا هم به عمق علم و حکمت خالق

۱- سوره قیامت (۷۵)، آیه ۱۴.

آن‌ها و هدف‌مند بودن آن‌ها پی ببرند و هم موضوع امکان رستاخیز که بسا درک آن برای بعضی نفوس ساده بین مشکل است، قابل درک باشد؛ و آنان را به کیفیت زنده کردن زمین و گیاهان پس از مرگ آن‌ها یا کیفیت تولد اولین انسان از گل و انسان‌های بعدی از آبی متعفن (منی) توجه می‌دهد تا عقل آنان به قضاوت بنشینند و به قدرت و حکمت خالق آگاه شوند و به حق بودن رستاخیز ایمان آورند.

بنابراین هدایت‌گری قرآن، کورکورانه و غیرمنطقی و بدون پشتوانه دلیل محکم نیست، آن‌گونه که اشکال‌کننده تصور کرده است. بنابراین گزاره‌های قرآنی از قبیل وجود خداوند و صفات او و لزوم بعثت پیامبران و نیز اصل معاد و رستاخیز انسان‌ها مستند به دلایل عقل نظری است و قرآن انسان‌ها را دعوت به تفکر و تعقل و قضاوت کرده است. و مسأله پاداش و کیفر در قیامت و نوع آن‌ها و نیز تأثیر عقاید و اخلاق و اعمال انسان‌ها در آن‌ها زیر مجموعه سه اصل مذکور یعنی وجود و توحید خداوند، لزوم بعثت پیامبران و معاد است.

ج: و اما در مورد احکام فقهی و فروع که نویسنده می‌گوید: «آیا تمام دستورات فقهی قرآن مطابق با عقل سلیم و وجدان و فطرت است و در جهت تکامل روحی و معنوی است؟» باید توجه شود وقتی ما قبل از ارشادات قرآن با عقل نظری خود وجود خداوند حکیم و عادل علی‌الاطلاق و نیز لزوم بعثت پیامبران در جهت کمک و یاری کردن عقول انسان‌ها در رساندن آن‌ها به کمال مطلوب و حق مطلق را با دلیل و

برهان اثبات و به آن‌ها اعتقاد پیدا کرده و ایمان آوردیم قهراً به احکام و دستوراتی که در قرآن از طرف خداوند حکیم و عادل آمده است و در دلالت آن‌ها شک و شبهه و اختلافی وجود ندارد، ملتزم می‌شویم و آن‌ها را دارای مصلحت لازم و موافق با عقل سلیم و فطرت خواهیم دانست؛ هرچند ممکن است بعضی انسان‌ها به عللی نتوانند آن مصلحت و هدف منظور در بعضی احکام را به طور کامل درک نمایند. همان‌گونه که وقتی یک پزشک حاذق و متخصص دارویی را برای بیمار مقرر می‌کند بیمار به حکم عقل و عقلاً باید به نظر وی عمل کند و نمی‌تواند بگوید: من خواص و آثار بعضی از این داروها را نمی‌دانم پس نباید آن را مصرف کنم. آیا کلام خداوند حکیم و عادل و علام الغیوب به اندازه نظر یک پزشک متخصص اعتبار و حجیت ندارد؟!

یادآوری می‌شود: به همین جهت این‌گونه احکام بعد از مرتبه ایمان آوردن به حقانیت قرآن و وحی بودن آن صادر شده و معمولاً با تعبیر: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ اعلام شده است.

تردید در فصاحت و بلاغت قرآن

سپس نویسنده می‌گوید: «یکی از اوصافی که تقریباً همه عالمان اسلام به آن اشاره می‌کنند و آن را موضوع اصلی تحدی قرآن می‌دانند، فصاحت و بلاغت است... فصاحت به معنای شیوایی و روان بودن

سخن و بلاغت به معنای گویا و رسا بودن کلام و خالی بودن آن از ابهام و ابهام است. آیا قرآن واقعاً واجد چنین وصفی آن هم در حدّ اعجاز است؟ اگر چنین است چرا در فهم و تفسیر قرآن این همه اختلافات عظیم و تشتت آراء در بین عالمان اسلام وجود دارد؟ امت اسلام در فهم معنای قرآن به هفتاد و سه فرقه تبدیل شده و حتی عالمان درون هر فرقه هم در تفسیر آیات قرآن و فهم معانی آن هزار گونه اختلاف و تشتت آراء دارند... با این حال چگونه می توان گفت که متن قرآن آنقدر شیوا، روان، گویا، رسا و عاری از ابهام و ابهام است که آدمی را به حیرت می اندازد و بشر عادی نمی تواند متنی در این حد از فصاحت و بلاغت بیاورد؟»

پاسخ:

در پاسخ به این شبهه به چند نکته اشاره می شود:

نکته اول: ویژگی کلام با مخاطبان نامحدود

با توجه به تحولات زبان و دلالت الفاظ و تغییر عوامل مؤثر در دلالت در طول زمان و نیز اختلاف توان ادراکی انسانها و تفاوت میزان اطلاعات آنان، تفاوت در برداشت و یا خطا در فهم، امری طبیعی و لازمه عالم مادی و محدودیت انسان است و لزوماً به معنای قصور در فصاحت و بلاغت و شیوایی و رسایی کلام نیست.

همانطور که ناآشنایی برخی افراد به اصل زبان عربی مثلاً، موجب محرومیت از فهم مراد گوینده می‌شود بدون آن که ارتباطی به قصور در شیوایی و رسایی کلام داشته باشد، کم‌اطلاعی و عدم آشنایی کامل افراد نسبت به زبان و عوامل مؤثر در دلالت عرفی الفاظ نیز موجب محدودیت یا خطا در فهم و برداشت مراد متکلم می‌گردد بدون آنکه لزوماً ناقض فصاحت و بلاغت و ناشی از قصور در کلام باشد.

بنابراین تغییر و تحول تدریجی زبان و نیز تغییر و تبدل تدریجی قرائن و شواهد و نیز تحولات تاریخی و به‌طور کلی تغییر در هر یک از عواملی که مؤثر در دلالت عرفی الفاظ است می‌تواند منشأ اختلاف یا اشتباه در فهم مراد متکلم در دوره‌ها و موقعیت‌های مختلف گردد بدون آن‌که مستلزم قصوری در تکلم باشد.

آنچه به کلام و متکلم مربوط می‌شود این است که متکلم به میزان مهارت و توان خود می‌تواند کلام را چنان مدیریت نماید که این نارسایی‌ها به حداقل برسد (گرچه با توجه به طبیعت عالم مادی و محدودیت‌های انسان به نظر می‌رسد به‌طور کلی منتفی نمی‌گردد). حکمت و مهارت متکلم خبیر و حکیم اقتضا دارد با تمهیداتی این اختلاف و اشتباهات در فهم مخاطبان را به حداقل برساند. این تمهیدات ممکن است به ویژه‌گی‌های خود کلام مانند نوع زبان تکلم و یا کیفیت آن مربوط باشد نظیر ارجاع متشابهات قرآن به محکّمات آن و ممکن است به تمهیداتی خارج از ویژگی خود زبان مربوط باشد.

مرجعیت راسخون در علم و ارجاع تفسیر متشابهات به آنان می‌تواند در همین راستا باشد. در آیات و روایات متعدد علاوه بر لزوم تعقل و دقت و نیز سؤال در موارد جهل و پرهیز از تسرع و بی‌مبالاتی در فهم و نیز در بعضی روایات بر معیار بودن فهم راسخان در علم تأکید شده است و از این رو خداوند متعال فهم و تأویل متشابهات قرآن را به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عترت معصوم وَأَوْلِيَاءِهِ که اطلاعات کامل و دقیق و قابل اعتمادی دارند ارجاع داده است.

«هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هنّ امّ الکتاب و آخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله و ما یعلم تأویله الاّ الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کلّ من عند ربنا و ما یذکر الاّ اولوا الالباب»^(۱) «اوست کسی که بر تو این کتاب را نازل کرد، درحالی که بخشی از آن، آیات محکم‌اند که آن‌ها اصل این کتابند، و بخشی دیگر متشابه‌اند. پس کسانی که در دل‌هایشان انحرافی هست، به منظور فتنه‌جویی و طلب تأویل آن، آیات متشابه آن را دنبال می‌کنند، با این که تأویل آن‌ها را کسی جز خداوند و راسخان در علم نمی‌داند. [و راسخان در علم] می‌گویند: ما به آن آیمان آورده‌ایم، همه‌اش از جانب پروردگار است. و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.»^(۲)

۱- سوره آل عمران (۳)، آیه ۷.

۲- در رابطه با این که «واو» در جمله: «والراسخون فی العلم...» واو عطف است یا

نکته دوم: فصاحت و بلاغت و ارتباط آن‌ها با اجمال

معنای فصاحت روشنی و معنای بلاغت رسایی کلام است. فصاحت بنا بر تعریف آن توسط اهل فن چنین است: «فصاحت در مفرد، خالی بودن آن از تنافر حروف و غرابت آن و نیز از مخالفت با قاعده است. و فصاحت در کلام، خالی بودن آن از سستی ترکیب و تنافر کلمات و تعقید آن‌ها با حفظ فصاحت آن‌ها می‌باشد. و بلاغت در کلام عبارت است از مطابقت آن با مقتضای حال با مراعات فصاحت آن. و این مطابقت با مقتضای حال به حسب مقامات و موارد صدور کلام متفاوت است.»^(۱)

بنابراین آنچه در فصاحت لازم است شیوایی و تناسب کلمات و سست نبودن ترکیب کلام است و آنچه در بلاغت لازم است تطابق و تناسب با مقتضای حال است. و به بیان دیگر آنچه در فصاحت و بلاغت لازم می‌باشد این است که از الفاظ و عباراتی که شیوایی و دلالت اولیه روشن دارد استفاده شود و متکلم نیز دلالت آن را به گونه‌ای مدیریت

استیناف بین مفسرین قدیم و جدید اختلاف است. بنا بر آنچه در تفسیر «المیزان»، ج ۳، ص ۴۹ آمده است: بعضی از قدماء و شافعیه و اکثر مفسرین شیعه می‌گویند: واو عطف است که لازمه آن، این است که راسخون در علم نیز تأویل متشابهات قرآن را می‌دانند؛ ولی بسیاری از قدماء و حنفیه اهل سنت می‌گویند: واو استیناف است که لازمه آن، انحصار علم به تأویل در خداوند می‌باشد. آنچه در متن دیده می‌شود مبتنی بر نظریه اول می‌باشد. این بحث در المیزان به تفصیل ذکر شده است مراجعه گردد.

کند که با هدف او تناسب و سازگاری داشته باشد و معنا را در همان کیفیت و حد و حدودی که مصلحت می‌داند به مخاطب برساند. بنابراین اجمال نه ناقص فصاحت و نه ناقص بلاغت بلکه، در برخی مقامات داشتن نوعی اجمال و یا ایهام مقتضای حال است و حسن مدیریت متکلم برای تحصیل هدف خود و تأثیرگذاری در مخاطب چنین اقتضایی دارد. آیات متشابه قرآن بلکه حروف مقطعه می‌تواند در این راستا باشد. اصولاً بلاغت در کلامی که مخاطبان نامحدود دارد و بر لایه‌های متفاوت مشتمل است اقتضا دارد کلام به گونه‌ای مدیریت شود که هر یک از مخاطبان به فراخور توان و ظرفیت خویش قابلیت فهم و دستیابی به معنا را داشته باشد و کلام بتواند بطون و لایه‌های متفاوت را به جوامع مختلف و متنوع منتقل نماید. رموز و اشارات و اجمال در کلام می‌تواند در این راستا تأثیرگذار باشد.

قرآن کلام الهی است و از مقام نامتناهی الوهیت صادر شده است و سنخیت بین اثر و صاحب اثر اقتضا دارد معنا و محتوای آن از نظر شمول و وسعت متناسب با مقام صادر کننده باشد. و مقصود از پایان ناپذیری قرآن نیز همین است. از طرف دیگر محتوای قرآن منحصر به زمان و مکان خاصی نیست و لازمه خاتمیت و ابدیت قرآن، هدایت‌گری برای همه نسل‌ها است.

بنابراین مدیریت کلام برای دلالت بر بطون مختلف و برای مخاطبان متنوع، ممکن است اقتضا کند بیان به گونه‌ای باشد که نسبت به

برخی مطالب به ابهام و اجمال متصف گردد بلکه برخی اساساً مجمل بیان گردد. از این رو می‌توان گفت نوعی اجمال و ابهام نسبی در فهم مراد منافاتی با بلاغت ندارد بلکه ممکن است مقتضای حال نیز باشد.

از نظر فصاحت نیز آنچه لازم است روشنی دلالت اولیه الفاظ است نه دلالت بر مراد. بنابراین منافاتی با اجمال در فهم مراد ندارد متشابهات و اجمال در آیات نوعاً ابهام در دلالت بر مراد دارند و در دلالت اولیه لفظی آن‌ها ابهامی نیست و اختلافات در تفسیر نیز نوعاً به اختلاف فهم مراد برمی‌گردد نه فهم مدلول اولیه الفاظ.

علاوه بر این، قرآن متضمن عقاید حقه و معارف حقیقی و مواعظ شافی و کافی از قبیل قصص، عبرت‌ها، امثال، وعد و وعید و انذار و تبشیر، احکام و شرایع و آفات قلوب می‌باشد، و در بخش‌های مذکور که همگی به هدایت‌گری قرآن مربوط است، ابهام و ابهام وجود ندارد. از طرف دیگر متن قرآن متنی است گفتاری (نه نوشتاری) که در زمان‌ها و مکان‌ها و شرایط مختلف به تدریج نازل شده است، به نحوی که این امور قرائنی ملازم بوده و در فهم مراد آیات قرآن نقش زیادی دارند و به «شان نزول» معروف می‌باشند. توجه متکلم به چنین قرائنی در متون گفتاری برای تفهیم مقاصد خود امری است رایج و معمول، و با توجه به قرائن مذکور ابهام و ابهامی در متن گفتاری دیده نمی‌شود. برخلاف متون نوشتاری، که در چنین متونی نویسنده باید تمام آنچه را در فهم مراد خود دخالت دارد در کلام خود ذکر نماید تا هیچ ابهام و

ایهامی برای خواننده نباشد. البته عدم تتبع کافی در شأن نزولها و عدم دقت لازم در اعتبار و عدم اعتبار ناقلان آنها و نیز اختلافی که در اثر فاصله زمانی با آنها به وجود آمده، و همچنین نقش دست‌های مرموز دشمنان گوناگون قرآن در جعل و تحریف بعضی شأن نزولها و نیز انزوای مفسران واقعی قرآن یعنی اهل البیت علیهم‌السلام می‌تواند منشأ اختلاف نظر در فهم مراد بعضی آیات قرآنی باشد.

نکته سوم: تأمل در بلاغت از منظری دیگر

بلاغت یعنی مناسب مقتضای حال و متناسب با علم و ظرفیت مخاطب سخن گفتن و تأثیر معنا در اعماق ذهن مخاطبان را مدیریت کردن. بلاغت به این است که متکلم کلام خود را متناسب با اهدافش تنظیم و مدیریت نماید. بلاغت آن نیست که همه مطلب را به صراحت بیان نماید، بلکه بلاغت آن است که متکلم مطالب را در حد لازم و به گونه‌ای که مناسب می‌داند بیان کند؛ بلکه گاهی بلاغت اقتضای عدم صراحت دارد. از این رو بسا اختلاف سطح مخاطبان موجب اختلاف مقتضای حال خواهد شد و متکلم همانطور که می‌تواند حد متوسط یا حداقل و یا حداکثر سطح مخاطبان را در نظر بگیرد، می‌تواند بسته به مهارت خود مجموع مخاطبان را با لحاظ اختلاف سطوح آنان مدّ نظر قرار دهد و به گونه‌ای سخن بگوید که برای آنان دلالت‌های متفاوت و متناسب ایجاد نماید. و به بیان دیگر، دلالات کلام واحدی را به تفصیل

مخاطبان مدیریت نمایند. و این شیوه سخن گفتن البته به اختلاف برداشت منتهی می‌گردد، اما این اختلاف در دلالت اختلافی مثبت و ناشی از مهارت متکلم است نه اختلافی منفی و ناشی از خطای او و یا قصور در دلالت کلام او. و چنین کلامی برای هیچ گروه از مخاطبان ملالت‌آور نخواهد بود گرچه به طور طبیعی همه سطوح و لایه‌های مدلول آن برای همه قابل دسترسی مستقیم نیست. البته این لزوماً به معنای لغزگویی یا استعمال لفظ در معانی مختلف نیست بلکه می‌تواند با دلالت‌های طولی و یا تنبهی صورت بگیرد که نه لغز و معما و نه استعمال لفظ در اکثر معنا است تا خلاف متعارف و ناسازگار با هدایت باشد.^(۱)

یکی از عواملی که می‌تواند سبب تازگی و طراوت قرآن در همه اعصار باشد همین امر است. در روایتی آمده است که امام صادق علیه السلام در پاسخ مردی که پرسید: چگونه است که قرآن با این که این همه منتشر و تدریس می‌شود هر روز بر تازگی او افزوده می‌شود، فرمودند: «خدای متعال قرآن را برای زمان خاص و مردم خاصی نازل نکرده است، از این رو در هر زمان و برای هر قومی تا روز قیامت تازه و جدید است.»^(۲)

۱- بعضی از ادیبان عرب گفته‌اند: بلاغت برده نوع می‌باشد: ایجاز، تشبیه، استعاره، فواصل، تجانس، تصریف، تضمین، مبالغه و حسن بیان. (اعجاز القرآن باقلانی، ص ۲۹۴) جهت اطلاع از معانی تفصیلی اینها و نمونه‌هایی از آیات قرآن به منبع مذکور مراجعه شود.

۲- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۷.

امام صادق علیه السلام راز شادابی و تازگی دائمی قرآن را لحاظ وسعت مخاطبان و ویژگی آنان در اعصار مختلف بیان می‌فرماید. از این رو می‌توان گفت گاهی مقتضای حال آن است که متکلم مطالب را به گونه‌ای تنظیم کند که ارتکازات نهفته فطری و درونی مخاطبان را از اعماق ذهن آنان به ظهور درآورد و آنان را متنبه نماید، و به لحاظ اقتضای چنین هدفی به جای صراحت تنها بخشی از معنا را بیان و قسمت اصلی را به ارتکاز مخاطب واگذار می‌کند. این روش در مواعظ اخلاقی و وجدانی امری رایج و از فنون بیان است.

در کلام مجمل به معنایی که بیان شد علاوه بر اینکه معنای اولیه ابهامی ندارد و ابهام تنها در مراد است، در مرحله مراد نیز در اکثر موارد، قسمتی از مراد مبین است و تنها قسمتی از آن، مبهم است که ممکن است با قسمت دیگری از کلام همان گوینده یا از راه‌های دیگری تبیین شود. و در هر حال اجمال به معنای عدم تبیین معنا نیست همانطور که لزوماً به معنای عدم تبیین همه مراد هم نیست.

در قرآن کریم نیز گاهی با برخی عبارات سؤالی و مانند آن علاوه بر تأثیرگذاری در اعماق وجدان مخاطبان، سبب نوعی انعطاف مثبت در دلالت می‌گردد تا مخاطبان از این بیان به ظاهر مجمل متناسب با نیازی که دارند منتقل به معانی مختلف گردند.

مثلاً به جای این‌که به آثار علم و تفاوت‌های عالمان و جاهلان در شؤن مختلف تصریح نماید به سؤالی در مورد استواء دانایان و نادانان

اکتفا کرده است تا مخاطبان بسته به ظرفیت و نیاز خود متوجه به شئون مختلف متنه گردند. در حقیقت گرچه لفظی در این معانی استعمال نشده است اما القای همه این موارد هدف متکلم بوده است.

نکته چهارم: معانی طولی و معانی عرضی قرآن

برای کلام متکلم دو نوع معانی و در حقیقت دو نوع دلالت می توان فرض کرد:

۱- معانی طولی؛ دریافت معنا از الفاظ دامنه وسیعی دارد. اولین دامنه، معانی وضعی است؛ یعنی معانی ای که الفاظ در آن معانی استعمال شده اند و اولین مواجهه شنونده با آن معانی است. و با ملاحظه قرائن موجود معنای ظاهری عبارت حاصل می گردد، و چنانچه مانعی وجود نداشته باشد مراد گوینده کشف می گردد. اما دلالت به این مرحله خاتمه نمی یابد، بلکه کلام دلالت های دیگر طولی نیز دارد که متناسب سطح معلومات و اطلاعات مخاطبان شکل می گیرد. این دلالت ها در حقیقت مدلول مدلول اول است، این مدلول ثانوی که البته بطن مدلول اول است نمی تواند منافاتی با مدلول اولی داشته باشد. در برخی موارد ممکن است اساساً مورد التفات و توجه گوینده نباشد و اراده ای نسبت به آن نداشته باشد و بلکه اراده عدم بیان آن را نیز داشته باشد و ناخواسته کلام او بر آن دلالت داشته باشد. در متکلم ماهر این دلالت ها با التفات و اراده و مدیریت متکلم صورت می گیرد، و در حقیقت متکلم خبیر چنان

ماهرانه سخن می‌گوید که در عین حال که اولین مرحله دلالت برای همه مخاطبان آشنا به دلالت لفظی با حداقل دانش و در عرض هم حاصل می‌گردد، متناسب با میزان اطلاعات مخاطبان در سطوح مختلف دلالت‌های مختلف و متعدد دیگری در طول هم قابل تحصیل می‌باشد. به عنوان مثال اگر کسی بگوید فلان اتفاق افتاده است همه آشنایان به آن زبان آن را دریافت می‌کنند، اما کسانی که می‌دانند آن اتفاق با اتفاق دیگری تلازم دارد از شنیدن اطلاع اول به اطلاع دوم نیز پی می‌برند. و به عبارت دیگر می‌توان گفت معانی طولی کلام، معانی لازم آن است که به دلالت التزام از کلام متکلم فهمیده می‌شوند، منتهی الامر آن لوازم باید لوازم بین باشند.

برای معانی طولی از قرآن می‌توان به عنوان مثال به معنای التزامی «الحمد لله» اشاره کرد، که از معنای مطابقی آن فهمیده می‌شود. معنای مطابقی این جمله که برای همه کس قابل فهم می‌باشد این است که جنس حمد یا همه حمدها و ستایش‌ها مال خداوند و متعلق به اوست، زیرا حمد و ستایش باید برای خوبی‌های اختیاری باشد که در «محمود» وجود دارد و خداوند چون واجد همه خوبی‌ها و کمالات می‌باشد پس تمام حمدها و ستایش‌ها باید متعلق به او باشد. سپس متوجه می‌شویم که یکی از خوبی‌ها و کمالات، حامد و ستایشگر بودن برای خوبی‌ها است که قهراً آن هم باید منحصر به خداوند باشد، و این معنا لازمه معنای مطابقی الحمد لله و در طول آن است.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده‌اند: «کتاب الله عزوجل علی اربعة اشياء؛ علی العبارة والاشارة واللطائف والحقایق، فالعبارة للعوام والاشارة للخواص واللطائف للأولیاء والحقایق للأنبیاء»^(۱) (کتاب خدای عزوجل دارای چهار گونه است: گونه عبارت، گونه اشاره، گونه لطائف و گونه حقایق، پس عبارت مربوط به عموم مردم است، اشاره مربوط به خواص، لطائف مربوط به اولیاء و حقایق مربوط به پیامبران است).

و در تفسیر عیاشی از جابر نقل کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام چیزی از تفسیر قرآن را پرسیدم و جوابی دادند سپس همان چیز را در زمان دیگری پرسیدم و جواب دیگری دادند، آنگاه به آن حضرت گفتم: فدای شما، من این موضوع را قبلاً از شما پرسیده بودم و جوابی داده بودید و مجدداً که پرسیدم جواب دیگری دادید؟! فرمودند: «یا جابر ان للقرآن بطناً و للبطن بطن و له ظهر و للظهر ظهر؛ یا جابر! و لیس شیء ابعده من عقول الرجال من تفسیر القرآن ان الآیة لتکون اولها فی شیء و آخرها فی شیء و هو کلام متصل یتصرف علی وجوه»^(۲) «ای جابر! همانا برای قرآن باطنی و برای آن باطن، باطنی است؛ و برای آن ظاهری و برای آن ظاهر، ظاهری دیگر خواهد بود؛ و هیچ چیز دورتر از عقول و فهم مردم نسبت به قرآن نمی‌باشد، زیرا چه بسا اول یک آیه مربوط به چیزی و آخر آن مربوط به چیز

۱- بحار الانوار، ج ۹۱، باب ۸، ح ۸۱. یادآوری می‌شود: در رابطه با حدیث فوق مرحوم فیض کاشانی در پایان مقدمه چهارم، جلد اول تفسیر صافی مطالب مفیدی را مطرح کرده است.

۲- همان، ح ۳۷.

دیگری می‌باشد. و قرآن کلام متصل و به هم پیوسته‌ای است که به گونه‌هایی حمل می‌شود.»

۲- معانی عرضی؛ همان‌طور که ممکن است شیء واحد برای افراد مختلف متناسب با زاویه دید و میزان اطلاعات و ذهنیت آنان، اطلاعات و علوم مختلفی در عرض هم ایجاد نماید، کلام واحد نیز ممکن است با مهارت متکلم مدالیل متعدد عرضی نیز داشته باشد؛ یعنی هر دلالت باطن مدلول دیگری نباشد، بلکه در عرض هم باشد. این مدالیل متعدد و البته غیرمتناقض، می‌تواند با مدیریت و اراده متکلم باشد. و این لزوماً مستلزم استعمال لفظ در اکثر از معنا نیست، بلکه ممکن است در سطح دوم دلالت باشد که پس از استعمال لفظ اتفاق می‌افتد؛ یعنی کلام واحد از نظر سطح اول دلالت واحدی دارد، اما پس از آن، دو مدلول و ملزوم موازی و هم عرض دارد که هر دو می‌تواند مورد اراده و هدف متکلم باشد. مثلاً کلام واحدی با استعمال در معنای واحدی، برای افراد آشنا به علوم طبیعی دلالت بر امری داشته باشد و برای افرادی که اطلاعاتی در علوم انسانی دارند دلالت و تفسیر دیگری داشته باشد. بعید نیست آیه شریفه: ﴿و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمرّ مرّ السحاب﴾^(۱) «و تو کوه‌ها را می‌بینی در حالی که می‌پنداری جامد و بی حرکتند، در حالی که همچون ابر در حال مرور و حرکت می‌باشند» از این قبیل باشد زیرا این آیه که مدلول اولی آن روشن و برای همگان یکسان است، در عین حال

۱- سوره نمل (۲۷)، آیه ۸۸.

به نظر بعضی از فلاسفه که قائل به حرکت جوهری در ذات اشیاء هستند، شاهد و دال بر آن است، و به نظر عالمان علم هیئت که قائل به حرکت زمین می‌باشند ممکن است دال و شاهد بر نظر آنان باشد.

از روایاتی که قرآن را به جریان شب و روز و خورشید و ماه تشبیه می‌کند نیز می‌توان فهمید که قرآن پیوسته نور تازه‌ای دارد، و نیز از این‌که نور خورشید و ماه و جریان شب و روز برای افراد مختلف به حسب مناطق مختلف زمین اختلاف دارد فهمیده می‌شود که فهم افراد از قرآن و بهره‌بردن از آن یکسان نیست. از جمله این روایات، روایتی است که براساس آن، حضرت امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «للقرآن تأویل كما جرى الليل والنهار وكما تجرى الشمس والقمر فاذا جاء تأويل شيء منه وقع، فمنه ما قد جاء ومنه ما يجيء»^(۱) «قرآن تأویلی دارد که در حال جریان است، چنان که شب و روز و خورشید و ماه در جریان‌اند؛ پس هرگاه زمان تأویل چیزی از قرآن رسید محقق می‌شود، پس بخشی از تأویل آن تحقق یافته و بخشی دیگر محقق خواهد شد.»

نکته پنجم: منظور عالمان اسلام از فصاحت و بلاغت قرآن

بر فرض قبول معنای فصاحت و بلاغت طبق نظر نویسنده، اولاً: مقصود از این که عالمان اسلام گفته‌اند: قرآن دارای فصاحت و بلاغت در حدّ اعجاز است مجموع قرآن من حیث المجموع به نحو عام

۱- بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۷۹، باب ۴، ح ۱۳ و ج ۹۱، باب ۸، ح ۴۷.

مجموعی است، نه هر آیه و جمله قرآن به نحو عام استغراقی. نظیر این که گفته می‌شود: کتاب سعدی یا حافظ کتابی است روان و هر کس می‌تواند از آن‌ها استفاده کند، در حالی که بعضی اشعار آن‌ها برای عامه مردم چه بسا قابل فهم نباشد و به توضیح و تفسیر اهل فن نیاز داشته باشد.

ثانیاً: هر آیه و جمله قرآن هم به لحاظ مفاد و پیامی که در بردارد دارای فصاحت و بلاغت است، یعنی آن آیه و جمله بهترین قالب برای رساندن آن مفاد است به گونه‌ای که اگر اندک تغییری در آن داده شود با تبیین آنچه مراد از آیه و هدف گوینده است ناهماهنگ می‌گردد. و این یکی از ویژگی‌های قرآن است که آن را از دیگر کتب ممتاز می‌سازد. و عدم فهم بعضی آیات توسط عامه منافاتی با فصاحت و بلاغت به این معنا ندارد، زیرا فهم عامه نیز با بیان و تبیین توسط خواص ممکن و مقدور خواهد بود، ولی اغماض از تبیین مراد اصلی و هدف اساسی به خاطر رعایت حال عوام جبران‌پذیر نیست.

نکته هشتم: عدم تنافی اختلافات در فهم قرآن با فصاحت و بلاغت آن

اختلافات عظیم و تشتت آراء در بین عالمان اسلام در فهم و تفسیر بخشی از آیات قرآن - که نویسندگان آن‌ها را مخالف با فصاحت و بلاغت قرآن برشمرده - با فصاحت و بلاغت قرآن، منافاتی ندارد؛ زیرا بخش اعظم آیات قرآن در راستای توجه دادن انسان‌ها به مبدأ و معاد و عالم

غیب و ارسال رسل و انزال کتب آسمانی و قصص آموزنده انبیاء و تلاش آن‌ها در راه توحید و نفی شرک از جوامع زمانشان و تحمل شداید و سختی‌ها در این راه و عاقبت شوم ظالمان و طواغیت دوران‌های گوناگون پیامبران و نیز توجه مردم به فضائل و نهی از رذائل مورد فهم و درک عقل عملی انسان‌ها و نظایر این‌ها است و در این بخش‌ها اختلاف قابل توجهی که با فصاحت و بلاغت قرآن منافات داشته باشد وجود ندارد. بیشتر اختلافات عالمان اسلامی در فهم و تفسیر آیات مربوط به کنه صفات خداوند و چگونگی خلقت زمین و آسمان‌ها و بشر اولیه و نظایر این‌ها و نیز جزئیات بعضی احکام فرعی است؛ و این اختلافات بیشتر رو در روی هم و در عرض یکدیگر نیستند بلکه به حسب مراتب گوناگون تعمق و تدبر در قرآن و کشف لایه‌های تو در توی معانی رخ داده‌اند. این قبیل اختلاف‌ها نه تنها آسیبی به فصاحت و بلاغت وارد نمی‌سازد بلکه مؤکد و مؤید آن است؛ زیرا کلامی که این ظرفیت را داشته باشد که بتواند مضامین گوناگون صحیحی را به حسب ظرفیت ادراکی افراد ارائه دهد از احاطه و عظمت شأن گوینده آن حکایت دارد، آری اگر فهمی از قرآن فهم صحیح نباشد اساساً از زمره آراء و تفاسیر بیرون است و این چنین فهمی شرط صحت را فاقد خواهد بود.

و به هر صورت فهم‌ها و اختلافات طولی و لایه‌های معانی برداشت شده ضعیف و قوی هیچ‌گونه آفتی نه در فصاحت و بلاغت قرآن - مطابق تفسیر اهل فن از آن‌ها - و نه در بیان مراد و تبیین راه هدایت

همگانی ندارد و متناقض با هدف رسالت و انزال کتاب آسمانی نیست. و شاهد این مدعا آن است که با وجود این همه اختلافات که نویسنده به آن‌ها تکیه کرده است ضرری به هدایت‌گری قرآن نسبت به میلیون‌ها انسان از زمان نزول آن تاکنون وارد نشده است.

قرآن در آیات مختلف نسبت به توحید و نفی شرک و عبادت غیر خدا و نهی از ظلم به خود و دیگران و مراعات عدالت و احسان و تقوا و کرامت انسان‌ها و کسب مکارم اخلاق و پرهیز از قتل نفوس و ده‌ها مقوله دیگر تأکید فراوان دارد، و این آیات به طور قطع برای هرکس که به کلام عربی و ادبیات قرآن آشنا باشد قابل فهم و خالی از هرگونه ابهام و ابهام است؛ و مقصود از هدایت‌گری قرآن و جدا کردن حق از باطل نیز همین است. و نقش اساسی که قرآن در جامعه بدوی معاصر نزول خود داشت و نیز تحولی که در آنان ایجاد نمود برای هیچ منصفی قابل انکار نیست؛ و اگر مسیری که در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شروع شده بود بعد از آن حضرت نیز تداوم می‌یافت و آن انحرافات بزرگ پیش نمی‌آمد به یقین ما امروز شاهد اوضاع دیگری در جهان بودیم.

تشکیک در نقش اسلام در تحول عرب

نویسنده ضمن کلام خود تحول مورد اشاره را انکار می‌کند و می‌نویسد: «شاید بگویید عرب قبل از اسلام وحشی و بیابان‌گرد و سوسمار خور و جاهل و... بود و دختران را زنده به گور می‌کرد، ولی

قرآن آمد و آن‌ها را از آن وضع نجات داد. ولی ما می‌گوییم: منبع همه این ادعاهایی که در مورد عرب دوران قبل از اسلام گفته می‌شود، تاریخی است که به دست مسلمانان مؤمن و معتقد آن هم صد سال پس از رحلت پیامبر اسلام نوشته شده است. چنین منبعی در این بحث از کدام اعتبار و حجیت برخوردار است؟»

پاسخ:

در پاسخ به این اشکال به اظهارات دو تن از مورخین غیر اسلامی دربارهٔ وضعیت فکری و اجتماعی عرب قبل از اسلام توجه فرمایید:

اظهارات دو دانشمند غیر اسلامی

۱- دانشمند شهیر ویل دورانت در رابطه با توحش عرب قبل از اسلام می‌گوید: «اگر بزرگی را به میزان اثر مرد بزرگ در مردمان بسنجیم باید بگوییم: محمد از بزرگ‌ترین بزرگان تاریخ است. وی در صدد بود سطح معنویات و اخلاق قومی را که در اثر گرمای هوا و خشکی صحرا به ظلمات توحش افتاده بودند اوج دهد و در این زمینه توفیقی یافت که از همهٔ مصلحان دیگر بیشتر بود. کمتر کسی را جز او می‌توان یافت که همهٔ آرزوهای خود را محقق کرده باشد. او مقصود خود را از راه دین انجام داد، زیرا به دین اعتقاد داشت.»

نیز می‌گوید: «از قبایل بت پرستی و پراکنده در صحرا امتی واحد به

وجود آورد...»^(۱).

آنگاه در رابطه با مبارزه پیامبر اسلام ﷺ با خرافات می نویسد: «مطابقت و موافقت دین محمد با عقل و استدلال بیشتر از عقیده ممزوج با اسرار و رموز و خرافاتی است که در قرن هفتم وجود داشت و آبروی سادگی تعلیمات انجیل را برده بود.»^(۲)

و در رابطه با اخلاق و اعمال عرب قبل از اسلام می گوید: «مرد عرب... بی هیچ تردید و با کمال آسایش خاطر، همه کارهایی را که مرد متمدن در راه کشور و دین و نژاد خود می کند، او به خاطر قبیله انجام می داد.»^(۳)

و در رابطه با شغل و کار اکثر اعراب قبل از اسلام می گوید: «پنج ششم جمعیت، بدوی صحراگرد بودند که به چوپانی روزگار می گذراندند.»^(۴)

و در رابطه با زنده به گور کردن دختران می گوید: «هر پدری اگر می خواست می توانست دختر خود را پس از تولد زنده به گور کند و اگر نمی کرد، دست کم از تولد وی غمگین می شد و از شرم زدگی از کسانی پنهان می داشت.»^(۵)

۱- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۱، ص ۲۱، همان، ج ۴، ص ۲۲۲.

۲- همان.

۳- همان، ج ۴، ص ۱۹۸.

۴- همان، ص ۲۰۰.

۵- همان.

و در رابطه با برخورد با زنان می‌گوید: «مع ذلک این معشوق (زن) کالایی بیش نبود و جزو دارایی پدر یا شوهر یا پسرش به شمار می‌رفت که او را با چیزهایی دیگر به ارث می‌برد. همیشه خادم مرد بود و کمتر می‌شد که به مقام یار و مصاحب وی ترقی کند. انتظار مرد از زن خود این بود که فرزندان بسیار بیاورد و مخصوصاً پسر بزاید.»^(۱)

و در رابطه با سطح دانش و فرهنگ عرب قبل از اسلام می‌گوید: «عرب پیش از اسلام خواندن و نوشتن نمی‌دانست، ولی پس از اسب و زن و شراب، شعر را از همه چیز بیشتر دوست می‌داشت. در میان اعراب دوره جاهلیت عالم و مورخ نبود، ولی علاقه فراوان به فصاحت زبان و صحت گفتار و اشعار مختلف موزون وجود داشت.»^(۲)

و در رابطه با اعتقاد به خرافات عرب قبل از اسلام می‌گوید: «عرب بیابانی دینی ابتدایی و در عین حال لطیف و روشن داشت. در ستاره و ماه و اعماق زمین، خدایان متعدد را می‌پرستید و از آن‌ها می‌ترسید. گاه از آسمان انتقام جو طلب مرحمت می‌کرد اما غالباً آن قدر اجنه در اطرافش می‌لولیدند و گیجش می‌کردند که از جلب رضایتشان ناامید می‌شد...»^(۳)

و در رابطه با اعتقاد خرافی پس از مرگ می‌گوید: «عرب قبل اسلام

۱- همان، ص ۲۰۲.

۲- همان.

۳- همان، ص ۲۰۵.

درباره زندگی پس از مرگ چندان اندیشه نمی‌کرد، ولی گاهی اوقات تقاضا داشت که شترش را پهلوی قبرش ببندند و گرسنه‌اش واگذارند تا زودتر در دنیای دیگر به او برسد و از ذلت پیاده به بهشت رفتن نجاتش دهد. گهگاهی قربانیان انسانی به خدایان خود تقدیم می‌کرد و در بعضی نقاط بت‌های سنگی را می‌پرستید.^(۱)

و در رابطه با عادت غارت و امتیازات نژادی عرب قبل از اسلام می‌گوید: «اخلاقی که محمد عرضه کرد از مرزهای قبیله‌ای که وی در آن زاده شده بود گذشت، اما در میان جمعیت دینی که پدید آورد باقی ماند. پس از فتح مکه غارت بین قبایل را ممنوع کرد - اگر چه منع این کار به طور مطلق مقدور نبود... امتیازات نژادی و طبقاتی را که در میان قبایل عربستان بنیادی استوار داشتند، در پرتو اعتقاد دینی مشابیشان محدود کرد.»^(۲)

۲- مورخ دیگر غیرمسلمان به نام ارنولد توین انگلیسی در کتاب خود: «تاریخ تمدن» درباره اعراب قبل از اسلام مطالبی شبیه آنچه را ویل دورانت نوشته، یادآور شده است، از جمله در رابطه با زندگی مادی و معنوی عرب قبل از اسلام می‌گوید: «دین اسلام با نبوغ خدایی محمد پیامبر خدا در رابطه با تاریخ عربستان طلوع کرد و شکوفا شد. عربستان از زمان اهلی شدن شتر عربی، یعنی تقریباً ۲۰۰۰ سال قبل از ایام محمد

۱- همان.

۲- همان، ص ۲۳۴.

قابل نفوذ شده بود. هلال خصیب که در شمال آن قرار داشت چنین بود که عقاید و نهادها در آن رخنه کرد... و اگر محمد برای هدایت آن مبعوث نمی شد شاید راهی برای فیضان پیدا نمی کرد.»^(۱)

در رابطه با فقر و گرسنگی مردم عربستان می گوید: «ساکنین عربستان به غیر از یمن، سال‌های سال گرسنه بودند و رخنه تدریجی تمدن در عربستان بر پشت شتر، با تخلیه جمعیت آن همراه گردیده است.»^(۲)

و در رابطه با وضع اقتصادی و بی رحمی آن‌ها می گوید: «آن‌ها دست اندرکار داد و ستدهای خصوصی اقتصادی بودند و در این میان از هیچ نوع بی رحمی ابا نداشتند...»^(۳)

آنچه ذکر شد نمونه‌هایی از اظهارات دو مورخ شهیر غیرمسلمان دربارهٔ اوضاع اقتصادی، فکری و اجتماعی عرب قبل از اسلام بود. در رابطه با نقش اسلام و پیامبر آن در تحول عربستان هرچند در نمونه‌های ذکر شده اشاراتی به آن دیده می شود، ولی مناسب است به اظهارات ویل دورانت توجه شود. وی می گوید: «کشور عربستان که سه چهارم آن بی آب و علف بود، عرصهٔ زندگی، قبایلی بدوی بود که همهٔ ثروتشان برای تزیین بنایی چون کلیسای «سانتا سوفیا» بسنده نبود.

۱- ارنولد توین، تاریخ تمدن، ترجمهٔ یعقوب آژند، ص ۴۳۸.

۲- همان، ص ۴۳۹.

۳- همان، ص ۴۴۱.

در آن هنگام کسی به خواب نمی‌دید که یک قرن بعد این مردم خانه به دوش نیمی از متصرفات آسیایی دولت روم، همه ایران، مصر و بیشتر شمال آفریقا را بگشایند و به سوی اسپانیا پیش تازند. به راستی این نمود تاریخی که از عربستان طلوع کرد و در نتیجه آن اعراب به نیمی از حوزه مدیترانه تسلط یافتند و دین اسلام را در آنجا بسط دادند از عجیب‌ترین حوادث اجتماعی قرون وسطی است.»^(۱)

۱-ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۴، ص ۱۹۸.

نقد اخلاقی برهان تحدّی و مقدمات آن

نویسنده پس از نقد علمی تحدّی قرآن، نقد - به تعبیر او - اخلاقی آن را شروع می‌کند و می‌نویسد:

«عده‌ای از عالمان اسلام سعی کرده‌اند تا به تحدّی قرآن، شکل برهان بدهند. این برهان از سه مقدمه زیر تشکیل می‌شود:

۱- پیامبر اسلام، قرآن را به عنوان یک امر خارق‌العاده که فقط با امداد ویژه الهی تحقق می‌یابد و دلیل صحت ادعای پیامبری اوست مطرح کرده است. آیات تحدّی نیز بیانگر همین موضوع هستند.

۲- مخاطبین پیامبر - که بنا به دلایل و عللی بیشترین انگیزه را برای پاسخ‌گویی به تحدّی قرآن داشته‌اند - مسأله را جدّی گرفته و در صدد بررسی قرآن و همانندآوری آن برآمده و در این راه تلاش جدّی و فراوانی کرده‌اند.

۳- کتاب‌های تاریخ و علوم قرآن، افراد متعددی را ذکر می‌کنند که در صدد همانندآوری قرآن برآمده و خود با بررسی قرآن به عجز خویش پی برده‌اند یا به آوردن چیزی شبیه قرآن دست یازیده، ولی نمونه‌هایی

فراهم آورده‌اند که موجبات رسوایی خویش را فراهم آورده و عدم توانایی بشر در همانندآوری را به اثبات رسانده‌اند. و اگر نمونه‌های دیگری وجود داشت ... حتماً آن نمونه‌ها به صورت برجسته در تاریخ ثبت می‌شد و هم اکنون در دسترس ما قرار می‌گرفت.»

نویسنده پس از بیان استدلال فوق می‌گوید:

«در مقدمات اول و دوم این برهان جای شک و تردید نیست، همه سخن در مقدمه سوم است که خود شامل سه مدعای مشکوک و سؤال برانگیز می‌باشد.

اول آن‌که: از صدر اسلام تاکنون هر کس در هر کجا که برای پاسخ‌گویی به تحدی قرآن اقدام کرده، یا به عجز خود پی برده و عقب‌نشینی کرده، یا این‌که با آوردن نمونه‌هایی ضعیف و غیر قابل قیاس با قرآن، رسوا و سرافکننده شده است.

دوم این‌که: همه نمونه‌هایی که در هزار و چهارصد سال گذشته از طرف مخالفان قرآن ارائه شده، در کتب تاریخی ثبت شده و در کتب علوم قرآنی - که عالمان اسلامی نوشته‌اند - مورد نقد و بررسی دقیق و علمی قرار گرفته و «ضعیف بودن» و «غیر قابل قیاس بودن آن‌ها با قرآن» به گونه‌ای محکم و قطعی به اثبات رسیده است.

و سوم آن‌که: با توجه به دو مدعای پیشین، عدم توانایی بشر در آوردن متنی مثل قرآن به اثبات می‌رسد.»

طرح سه سؤال از طرف نویسنده

نویسنده سپس با طرح نقد اخلاقی برهان ذکر شده، چند سؤال را مطرح می‌کند:

سؤال اول: بررسی ادعای مدعیان تحدی قرآن

«آیا کسانی که چنین برهانی را اقامه کرده‌اند، خودشان واقعاً معتقدند که تمام نمونه‌هایی که مخالفان قرآن از صدر اسلام تاکنون آورده‌اند، در کتب تاریخ ثبت شده و در کتب علوم قرآنی مورد نقد و بررسی علمی قرار گرفته و شکست همه آنها به گونه‌ای محکم و قطعی نشان داده شده است؟»

پاسخ:

در پاسخ سؤال اول گفته می‌شود: همان‌گونه که اندکی پیش گفته شد اگر کسانی توانسته باشند کتابی مانند قرآن با همه ویژگی‌های آن در طول تاریخ از صدر اسلام تاکنون بیاورند، باید مانند قرآن جای باز کند و صدای آن همه‌گیر شده باشد و زیبایی و جذابیت و تأثیر روحی و معنوی آن جمعیت‌های زیادی را به سوی خود کشانده باشد. و چون چنین کتابی به عنوان مبارزه‌طلبی با قرآن نگارش نیافته تا به مسلمانان بلکه به مخالفان آنان عرضه شده باشد، در آن صورت دیگر نیازی نیست که به دنبال یافتن گوشه‌ای از یک شهر و منطقه باشیم، باید مانند قرآن

فراگیر و همگانی و تأثیرگذار باشد، و قهراً نیازی به ثبت در کتب علوم قرآن نیست، بلکه همه کتابشناسی‌ها آن را ثبت می‌کنند و هیاهوی آن بزرگ‌تر از جنگ‌هایی خواهد بود که در مقابل مسلمانان راه انداختند، و دیگر نیازی نبود، که مسلمانان را با جنگ و خونریزی و تهاجمات دیگر سرکوب کرده و نیروهای انسانی و مالی خود را هم از دست بدهند بلکه همان نوشته را عرضه می‌کردند.

آن نوشته‌های موهوم و خیالی و محتملی که نویسنده از وجود آن‌ها یاد می‌کند، نیازی به مخفی کردن نداشت، زیرا اگر وجود می‌داشت توسط مؤمنان به آن کتاب دست به دست می‌شد، چنان‌که امروز ما شاهد کتاب‌های علمی و ادبی بسیاری در جهان هستیم که در تحدی قرآن نوشته نشده و در سطح قرآن هم نیست، و با این‌که در آن عصر که صنعت چاپ نبوده، نسخه‌های مکرری از آن‌ها در کتابخانه‌های دنیا موجود است و ده‌ها و گاه صدها کتاب در توصیف و تحلیل و تفسیر آن‌ها نوشته شده است. نمونه آن مثنوی جلال‌الدین رومی است که حجم عظیمی از آموزه‌های آن از قرآن کریم گرفته شده و فهرست آیاتی که درباره این دیوان منتشر شده تأثر شدید مولوی را از قرآن نشان می‌دهد.^(۱) تا جایی که عده‌ای آن را تفسیر قرآن گفته‌اند، با این‌که

۱- ر.ک: بهاء‌الدین خرم‌شاهی و سیامک مختاری، قرآن و مثنوی، تهران نشر قطره، ۱۳۸۲؛ محمود درگاهی، آیات مثنوی، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۷۷.

فاصله‌ای جدی میان مثنوی با قرآن است، چگونه عالم‌گیر و جهانی شده و مورد نقد و تحلیل، شرح و تفسیر قرار گرفته و به فراوانی در مجامع علمی راه پیدا کرده تا جایی که در برخی کشورهای بزرگ، کتاب ادبی سال شناخته شده است. حال چگونه ممکن است که کتابی در سطح قرآن و به عنوان تحدی با قرآن نوشته شده باشد و خبر و اثری از آن نباشد!

ضمناً معلوم نشد که این نویسنده، نقد اخلاقی را چگونه تصور کرده است و مانند بودن قرآن را در چه چیزی می‌داند؟ آیا او خیال کرده است قرآن مانند بسیاری کتاب‌هاست که ممکن است مانند آن کتابی نوشته شده و مسلمانان از آن اطلاعی نداشته باشند، یا از آن پرده‌پوشی نمایند؟ قرآن در هر سال توسط مسلمانان و غیر مسلمانان، در میلیون‌ها نسخه چاپ می‌شود، مؤسسات و مراکز علمی جهان از مسلمان و غیر مسلمان درباره آن تحقیق می‌کنند و به ده‌ها زبان زنده دنیا ترجمه شده است. حال چگونه می‌تواند کتابی همانند قرآن با همین ویژگی در این چهارده قرن نوشته شده باشد، اما هیچ نمود و اثر و تحول و ایمان و شور و شوقی ایجاد نکرده باشد؟، اگر خود این نویسنده کتابی را مانند قرآن یافته و جرأت می‌کرد به متخصصان عالم نشان دهد که مانند قرآن است، نیازی به این همه جست و خیز نداشت و خود را به زحمت نمی‌انداخت و این همه قلم‌فرسایی نمی‌کرد.

سؤال دوم: تشکیک در مقدمات برهان تحدی

«این که مقدمات یک برهان عقلی باید از قطعیات باشد یا - مطابق قاعده جدل - مورد قبول خصم باشد، اما آیا این مقدمه سوم چنین است؟ یک محقق نقاد و آزاداندیش چگونه می تواند مدعیات خود پسندانه و خیال بافانه ای را که در مقدمات این برهان آمده باور کند و با خود بگوید: دیگر نیازی به تحقیق در این مورد نیست، زیرا بنا به ادعای عالمان اسلام، اسناد و مدارک رسوایی همه مخالفانی که در هزار و چهارصد سال گذشته قصد آوردن سوره ای مثل قرآن را داشته اند در کتب تاریخ ... و کتب علوم قرآنی مسلمانان آمده است؟ این برهان است یا دعوت به خوش باوری و عافیت طلبی و تقلید کورکورانه؟»

و تحقیق در این مورد هیچگاه به پایان نمی رسد، چون تلاش مخالفان و رقیبان هیچگاه تمام نمی شود و هر روز صدها متن جدید در رقابت با قرآن پدید می آید ...»

پاسخ:

در پاسخ به این سؤال چند نکته یادآوری می شود:

نکته اول: شرایط مقدمات برهان

مقدمات برهان باید از یقینیات باشد و یقینیات عبارتند از: اولیات،

مشاهدات، تجربیات، متواترات، حدسیات و فطریات. و عجز بشر از آوردن مثلی برای قرآن در حدود چهارده قرن تجربه، برای قطعی شدن آن، کفایت می‌کند. زیرا با بیانی که در پاسخ سؤال پیشین مطرح شد عدم وجود مثل در طول چهارده قرن گذشته قطعی است. پس مقدمهٔ سوّم برهان جزو تجربیات است. ضمناً این‌که نویسنده می‌گوید: «مقدمهٔ برهان می‌تواند مطابق قاعدهٔ جدل مورد قبول خصم باشد» کلام باطلی است، و بر خلاف موازین منطقی می‌باشد. مقدمات برهان باید یکی از امور ششگانه‌ای باشد که ذکر شد و اساساً قیاس جدلی مقابل و قسیم قیاس برهان است.

نکتهٔ دوّم: ادعای کلی و بدون دلیل نویسنده

نویسنده که می‌گوید: «مدعیات خود پسندانه و خیال بافانه» در مقدمات برهان مذکور آمده است، یک ادعای بی‌دلیل و کلی‌گویی است. کدام یک از مقدمات برهان خیال بافانه است؟ مقدمهٔ اوّل و دوّم را که نویسنده به طور قطع قبول کرده است، و مقدمهٔ سوّم هنگامی می‌تواند «خود پسندانه و خیال بافانه» باشد که نویسنده اثبات کند در طول چهارده قرن گذشته متنی همچون قرآن در تمام جهات و ویژگی‌ها پدید آمده و مورد تصدیق کارشناسان مربوطه و استقبال عمومی مردم دنیا قرار گرفته است.

مسلمانان می‌گویند: ما از چنین متنی خبر نداریم و نمی‌توانیم بدون

دلیل قطعی و مشاهده تجربی آن را قبول کنیم، اما نویسنده که مدعی امکان و پدید آمدن آن است باید وجود آن را اثبات نماید. آیا اگر کسانی، ادعایی را بدون دلیل قبول نکردند، «خودپسند و خیال باف و عافیت طلب» می‌باشند؟!

نکته سوّم: دعوت از مدعیان آوردن مثل قرآن

چه کسی گفته است نیازی به تحقیق نیست؟ قبلاً گفته شد که اگر کتابی در رقابت و تحدّی با قرآن نوشته شده باشد، دیگر نیازی به این نیست که آن را از پستوهای خانه‌ها در بیاورید. مانند قرآن بودن، باید در همه خصوصیات ادبی، روحی و معنوی و علمی و اثرگذاری، مانند قرآن بشود. چنین دعوتی نه خوش باوری است و نه عافیت طلبی، و نه تقلید کورکورانه. شما اگر چنین مانندی سراغ دارید آن را نشان دهید. ما فرض را بر این می‌گذاریم که آنچه در کتب تاریخی و علوم قرآنی مسلمانان نوشته شده است مبنی بر این که تاکنون متنی مثل قرآن توسط مدعیان و مخالفان آن پدید نیامده است - به قول نویسنده - دروغ و خیال بافی و عافیت طلبی است، اما نویسنده خوب است به جای این همه تهمت و بدگویی یک نمونه از صدها متنی را که می‌گوید مثل قرآن است، ارائه دهد و زحمت خود را کم کند.

این که نویسنده می‌گوید: «تحقیق در این مورد به پایان نمی‌رسد، چون تلاش مخالفان و رقیبان هیچگاه تمام نمی‌شود»، بهترین دلیل بر

این است که تاکنون مخالفان نتوانسته‌اند متنی رقیب قرآن ارائه دهند، وگرنه چه لزومی داشت که به تلاش خود ادامه دهند؟! چنان‌که بهترین دلیل بر عدم توانایی کسانی است که به قول نویسنده صدها سال است در تلاشند تا متنی مانند قرآن بیاورند.

هر روز صدها متن جدید نوشته می‌شود، اما نه در رقابت با قرآن، بلکه در تفسیر، توضیح و تحلیل مطالب قرآن. اما اگر کتابی در رقابت با قرآن پدید آید، باید همانند قرآن چنین موقعیتی پیدا کند، و چنین چیزی با این اثر گذاری و جاذبه و زیبایی و اثر معنوی، نیاز به این همه جنجال و عوام فریبی ندارد. شما اگر اهل تحقیق هستید تحقیق کنید، کسی برای تحقیق کردن از مسلمانان اجازه نمی‌گیرد. اگر کتابی مانند قرآن به عنوان مبارز طلبی با قرآن نوشته می‌شد، نشر می‌دادند، ترجمه می‌کردند، و امثال شما برای آن تبلیغ می‌کردند؛ و چون چنین چیزی انجام نشده، نشانگر این حقیقت است که روش قرآن در اثبات آسمانی بودن خود، روشی معقول و سنجیده بوده است.

سؤال سوم: تشکیکی دیگر در مقدمات برهان تحدی

نویسنده در پایان نقد اخلاقی خود می‌گوید:

«در مقدمات برهان مورد بحث، ابتدا ادعا شده است که تاکنون هیچ‌کس نتوانسته است متنی مثل قرآن بیاورد، سپس از این مدعا نتیجه گرفته شده است که: «بشر در آوردن متنی مثل قرآن ناتوان است». تو را

به خدا صادقانه بگویید: آیا شما واقعاً معتقدید که این نتیجه منطقی از آن مقدمه قابل استنتاج است؟

آیا اگر (بنا به فرض) تاکنون کسی نتوانسته باشد متنی مثل قرآن بیاورد، همین نشان می‌دهد که در آینده و تا ابد نیز هیچ کس از عهده این کار بر نمی‌آید؟ این استنتاج مستند به کدام قاعده منطقی است؟ ... در استدلال فوق‌گیرم که واژه «نتوانسته» درست باشد، اما واژه «نمی‌تواند» که نوعی غیب‌گویی است از کجا آمده است؟»

پاسخ:

هر عالم اسلامی که چنان دلیلی را اقامه کرده است نمی‌خواهد یک تلازم منطقی و عقلی در مقام ثبوت بین «نتوانسته» و «نمی‌تواند» را ثابت کند، هرچند ممکن است با بیانی که درباره حقیقت معجزه در پاسخ به شبهات پیرامون آن ذکر گردید بتوان رمز و راز عدم توان بشر را از گذشته تاکنون دریافت و از طریق آن حکم به عدم توانایی آن در آینده نیز نمود و از استقراء محض نسبت به عجز به قیاس برهانی برای اثبات آن به طور دائم و کلی روی آورد. اما مقصود عالمان اسلامی که آن دلیل را اقامه کرده‌اند این است که در مقام اثبات وقتی در حدود چهارده قرن انسان‌های گوناگون با تمام تلاش خود نتوانستند متنی مثل و مانند قرآن در تمام ویژگی‌ها و خصوصیات آن بیاورند، عادتاً انسان می‌تواند اطمینان به عجز بشر پیدا کند و به قرآن به عنوان وحی الهی ایمان بیاورد.

همان طور که در عمل نیز مشاهده می‌کنیم که صدها میلیون انسان در طول قرن‌ها با همین استدلال به قرآن ایمان آورده‌اند. البته ناگفته نماند که ایمان اکثریت مسلمانان فرهیخته به خاطر توجه آنان به اتقان و استحکام مطالب و محتوای قرآن و مطابقت آن‌ها با ارتکازات فطری انسان‌ها می‌باشد، و نه الزاماً به خاطر عجز مخالفان در هماورد خواهی.

والحمد لله اولاً و آخراً

کتابهای منتشر شده فقیه عالیقدر آیت الله العظمی منتظری رحمته الله علیه

● کتابهای فارسی:

- ۱- درسهایی از نهج البلاغه (۶ جلد)
- ۲- خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
- ۳- از آغاز تا انجام (در گفتگوی دو دانشجو)
- ۴- اسلام دین فطرت
- ۵- موعود ادیان
- ۶- مبانی فقهی حکومت اسلامی (۸ جلد)
جلد اول: دولت و حکومت
جلد دوم: امامت و رهبری
جلد سوم: قوای سه گانه، امر به معروف، حسبه و تعزیرات
جلد چهارم: احکام و آداب اداره زندانها و استخبارات
جلد پنجم: احتکار، سیاست خارجی، قوای نظامی و اخلاق کارگزاران ...
جلد ششم: منابع مالی حکومت اسلامی
جلد هفتم: منابع مالی حکومت اسلامی، فیه، انفال
جلد هشتم: احیاء موات، مالیات، پیوستها، فهارس
- ۷- رساله توضیح المسائل
- ۸- رساله استفتائات (۴ جلد)
- ۹- رساله حقوق
- ۱۰- پاسخ به پرسشهای دینی
- ۱۱- احکام پزشکی
- ۱۲- احکام و مناسک حج
- ۱۳- احکام عمره مفرده

- ۱۴- معارف و احکام نوجوان
 ۱۵- معارف و احکام بانوان
 ۱۶- استفتائات مسائل ضمان
 ۱۷- حکومت دینی و حقوق انسان
 ۱۸- مجازاتهای اسلامی و حقوق بشر
 ۱۹- مبانی نظری نبوت
 ۲۰- معجزه پیامبران
 ۲۱- هماورد خواهی قرآن
 ۲۲- سفیر حق و صغیر وحی
 ۲۳- درس گفتار حکمت (شرح منظومه)
 ۲۴- جلوه‌های ماندگار (پند، حکمت، سرگذشت)
 ۲۵- فراز و فرود نفس (درس‌هایی از اخلاق- شرحی بر جامع السعادات)
 ۲۶- ستیز با ستم (بخشی از اسناد مبارزات آیت‌الله العظمی منتظری) (۲ جلد)
 ۲۷- کتاب خاطرات (۲ جلد)
 ۲۸- کتاب دیدگاهها (۳ جلد)
 ۲۹- انتقاد از خود (عبرت و وصیت)

● کتابهای عربی:

- ۳۰- دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية (۴ جلد)
 ۳۱- کتاب الزکاة (۴ جلد)
 ۳۲- دراسات في المكاسب المحرمة (۳ جلد)
 ۳۳- نهاية الأصول
 ۳۴- محاضرات في الاصول

- ٣٥- نظام الحكم في الإسلام
٣٦- البدر الزاهر (في صلاة الجمعة والمسافر)
٣٧- كتاب الصلاة
٣٨- كتاب الصوم
٣٩- كتاب الحدود
٤٠- كتاب الخمس
٤١- كتاب الإجارة والغصب والوصية
٤٢- التعليقة على العروة الوثقى
٤٣- الأحكام الشرعية على مذهب أهل البيت عليه السلام
٤٤- مناسك الحج والعمرة
٤٥- مجمع الفوائد
٤٦- من المبدأ إلى المعاد (في حوار بين طالبين)
٤٧- الأفق أو الآفاق (في مسألة الهلال)
٤٨- منية الطالب (في حكم اللحية والشارب)
٤٩- رسالة مفتوحة (رداً على دعايات شنيعة على الشيعة و تراثهم)
٥٠- موعود الأديان
٥١- الإسلام دين الفطرة
٥٢- نظام الحكم الديني و حقوق الإنسان
٥٣- رسالة الحقوق في الإسلام

